دریای محیط علوم نقلیه و مرکز دایرهٔ فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرسول دام
ظله قدر و فیصله داده بحضور گرامی حاضر شده عرض مسئله کردند چون حضرت ما قول فیصل دران
باب بحواله مرقاة شرح مشکوة تصنیف ملا علی قاری علیه الرحمة بیان فرمودند بجدے
گفت که در مرقاة بعکس این نوشته است و کتاب مایة مسایل تصنیف مولوی محمد اسحق
از بغل برآورده عبارت مرقاة که دران مرقوم بود بمطالعه گرامی آورد اگرچه بلازمه دیانت
و تقوی که لازم ذات حضرت استادی افتاده بمطالعه کتاب مذکور گونه تردد پیدا شد
و هرچند مطلب مذکور نیز محفوظ بود که احتمال نسیان دران گنجایش پذیر نبود مگر احتیاطا
رجوع باصل کتاب نموده شد فی الواقع صاحب مایة مسایل در نقل سرقه نموده بود نظر بر
این یک خطا طلبه حاضرین مدرسه در پی تفتیش دیگر نقول با اصول کتب آنچه در مایة مسایل موجود
بودند افتادند و بهمان مجلس در مقامات متعدده در نقول کتب عدیده سرقهای
فاش یافتند بخیال دور کردن شبهات از قلوب مومنین و اظهار امر دین خصوص
درینچنین حال که عوام بلحاظ بعض خصوصیات بعض مصنفین قطع نظر از مایة مسایل دا
نشان هیچو رسایل مایة المسایل را قریب بوحی آسمانی میدانند حضار محفل درخواست
تصحیح مسایل متنازعه نمودند باوجود تعلق جناب عالی باشغال باطن و مشاغل
طریقت حمیت شریعت بران آورد که بقدریکه در نقل مرقات سرقت معلوم
شدند و چیزی را که در کتاب منقول عنه نشد و بد حلال گفته و بر محرمین رد و تشنیع
نموده حضرت مصنف ازان کتاب بنقل فتوی حرمت نموده بودند آنچه بنظر سرسری
میسر شد عجالة تحریر فرموده مسمی بتصحیح المسایل ساختند خدایتعالی جمله مومنین
را توفیق عمل عطا فرماید **سوال سی ام** مسجد بنا کردن در گورستان برای

نماز و مکان دیگر برای نشستن و ماندن و راحت یافتن مردمان اگرچه مادر و پدر و پیر و پیغمبر باشد
یا نه جواب مسجد بنا کردن در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بر کسانیکه بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در مشکوة
شریف بروایت ابوداود و ترمذی و نسائی حدیث مذکور است لعن رسول الله صلی الله
علیه وسلم زائرات القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج انتهی سائل از بنا
کردن مسجد در گورستان برای نماز سوال نموده مجیب در جواب مینویسد که مسجد بنا کردن
در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت است پس لفظ بر قبور که در سوال از ان تعرض
نبود زیاده نموده بنا کردن مسجد را در مقابر و بر قبور حرام و مستوجب لعنت قرار داد
و دلیل حرمت و لعنت مختص به بنا کردن مسجد بر قبور صحیح میگوید که حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بر کسانیکه بر قبور مسجد بنا کنند لعنت فرموده اند چنانچه در
مشکوة شریف الخ ازین بیان و حدیث صرف ملعون بودن بنا کنندگان مسجد بر
قبور ثابت میشود و دران کلام نیست مقصود سائل بنا کردن مسجد در گورستان
بود که مجیب بشمول بر قبور انرا حرام و مستوجب لعنت نوشته و از دلیل
اصل ثابت نیست و قال الملا علی قاری فی شرح المشکوة انما حرم اتخاذ
المساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود و یدل علیه قوله صلی الله
علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصلحائهم مساجد
ترجمه حدیث لعنت فرموده رسول خدا صلی الله علیه وسلم زنان زیارت
کننده قبرها را و کسانیکه مسجد بنا کنند بر قبرها و چراغان روشن کنند بر قبرها
و ترجمه عبارت شرح اینست که حرام کرده شد ساختن مساجد بر قبرها بسبب

اینکه در اینقسم مسجدها نماز خواندن جاری کردن طریق یهود ست که معمول یهود بود
که بر قبور انبیا و صلحاء خود مساجد ساختند و نماز دران میکذاردند لا حول و
لا قوة الا بالله العلی العظیم در نقل عبارت شرح ملا علی قاری حنفی عجیب
و تصرف غریب بکار رفته که فسقه و فجره از مثل آن و دا مور ردیه احتراز میکنند نه که
در نقایت ارباب فتوی و اصحاب دعوی تقوی مرتکب ان شوند عبارت شرح
ملا علی قاری بر مشکوة این ست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد
علیها لان فی الصلوة فیها استنانا بسنة الیهود انتهی وقید علیها یفید ان
اتخاذ المسجد بجنبها لا باس به و یدل علیه قوله صلی الله علیه وسلم لعن الله الیهود
والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد گفت ابن المالک حرام گردیده شد
ساختن مساجد بر قبور مگر بسبب اینکه در نماز خواندن دران رفتن ست بطریق
یهود تمام شد کلام ابن مالک و قید لفظ علیها یعنی حرمت ساختن مساجد
بر قبور فایده این معنی میدهد که ساختن مسجد در جنب قبور منع نیست و بر این امر یعنی
منع نبودن ساختن مسجد در جنب قبور حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعنت کرد خدا یهود و نصاری را که قبرهای پیغمبران
و صالحان خود را مسجد ساختند انتهی به بیند که چه حال ست ملا علی قاری
فقره انما حرم اتخاذ للمساجد علیها لان فی الصلوة فیها استنانا
بسنة الیهود مقوله ابن مالک نقل نموده لفظ انتهی نوشته و بعد از ان
خود میگوید و قید علیها یفید ان اتخاذ المسجد بجنبها لا باس به و بعد از ان میگوید
و یدل علیه قوله الحدیث مقوله ابن مالک را مقوله ملا علی قاری قرار داده لفظ انتهی و

وفيه عليها بقيد ان اتخاذ المساجد لا باس به - اگر اصل جواب سوال بود بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده فقره مبدل علیه را با کلام ابن مالک خلط کرد این ہست حال نقل عبارت شرح ولطف ترجمه زیاده از آن که بر عبارت ساخته خود مشش ہم اطلاق ترجمه را است نمی اید چنانچه بادنی تامل ظاہر میگردد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا و ملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری الذین اتخذوا قبور انبیائهم وصالحیهم مساجد مے نویسد سبب لعنہم اما لانہم کانوا یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما لهم وذلک ہو الشرک الجلی واما لانہم کانوا یتخذون الصلوة لله تعالی فی مدافن الانبیاء والسجود علی مقابرہم والتوجہ الی قبورہم حالة الصلوة نظرا منہم بذالک الی عبادة الله والمبالغة فی تعظیم الانبیاء وذلک ہو الشرک الخفی لتضمنه ما یرجع الی تعظیم مخلوق فیما لم یؤذن له فنہی رسول الله صلی الله علیه وسلم امته عن ذلک اما لمشابہة ذالک الفعل سنة الیهود او لتضمنه الشرک الخفی کذا قاله بعض الشراح من ائمتنا ویویده ما جاء فی روایة مسلم کانوا یتخذون قبور انبیائهم قال القاضی کانت الیهود والنصاری یسجدون لقبور انبیائهم ویجعلونها قبلة و یتوجهون فی الصلوة نحوہا فقد اتخذوا اوثانا فلذلک لعنہم ومنع المسلمین عن مثل ذالک اما من اتخذ مسجدا فی

جوار صالح او صلی فی مقبرة وقصد الاستظهار بروحه ووصول اثر عبادته الیه
لا التعظیم له والتوجه نحوه فلا حرج علیه الخ و در شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن جندب
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الا وان من کان قبلکم یتخذون قبور
انبیائهم وصالحیهم مساجد نوشته ای بالمعنی السابق پس معنی اتخاذ قبور مساجد
سجده کردن است قبورها و مراد از اتخاذ یهود و نصاری قبور انبیاء و صالحین خود را سا
اینکه یهود و نصاری سجده میکردند قبور را قال العینی فی شرح البخاری لما کانت
الیهود والنصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما لشانهم ویجعلونها قبلة
یتوجهون فی الصلوة نحوها واتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم
منع المسلمین عن مثل ذلک انتهی این عبارت که صراحةً با مدعای ما موافق است
و مخالف مدعی مجیب او در نقل در این محل از ذی عقل بغایت مستبعد است
و جهی بخیال نمی آید جز اینکه جهال را در مغلطه انداختن که مجیب یعنی شرح بخاری
استدلال نموده مدعای او مطابق آن خواهد بود و شاید که همین لحاظ ترجمه
را ترک نمود علی هذا القیاس از ذکر ملا علی قاری هم همان صلی بخبر این تغلیط
شده ورنه ملا علی قاری آنچه در آن کتاب نوشته مجیب صریح بخلاف آن حکم
نموده حالا از اتباع مجیب التماس است که نام کتابی و مصنفی را می اعتبار
بین الجهال بزبان قلم دادن و عبارت کتاب را که اصل جواب سوال باشد
از میان ساقط کردن و چیزی را که آن مستند در آن کتاب جایز نوشته
باشد حرام و مستوجب لعنت گفتن و معنی حدیث غلط بیان ساختن و بر محل
بیگانه راست کردن حلال است یا حرام و مستوجب رحمت خدا است یا بعض اهل

انصاف از تلامذه مجیب بعد ملاحظه جواب و مطالعه شرح مشکوة فرمودند که دین جواب
استفسار است بسنت یهود و نصاری که یحرفون الکلم عن مواضعه طریق ایشان
بود شیخ عبد الحق در شرح مشکوة زیر شرح حدیث والمتخذین علیها المساجد می
نویسد لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور
مسجد یعنی سجده برند کان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد بعد نوشتن اینکه گرفتن
قبور مساجد به طریق متصور است یکی آنکه سجده بر قبور برند و مقصود عبادت آن
دارند چنانکه بت پرستان میپرستند دویم اینکه مقصود و منظور عبادت
حق تعالی دارند لیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز عبادت حق موجب
قرب و رضای وی تعالی است این هر دو طریق نامرضی و نامشروع و بهر دو
طریق لعنت متوجه است می نویسد و نماز گذاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح
بقصد تبرک و تعظیم حرام است هیچکس را دران محل خلاف نیست اما اگر در قرب
قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی بکنند بی توجه بجانب آن تا برکت مجاورت
آن مواضع که مدفن جسد مطهر ایشان است دریابند و لوز هست از روحانیت ایشان
عبادت کمال و قبولی یابد درین مقام محذوری لازم نمی آید و باکی نیست
کذا قال الشیخ ابن حجر مکی و در شرح عربی مشکوة نوشته و قال الشیخ ابن
حجر الهیتمی فی شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم
مساجد نهی اذا صلی الی القبر تعظیما له فانه حرام واما اتخاذ مسجد بجوار نبی
او صالح والصلاة عند قبره لا لتعظیمه او التوجه نحوه بل لحصول مدد منه حتی

حتی تکمل عبادته ببرکة مجاورته لتلک الروح الطاہرة فلا حرج فیہ ذلک در مجمع البحار
در باب سین مع الجیم نوشته وحینئذ یاکره من اتخاذ المسجد علی القبور اراد به
تسویة القبور مسجد المصلی فیه وقبل ان یبنی عنده مسجد المصلی فیه الی القبور واما
المقبرة الدایرة اذا بنی فیہا مسجد المصلی فیه فلا باس لان المقبرة وقف کالمسجد واما
اتخاذه فی جوار صالح لقصد التبرک لا للتعظیم فلا یدخل تحته ومکان بر قبور مثل
قبہا وغیرہ ہم ساختن حرام وممنوع بموجب حدیث وروایت کتب فقه عن جابر
رضی الله عنه قال نہی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبر وان یبنی
علیه وان یقعد علیه رواه مسلم کذا فی المشکوٰة ومراد از بنا در حدیث عام است
که عمارت نموده شود یا خیمه ایستاده کنانیده شود چنانچه از ترجمه مشکوٰة شیخ عبد الحق
و شرح مشکوٰة ملا علی قاری معلوم میشود لیکن ظاہر المجیب شرح ملا علی قاری اندیده
یا دیده و دانسته اغماض نموده چه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی
یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجراہا والاخر ان
یضرب علیہا خباء ونحوه وکلاہما منہی عنه لعدم الفایدة فیه میگوید قلت فیستفاد منه
انه اذا کانت الخیمة لفایدة مثل ان یقعد للقرأة تحتہا فلا یکون منہیة قال ابن الہمام
واختلف فی اجلاس القاریین للقرأة عند القبر والمختار عدم الکراہة وبانه
نوشته قال بعض الشراح عن علمانا ولاضاعة المال وقد اباح السلف البناء
علی قبر المشایخ والعلماء المشہورین لیزورہم الناس ویستریحوا بالجلوس فیه
اصل مطلب را که ختم مسئله بر انست یعنی مباح کردن سلف بنا را بر قبر مشایخ
وعلما نظر نموده وشیخ عبد الحق در ترجمه مشکوٰة می نویسد در شرح وان یبنی علیه ونہی

کرد از انکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن سهت به سنگ و مانند
آن و بعضی گفته آند که مراد به بنا خیمه زدن و مانند انست که نیز مکروه است و منهی عنه پس از
شرح ملا علی قاری خیمه ایستاده نمودن برای فایده و بنا بر قبور مشایخ و علماء مشهورین جائز
و از ترجمه شیخ عبد الحق بنا و خیمه بے غرض صحیح که ملا علی قاری بیان نموده مکروه یافته شود
پس حکم مجیب مست مخالف هر دو است و فی جامع الاصول بروایت النسائی نهی النبی صلی الله علیه وسلم
ان یبنی علی القبر او یزاد علیه او یجصص انتهی انچه در شرح حدیث اول گذشت بعینه و معنی انچه گذشت
نیم است و فی متن مواهب الرحمن مذهب النعمان یحرم البناء علی القبر للزینة و یکره الاحکام بعد
الدفن انتهی حرمت مزین روایت علق بر زینت پس اگر بنا برای زینت نباشد بلکه برای فایده مثل
نشستن برای قرآن خواندن و استراحت زائرین چنانچه اندر فاه گذشت و فی العالمگیریة و یکره
ان یبنی علی القبر انتهی کذا فی تحفة الملوک و فی البحر الرائق یکره ان یزاد علی التراب الذی
اخرج من القبر لان الزیادة علیه بمنزلة البناء انتهی از تتبع احادیث و روایات کتب فقه معلوم شد
که بنا کردن بر قبور منهی عنه است پس اگر کسی چنانچه مواهب علما را نخواهد شد که مجیب احادیث و کتب
فقه معتبره است نوشتن مجیب هرگز قابل اعتبار نیست چه حال فهم معانی احادیث و احتیاط در نقل بی
آشکارا گردید عمل با سبب حدیث و حکم بالتعلیل مخالف نیست و کتابی که از کتب نام نهاده مجیب مع موجود
دیدیم مطابق بر آمد پس از نقل دیگر کتب اعتنا هم تفحص شد در کتب حاضره که تلاش مسئله کردیم
یافتیم که در در المختار می نویسد و لا یرفع علیه بناء و قیل لا باس به و هو المختار کذا فی کراهیة السراجیة
و در میزان می نویسد قول الائمة الثلثة ان القبر لا یبنی علیه و لا یجصص مع قول ابی حنیفة بجواز
ذلک فالاول مشدد والثانی مخفف در کشف الغطاء از مطالب المؤمنین نقل نموده که مباح
کرده اند سلف بنا را بر قبر مشایخ و علماء مشهورین تا مردم زیارت کنند و استراحت نمایند

نمایند بجلوس زائران و ذاکران برای زینت کفن مکروه است در مدینهٔ مطهره بنای قبها بر
اصحاب در زمانه پیشین شده مستظاهر آنست که آن بتجویز علمای آن وقت باشد و بر قبر
منور آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز قبهٔ عالی است انتهی و در وسیلة النجات از مجمع البحار
نقل نموده وقد اباح السلف البناء علی قبور الفضلاء والاولیاء والعلماء المشاهیر
لیزورهم الناس ویستریحوا بالجلوس فیه و از تنویر الابصار نقل نموده ولا یرفع علیه بناء و
قیل لا باس به وهو المختار و از مطالب المؤمنین نقل کرده که مباح کرده اند سلف بنا
کردن بر قبر مشایخ و علما که مشهور اند تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
نمایند به نشستن بدان کذا فی المفاتیح شرح المصابیح و بعد از آن نوشته که در
مدینه طیبه قبه ها بنا کرده اند بر قبور صحابه رضی الله عنهم مثل قبه عباس رضی الله عنه که در وی
قبور اهل بیت است و تجویز کرده اند آنرا اجتهاد علمای تابعین شیخ عبد الحق در جذب القلوب
می گوید اما حجره شریفه که حاوی قبور مشرفه است در اول حجره بود داخل بیت عائشه
رضی الله عنها از جرید نخل بر طریق بنای حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شد و چون
دفن سید دنیا صلی الله علیه وآله وسلم بموجب حکم الهی در حجره شریفه
شد عائشه صدیقه نیز در خانه خود ساکن می بود و میان او و قبر شریف پرده نبود
و در آخر بسبب جرأت و عدم تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف و بردن
خاک از آن خانه را دو قسم ساخت بدیواری میان مسکن خود و قبر شریف
کشید و بعد از آنکه امیر المؤمنین عمر در مسجد زیادت کرد حجره را از خشت خام بنا
کرد و تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره ظاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید ابن
عبد الملک آنرا هدم کرده بحجاره منقوشه بر آورده و بر ظاهر آن حظیره دیگر بنا کرده و بکلی

ازین وہم دور می نگذشت از عروه روایت میکند که وقتی بعمر ابن عبد العزیز گفت اگر حجره شریفه را بر حال خود گذارند و عمارتی گرداگرد آن بر آرند احسن باشد گفت امیر المومنین چنین حکم کرده است و مرا از امتثال آن چاره نیست و از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت حفر اساس حجره قدمی ظاهر شد و بعد از تحقیق حال ظاهر شد که آن پای امیر المومنین عمر بود که بجهت ضیق مکان در بنیاد حجره افتاده در مواهب لدنیه نوشته وعن هشام بن عروة عن ابیه لما سقط علیهم الحائط یعنی حائط حجرة النبی صلی الله علیه وسلم فی زمان الولید ابن عبد الملک اخذوا فی بنائه فبدت لهم قدم ففزعوا وظنوا انها قدم النبی صلی الله علیه وسلم فما وجدوا احدا یعلم ذلک حتی قال لهم عروة والله ما هی قدم النبی صلی الله علیه وسلم ما هی الا قدم عمر رضی الله عنه رواه البخاری ایضاً حاصل این همه روایات انکه بنا بر قبر برای زینت مکروه نزد بعضی و حرام نزد بعضی و برای استحکام مباح بکبر روایتی تجویز اینکه بنا بر قبر برای زینت و اضاعت مال و بی فقدان فایده بلکه برای نشستن و ماندن در راحت یافتن مردمان از گرما و سرما و بارش حرام است نقل نموده و ما جواز آن از کتب معتبره مسلمه مجیب بیان نمودیم و اگر خارج حد مقبره مکانی برای راحت گرفتن و از گرما و سرما و بارش محفوظ ماندن بنا کند لا باس به است این همان مثل است که سوال از آسمان جواب از ریسمان با وجود اینقدر تطویل جواب سوال هیچ نداد چه سوال سایل از بنا کردن مکان در گورستان برای نشستن و ماندن در راحت یافتن مردمان از گرما و سرما و بارش بوده از بنا کردن مکان بر قبور و مجیب اول که حرمت بنا کردن مکان بر قبور بیان نمود قطع نظر از انکه قابل اعتبار باشد یا نباشد چنانچه گذشت مطلوب سایل نیست و ثانیا که حال بنا کردن مکان خارج حد مقبره بیان ساخته ابهم مطلوب

سایل نیست و سوال سایل محض بجواب گذشت سوال نیست گفت نماز گذاردن بجز
راس قبر یا پائین آن گناه کدام گناه جواب نماز گذاردن در مقبره ممنوع و مکروه
است بموجب احادیث و روایات کتب فقه اما الاحادیث فهنده رای عمر رضی الله عنه
انس ابن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یامره بالاعادة کذا فی البخاری
و فی المشکوة عن ابی مرثد الغنوی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال نهی رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان یصلی فی سبع مواطن فی المزبلة والمجزرة والمقبرة وقارعة
الطریق والحمام و فی معاطن الابل وفوق ظهر بیت الله رواه الترمذی و ابن
ماجه وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الارض کلها مسجد الا المقبرة والحمام رواه ابوداؤد والترمذی والدارمی و فی
جامع الاصول قال علی رضی الله عنه ان صاحبی رسول الله صلی الله
علیه وسلم نهانی ان اصلی فی المقبرة اخرجه ابوداؤد و انتهی احتجاج باحادیث
بی رجوع بکتب فن و دریافت حال متن و سند و تاویل و استنباط ائمه مجتهدین
و شراح محدثین و بی تامل در اینکه آیا این حدیث افادهٔ مدعا میکند یا نه از
عقل و دیانت بسا بعید است حدیث ابی مرثد یعنی لا تجلسوا علی القبور و
لا تصلوا الیها را از مسئله مبحوث عنها چه مناسبت و ترمذی بعد روایت
حدیث ابی سعید گفت و هذا حدیث فیه اضطراب و نیز در همان باب گفته
و فی الباب عن علی و عبد الله بن عمرو و ابی هریرة و جابر و ابن عباس
و حذیفة و انس و ابی امامة و ابی ذر قالوا ان النبی صلی الله علیه وسلم

قال جعلت لی الارض کلها مسجدا و طهورا یعنی استثناء مقبره و حمام نیست
و بعد حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه نوشته حدیث ابن عمر اسناده
لیس بذلک القوی و قد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه و اوردن حدیث
عمر رضی الله عنه با وجود عدم رجوع بشرح و استنباط ائمه فن از عجیب عجائب
غریب که جا ها درین کتاب و اربعین بر احتجاج بغیر مرفوع نکیر نموده ملا علی
قاری در مرقاة بعد نقل کلام قاضی که در شرح حدیث لعن الله الیهود
والنصاری گذشت می نویسد الا تری ان مرقد اسمعیل علیه السلام فی
المسجد الحرام عند الحطیم ثم ان ذلک المسجد افضل مکان یتحری المصلی
بصلوته والنهی عن الصلوة فی المقابر مختص بالقبور المنبوشة لما فیها من النجاسة
کذا ذکره الطیبی و از شرح السنة نقل نموده اختلف فی الصلوة فی المقبرة
فکرهها جماعة وان کانت التربة طاهرة والمکان طیبا واحتجوا بهذا الحدیث والذی
بعده و قیل بجوازه فیها و تاویل الحدیث ان الغالب من حال المقبرة اختلاط
تربتها بصدید الموتی و لحومها والنهی لنجاسة المکان فان کان المکان
طاهرا فلا باس و کذلک المزبلة والمجزرة و قارعة الطریق و فی القارعة
معنی آخر و هو ان اختلاف المارة یشغله عن الصلوة و از ابن حجر نقل نموده
اختلفوا فی هذا النهی هل هو للتنزیه او للتحریم و مذهبنا الاول و مذهب احمد التحریم
و بعضهم از ابن حجر استثناء مقابر انبیا نقل نموده و در شرح حدیث
ابی سعید گفته قال شارح المنیة و فی القنیة لا باس بالصلوة
فی المقبرة اذا کان فیها موضع اعد للصلوة و شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة

در ترجمهٔ مشکوٰة در حدیث الا المقبرة والحمام می نویسد اما مقبره از جهت آنکه غالب
در وی قذارت و اختلاط تربت اوست با نچه جدا میکرد و از مرده تا از نجاست
و اگر مکان طاهر و لطیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی بر آنند
که نماز در مقبره مکروه است مطلق از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام
است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و اگر نه حکم مقبره دارد و در جامع البرکات
نوشته دیگر بدانکه بعضی مردم منع کرده اند از نماز در مقبره اگرچه مکان طاهر
باشد از جهت ظاهر حدیث و بعضی جایز داشتند اگر خاک پاک باشد و مکان طیب
از ریم و خون و نجاسات که جدا گردد و در سهو المختار و اما الروایات الفقهیة ففی
العالمکیریة ویکره الصلوٰة فی تسع مواطن منها المقبرة وفی الزیلعی ویکره
ان یصلی الی القبر ویصلی بین القبور انتهی پس اگر بسوی قبر نماز گذارد حرام
است بلکه فتوی بکفر اوست اگر اراده عبادت یا تعظیم قبر نموده باشد وفی
شرح المناسک لملا علی قاری ولا یصلی الیه ای الی جانب قبره
فانه حرام بل یفتی بکفره ان اراد عبادته او تعظیم قبره و در فتاوی
عالمگیری در فصل ثانی باب فیما یفسد الصلوٰة وما یکره فیها نوشته است وفی الحجة
ان کانت القبور ما وراء المصلی لا یکره فانه ان کان بینه وبین القبر مقدار ما لو کان فی
الصلوٰة ویمر انسان لا یکره فههنا ایضا لا یکره کذا فی التاتارخانیه و در کتاب الکراهیة
در باب خامس نوشته قال محمد اکره ان یکون قبلة المسجد الی المخرج
والحمام والقبر ولعدکلامی نوشته وهذا کله اذا لم یکن بین المصلی وبین هذه
المواضع حائط او سترة اما اذا کان یکره ولیصیر الحائط فاصلا واذا لم

یکن بین المصلی وبین ہذا المواضع سترۃ فانما یکرہ من استقبال ہذا المواضع فی مسجد الجماعۃ فاما فی مسجد البیوت لایکرہ کذا فی المحیط وانچہ مجیب از عالمگیری نقل نمودہ پس انچہ ما از ہمان عالگیری نقل آوردہ ایم تفصیل انست کہ مجیب از عالگیری وہم از دیگر کتب نقل کردہ است بر تقدیر صدق حکایت ونقل عبارت شرح مناسک بی محل بفاج از مبحث حاصلش ہمان تخلیط عامہ جہلا کہ مولف جواب ہر مسئلہ را از کتب متعددہ نوشتہ اند وفہم لغیب اعداجیا نچہ این مقصود مجیب حاصل شدہ عالم عالمہا واقفان درخرابی افتادند واین شبہہ درخواطر عامہ بجدی جاگرفتہ کہ بعد معاینہ اصل ومخالفت نقل ہم از غایت جہالت وفرط تعصب براہ حق نمی آیند ہدانا وہداہم الی اتباع الحق وترک التعصب حالا از کتب موجودہ انچہ بردست بنظر آمدہ نوشتہ میشود در بحر الرائق وذکر فی الفتاوی اذا غسل موضعا فی الحمام لیس فیہ تمثال وصلی فیہ لاباس بہ وکذا فی المقبرۃ اذا کان فیہا موضع اعد للصلوۃ ولیس فیہ قبر ولا نجاستہ در منیۃ المصلی نوشتہ وذکر فی الفتاوی اذا غسل موضعا فی الحمام لیس فیہ تمثال وصلی لاباس بہ وفی المقبرۃ اذا کان فیہا موضع اعد للصلوٰۃ ولیس فیہ قبر از جامع الرموز لایکرہ فی جہۃ القبر الا اذا کان بین یدیہ بحیث لو صلی صلوۃ الخاشعین وقع بصرہ علیہ در خلاصہ ہذا اذا لم یکن بین المصلی وہذہ المواضع حایل کالحایط واذا کان حایط لایکرہ در شرح مناسک ملا علی قاری الکان بین القبر والمصلی حجاب فلا یکرہ الصلوۃ در فتاوی رحمانیہ فی السراجیۃ یکرہ ان یکون قبلہ

قبلة المسجد لمصلی متوضأ او مخرج او حمام وفی الخلاصة او قبر کان المصلی وقدامه عذرة هذا

اذا لم یکن بین المصلی وهذه المواضع حائل من الحائط وغیره والا کان حائلا لا یکره

فی التجنیس العذرة ان کان موازیا للکعبة یکره صلوته وان کان عن یمینه ویساره لا

یکره انتهی عبارة السراجیة وحالی از طحاوی نقل نموده سئل ابو النصر عن ذلک

ای الصلوة عند القبر فقال ان کانت القبور وراء المصلی لا یکره وان کان بینه وبین

القبور مقدار لو مر انسان بین یدیه لا یکره فهنا ایضا لا یکره والحد الفاصل مقدار صف من

سجوده وبه قال احمد بن محمد وقال محمد بن سلمة مادرا موضع سجوده والامام الکا

له امام فی الذخیرة تکلموا فی معنی الکراهیة قال بعضهم لانه تشبه بالیهود وقال بعضهم لان

فی المقبرة عظام الموتی وهذا کله اذا لم یکن بین المصلی وهذه المواضع حائط او سترة

واذا کان فلا یکره پس وقتیکه کسی بخلاف حدیث و روایات کتب فقه خواهد نمود البته

گنهگار خواهد شد واگر برین عمل اصرار خواهد کرد گناه کبیره خواهد شد چنانچه

در کتب فقه و کلام مذکور است الاصرار علی الصغیرة کبیرة حکم مخالفت حدیث

و روایات کتب فقه موقوف بر فهم معانی و تنقید و تصحیح حدیث و روایات است

اولی بفهمیدن معانی و تفتیش و تحقیق متن و سند و رجوع بشروح و تنقید روایات

بر خلاف ائمه سلف گناه است و اصرار بر آن هرچه هست ظاهر و در مسئله که احتیاج

تفصیل باشد علی الاطلاق حکم ممنوع کردن دور از دیانت است و جواب

سوال چهل یکم سے می نویسد وکسانیکه انداختن سبزه وگل بر قبور جائز داشته

اند تمسک کرده اند بحدیثیکه در مشکوة وغیره است مر النبی صلی الله علیه وسلم

بقبرین فقال انهما یعذبان وما یعذبان فی کبیر اما احدهما فکان لا یستتر من البول وفی

السلم لا یستتر من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمة ثم اخذ جریدة رطبة فشق بنصفین ثم غرز فی کل قبر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله ان یخفف عنهما ما لم ییبسا شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد تمسک کنند جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده و انداختن سبزه و گل را بر قبور تمسک باین حدیث انکار نموده و گفته که اصلی ندارد و در صدر اول نبوده و بعضی گفته اند بنای آن تحدید و توقیت بر السنت که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کرده شد او وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و کلیه لعل ناظر است بدین معنی و کرمانی گفته که در جریده خاصیتی نیست در رفع عذاب و نبود آن مگر برکت دست مبارک سید الانبیا صلی الله علیه وسلم اصل کلی این طایفه محدثه که ترک اتباع سواد اعظم و التزام شذوذ در هر بحث جاریست یعنی هر قولی مرجوع و مجروح از موافق مذهب یا مخالف جماعة بنظر آید همان مذهب ایشان است تا تفسیق و تکفیر عامه امة مرحومه که مقصود اختراع مذهب جدید است صورت بندد و رعبارت منقوله خودش بنید که بیک جانب جماعة و بیک جانب خطابی پس انکار یک کس چگونه بر جماعه غالب شد و محققان قول خطابی را رد کردند ملا علی قاری در شرح مشکوة نوشته واما انکار الخطابی و قوله لا اصل له فیه بحث اذ هذه الحدیث یصلح ان یکون اصلا له ثم رایت ابن حجر صرح به و قال قوله لا اصل له ممنوع بل هذ الحدیث اصل اصیل له و من ثم افتی بعض الائمة من متاخری اصحابنا بان ما اعتید من وضع الریحان والجرید سنة بهذ الحدیث انتهی و چند سطر قبل از آن نوشته

ازان نوشته و استحب العلماء قراءة القرآن عند القبر لهذا الحدیث اذ تلاوة القرآن اولی
بالتخفیف من تسبیح الجرید وقد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصیب الصحابی رضی الله عنه اوصی ان یجعل فی
قبره جریدتان فکانه تبرک بفعل مثل ما فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و شیخ عبد الحق
هم حدیث وصیت بریده صحابی رضی الله عنه در ترجمه مشکوة ذکر کرده مگر لحاظ بر تمام کلام
خلاف داب مجیب است و در شرح الصدور مرقوم است قال الخطابی هذا عند اهل العلم محمول
علی ان الاشیاء ما دامت علی اصل خلقتها او خضرتها او طراوتها فانها تسبح حتی تجف رطوبتها
او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها وقال غیر الخطابی فاذا خفف عنهما بتسبیح الجرید فکیف
بقراءة المومن القرآن وقال هذا الحدیث اصل فی غرس المومن الاشجار عند القبور واخرج
ابن عساکر من طریق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابا برزة الاسلمی رضی الله عنه کان یحدث
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی قبر وصاحبه یعذب فاخذ جریدة فغرسها فی
القبر وقال عسی ان یرفه عنه ما دامت رطبة فکان ابو برزة یوصی اذا مت فضعوا فی قبری معی
جریدتین قال فمات فی مفازة بین کرمان وقومس فقالوا کان یوصینا ان نضع فی
قبره جریدتین وهذا موضع لا نصیبهما فیه فبینما هم کذلک اذ طلع علیهم رکب من قبل سجستان
فاصابوا معهم سعفا فاخذوا جریدتین فوضعوهما معه فی قبره واخرج ابن سعد عن
مورق قال اوصی بریدة ان یجعل فی قبره جریدتان و کتب فقه که مملو اند در فتاوی
عالمگیری می نویسد و وضع الورود والریاحین علی القبور حسن وان تصدق بقیمة الورد کان
احسن کذا فی الغرائب هم در فتاوی عالمگیری است و یکره قطع الحطب والحشیش من المقبرة فان کان
یابسا لا باس به کذا فی فتاوی قاضی خان در بحر الرائق و فی الخلاصة و یکره قطع الحطب
والحشیش من المقبرة الا اذا کان یابسا ولا یستحب قطع الحشیش الرطب من غیر حاجة

انتهی و در فتاوی قاضی خان ویکره قطع الحشیش الرطب من المقبرة فان کان یابسا لا بأس
به لانه ما دام رطبا یسبح فیه فیونس المیت وعن هذا قالوا لا یستحب قلع الحشیش الرطب من المقابر
شیخ الاسلام در کشف الغطا نوشته مکروه است خار یا گیاهی یا چیزی را که بران روییده
برکندن اگر سبز باشد زیرا که آن تسبیح میکند ما دام که تر است و مستوجب تخفیف عذاب در آن
میت می باشد چنانچه آنحضرت صلعم دو شاخ تر را از خرما بر دو قبر نهاده و فرموده ما دام که خشک
نمیگردد ببرکت تسبیح در عذاب این تخفیف باشد و لهذا تحسین کرده اند بعضی نهادن گل بر قبرها
لکن گویند که اگر تصدق کند بقیمت بهتر باشد و اگر آنچه بر قبر روییده خشک شود برکندن
آن مکروه نیست در وسیلة النجات نوشته فی کنز العباد و فتاوی الغرائب وضع الورد والریاحین
علی القبور حسن لانه ما دام رطبا یسبح ویکون للمیت انس بتسبیحه وان تصدق بقیمته کان احسن
فی مفتاح الجنان ناقلا عن صلوة المسعودی ثوبان رضی الله عنه روایت میکند که رسول
علیه السلام بر گوری بگذشته اند و دو شاخ تر بشکستند و اندر خاک فرو بردند سوال کردم
سبب چه بود یا رسول الله فرمودند که هر دو مستحق عذاب بودند در عذاب بودند تا درین هر دو
شاخ تر بود عذاب بر ایشان سهل بود الخ فی البزازیة فی کتاب الکراهیة قطع الحشیش
من المقابر یکره لانه یسبح و یدفع به العذاب من المیت ویستانس به المیت وعلی هذا الا بکره
من مقابر الکفار وقطع الیابس وبه ورد الحدیث الصحیح فی قاضیخان ویکره قطع الحطب
والحشیش من المقبرة فان کان یابسا لا بأس به لانه ما دام رطبا یسبح فیونس المیت انتهی
وسیلة النجات ببیند که سوال را چگونه در محامل بعیده غیر مقصوده انداخته گاهی مسئله
ندرود گاهی مسئله زینت کشاندن قبر کرده جواب حق را که صاف و صحیح در کتب فقه و
حدیث موجود بود اخفا نموده در تزئین و زینت بسر کرده برای اضلال عوام بر قول

بر قول خطابی بسند کرد **سوال** [illegible] مصافحه کردن دست عالم یا مرشد بعد
نماز فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد جایز است یا گناه کدام کتاب است **جواب** مصافحه در وقت ملاقات
ثابت است کما قال فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یلتقیان فیتصافحان
الا غفر لهما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوة و تخصیص مصافحه بوقت فجر و عصر نزد علمای حنفیه مکروه
است اما المصافحة عقیب الصبح و العصر فعند الحنفیة مکروه کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری
حکم کردن کراهت علی الاطلاق نزد علمای حنفیه برجوع بکتب دریافته بودانسته از اهل
دیانت که ممکن نیست عبارت عربی نقل نموده گفت کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری
بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم در باب المصافحة و المعانقة اول این عبارت
اعلم ان المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء و ما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح و العصر لا
اصل له فی الشرع علی هذا الوجه و لکن لا باس فان اصل المصافحة سنة و کونهم محافظین
علیها فی بعض و مفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه عن المصافحة
التی ورد الشرع باصلها و هی البدعة المباحة از خود هیچ نقل نموده در آن کلام کرده
بعد از آن گفت و لهذا صرح بعض علمائنا بانها مکروه بعد از آن نقل کرده و هذا
اذا ابتدأ مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی الاعراض عنه بجذب الید لما یترتب علیه من اذی
یزید علی مراعاة الادب فحاصله ان الابتداء بالمصافحة علی الوجه المشروع مکروه لا المجاوبة
و ان کان قد یقال فیه نوع معاونة علی البدعة و الله اعلم ازین کلام مستفاد است که بعض
علمای ما مکروه گفته اند پس نوشتن بحیث مطلقا کراهة آن نزد حنفیه بیجا است و اگر در
جای این لفظ هم یافته شود تا بالضرور مراد از آن بعض حنفیه باشند و لازم بود که
برجوع بکتب معتبره نموده بعد دریافت این معنی که مختار و راجح و معمول علیه کدام جانب است

است جواب میدادند که بهوای نفس را مرجح قوی و مجوز کذب قرار داد و در رد المحتار در شرح
قول ماتن کالمصافحة ای کما تجوز المصافحة لانها سنة قدیمة متواترة لقوله علیه السلام من
صافح اخاه المسلم وحرک یده تناثرت ذنوبه اطلاق المصنف تبعا للدرر والکنز والوقایة
والنقایة والمجمع والملتقی وغیرها یفید جوازها مطلقا ولو بعد العصر وقولهم انها بدعة ای مباحة
حسنة کما افاده النووی فی اذکاره وغیره فی غیره وعلیه یحمل ما نقله عن شارح المجمع من
انها بعد الفجر والعصر لیس بشیء توفیقاً و در حواشی الاذکار مذکور است فی صحیح البخاری
عن سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی اقبل علینا بوجهه وفیه
قال ابو جحیفة خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالهاجرة الی البطحاء فتوضأ ثم صلی الظهر
رکعتین والعصر رکعتین وقام الناس فجعلوا یاخذون یده فیمسحون بها وجوههم
فاخذت بیده فوضعتها علی وجهی فاذا هی ابرد من الثلج واطیب رائحة من المسک واورد
هذین المحدثین الامام مجد الدین المطری فی کتابه وهذا احادیث کثیرة وقال الشیخ
بذلک فیما تطابق الناس علیه من المصافحة بعد الصلوة فی الجماعات لاسیما فی
الصبح والعصر ولا نکیر فی ذلک اذا اقترن بقصد صالح من تبرک او تودد او نحو ذلک
ذکر کرد این را بکری در شرح و در جواب سوال سیزدهم مرقوم نمیدارند فاتحه صدها مراتب
برای زیارت قبور چند صورت دارد جائز هم است و مکروه هم است و حرام هم است و شرک
و کفر هم است و تفصیلی نموده که اجمالش این است اگر بطریقیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم فرموده اند و کرده اند بالظهور کنند روا و جائز بلکه مستحب و مسنون است هر قدر
که شود برای زیارت بالظهور رفته باشد و آن طور این است که نزد قبر رفته السلام
علیکم دار قوم مومنین بگویند و برای اموات دعاء مغفرت و بخشش کنا هان انها از حق

حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دار دنیا بی رغبتی نماید و آخرت را یاد کند و ترسان

و هر انسان اینجا قیام کند برای همین قسم غرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت

زیارت قبور فرموده بعد از آنکه نهی فرموده این قسم فواید از زیارت قبور حاصل

میشود و درین قسم زیارت کردن قبر ولی و شهید و غیر شهید صالح و فاسق و غنی برابر است

بلکه از زیارت قبور اغنیا و ملوک زیاده تر عبرت حاصل میگردد دوم اینکه در زیارت

قبور چیزها که در حدیث نزد قبر وارد نشد و در غیر قبر جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوسه دادن

و مس کردن قبر و انحنا نمودن وغیره و در حق او این افعال مکروه خواهند شد سوم نزد قبر رفته

قبر را سجده تحیت کند یا گرد قبر طواف سازد یا نزد قبر رقص و ضرب آلات لهو مثل ڈهولک وغیره

یا بطور رقص رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسه بغیر مقابر حرام اند و در مقام

متبرکه مقابر اند زیاده تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر رفته سجده عبادت نماید و از صاحب

قبر حاجت خود بالاستقلال یا بطریق مشارکت یا متصرف فی العالم دانسته نماید این قسم رفتن

موجب شرک و کفر است انتهی ملخص الجواب غرض زیارت قبور را چهار قسم تقسیم نموده جائز

مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن قبر ولی

و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجه اول که زیارت

قبور انبیا علیهم السلام داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقص و اگر داخل است

پس در کدام قسم اگر در قسم اول پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق محب صدوق

کلام او همین است نعوذ بالله منه ثانیاً که در جواب سوال پنجم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج

نموده الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة

او غیرها کالحج وقراءة القرآن والاذکار وزیارة قبور الانبیاء علیهم السلام والشهداء والاولیاء

والصالحین وتکفین الموتی وجمیع انواع البر کذا فی غایة السروجی پس زیارتیکه مثل صوم وصلوة
وحج وقراءة قرآن وغیره داخل انواع بر است که دادن ثواب آن بدیگری میرسد آیا ذ
همین قسم اول داخل هست یا چیزیست سوای آن واگر داخل قسم اول هست پس برای با قبر
فاسق لئیم معتبر هست یا نه اگر هست پس چه تخصیص انبیا وشهیدان وصالحین حیثیت ثالثا
در بیان قسم سوم مینویسد که مقام متبرکه مقابر اند چه معنی دارد ودر برکت مقبور را هم
دخل هست یا نه اگر هست پس قبر صالح وفاسق چگونه برابر شد واگر نیست بلکه بحجر وقبر
ارض قطع نظر از حال مقبور متبرک هست پس وجه حسن حیثیت ونشاد کلام مجیب برهر ذی عقل واضح
هست مگر از متعصب غبی مجبور نیست ونشا این همه مفاسد نیست مگر اخفای حق وآن اینکه
زیارة جایز بر چند قسم هست یکی از ان این هم هست که مجیب ذکر نموده تماشا این است
که در مظاهر حق ترجمه مشکوة نوشته اور کہا امام نووی نے کہ زیارت کی کتنی قسمیں
ہیں ایک تو فقط واسطے یاد کرنے موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئے تو کافی ہے
دیکھنا قبروں کا بغیر پہچاننے مردوں کی دوسرے واسطے دعا وغیرہ کی پس وہ مسنون ہے
ہر مسلمان کی لئے ہی اور تیسرے برکت حاصل کرنے کی لئے ہی پس وہ زیارت
اچھی لوگون کی قبروں کی ہے اس لئے کہ انکی لئے برزخ میں تصرفات اور برکات
ہیں بیشمار اور چوتھی واسطے ادای حق دوستی اور قرابت کی ہی جیسا کہ حدیث ابی نعیم
کی میں آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کرے ماں باپ کی یا ایک کے دن جمعہ کے تو ہوتی ہی
مانند حج کے اور پانچویں مہربانی اور انسیت کی لئے ہوتی ہے جیسی کہ آیا ہی حدیث میں
کہ جو کوئی گذرے اوپر قبر مومن بھائی اپنی کی اور سلام کرے اسپر تو وہ پہچانتا ہی اسکو
اور جواب سلام کا دیتا ہی فقط بہ بینید که چگونه این اقسام را درینجا اخفا نموده جابجا او

دریک قسم حصر ساخته در ربط جنده افتاد **سوال** مقرر کردن روز برای زیارت قبور
از روزها در شرع جایز است یا گناه کدام گناه از گناهان **جواب** مقرر کردن روز
از روزهای هفته بو صفتی که لازم شمارد و بران اهتمام سازد از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشد مگر در فتاوی عالمگیری اینقدر نوشته اگر در چهار روز دوشنبه
و پنجشنبه و جمعه و شنبه زیارت کنند بهتر است عبارته هکذا افضل ایام الزیارة اربعة ایام
الاثنین والخمیس والجمعة والسبت انتهی و آنچه در روایت بیهقی وارد شده من زار قبر الوالدین
او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب بارا پس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبد الحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة شریف همین معنی بیان فرموده اند متبحرین و ماهرین
فن بعد استقرار تام و تفحص تمام عدم هیچ حکم نفی ثبوت جسارت نمیکنند غایت الامر
همین که بنا فهم و ندیدیم پس از هیچ کوته نظران ناواقف که بمطلب تاحم کتابیکه از انها
نقل کنند نرسند هرگز نفی زیبداری امریکه آن اکابر بالغ از جرات است فقره
سخن شدند از آن نصیبی نداده اند و آن دیانت است در مراد از کل جمعه هفته چنانچه
مشکوة فرموده کاش ابراهیم اگر ندیدی که دران مذکور است و زیارة روز جمعه فاضلتر
است از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه چنین است متعارف در حرمین
شریفین بیرون می آیند در اول روز جمعه بمعلا و بقیع برای زیارت و در روایت
آمده است که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه
داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه میشناسد زایر را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه
مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارة روز جمعه اثری که در الا اتفق
اصلی ندارد انتهی و عبارت عالمگیری که نقل نموده مخفی آن مذکور است ان الزیارة

یوم الجمعه بعد الصلوة حسن و بعد آن گفته و یوم السبت الی طلوع الشمس و یوم الخمیس
اول النهار و قبل فی اخر النهار و کذا فی اللیالی المتبرکة لا سیما لیلة البراة و کذالک
فی الازمنة المتبرکة کعشر ذی الحجة والعیدین و عاشورا و سایر المواسم کذا فی الغرایب
در وسیلة النجاة از دلیل الفالحین شرح ریاض الصالحین تصنیف امام نووی نقل کرده
وقد قسم السنة الزیارة الی اقسام لانها اما لمجرد تذکر الموت والاخرة فیکفی رویة القبور عن
غیر معرفة اصحابها و اما لنحو الدعا فیسن لکل مسلم و اما للتبرک فیسن لا هل الخیر لان لهم فی
برازخهم تصرفات و برکات لایحصی عددها و اما لاداء حق نحو صدیق و والد لخبر ابی نعیم
من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة کان کحجة و لفظ روایة البیهقی غفر له و کتب بارا
اما رحمة وتانیسا لخبر آنس ما یکون المیت اذا زاره من کان یحبه فی الدنیا فی الاشباه
والنظا ئر هو خیر ایام الاسبوع و هو یوم عید وفیه ساعة اجابة و تجتمع فیه الارواح
و تزار فیه القبور و یامن المیت فیه من عذاب القبر فی فتاوی الغرایب قال الضحاک
من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قیل کیف ذلک قال لمکان
یوم الجمعة و کذالک فی اللیالی المتبرکة والازمنة المتبرکة فی شرح سفر السعادة خاصیت
سی ام آنکه روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدن بحضور
و تعلق و اتصال روحانی نظر و مشابه اتصال که به بدن داره دوزایرا هنا که نزدیک قبر
آیند می شناسند و هر چند همه شناسند ولیکن درین روز شناختن بزیادت بر شناختن
سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد
از شناخت دور و در بعض روایات امده که این شناخت در اول روز بیشتر
از اخر ان ولهذا زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین

در حرمین شریفین همین است در فتح القدیر نوشته ویستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع لزیارة
القبور التی بها خصوصاً یوم الجمعة در در المختار وفیه تجتمع الارواح ویزار القبور ویأمن المیت
من عذاب القبر ومن مات فیه او فی لیلته امن من عذاب القبر ولا یسجر فیه جهنم وفیه یزور
اهل الجنة ربهم شرح الصدور مذکور است مذهب اهل السنة ان ارواح الموتی ترد فی بعض
الاوقات من علیین او من سجین الی اجسادهم فی قبورهم عند ارادة الله تعالی وخصوصاً
لیلة الجمعة ویجلسون ویتحدثون واخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع
قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما بعده در کشف الغطاء نیز
در غرائب آورده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته زیارت
روز جمعه فاضلتر است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه الخ و در شرح عین العلم مذکور
است ففی روایة ابن عدی عن ابی بکر رض من زار قبر ابویه او احدهما یوم الجمعة فقرأ عنده یٰس غفر له
در خزانة الروایات نوشته که زیارت قبور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است غرض اگر مبالغه در تفحص
جمیع روایات نموده آید دفتری گردد و همین قدر کفایت است برای ثبوت قول مجیب که ثابت شده
خدا داند که ثبوت کدام چیز را نامیده است که درین مسئله نیست و دیگر مسائل [illegible]
آنچه از ترجمه هندی مشکوة در قول اول ذکر نمودیم برای سوال جواب کافی است سوال برای
زیارت قبور اولیاء الله آمدن از کابل [illegible] و هندوستان و ازینجا تا بانجا چه حکم جایز یا گناه کدام

گناه جواب درین مسئله علما را اختلاف است بعضی جایز داشته اند و بعضی حرام
نوشته اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری و ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق مسطور است و
فی الحجة [illegible] مذکور همچنین [illegible] و مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن بمواضع
متبرکه مثلا [illegible] بعضی مباح داشته و بعضی حرام گفته انتهی و فی القسطلانی واختلف فی

فی شد الرحال الی غیرہ کالذہاب الی زیارۃ الصالحین احیاء و امواتا والمواضع الفاضلۃ
للصلوۃ فیہا والتبرک بہا انفال الو محمد الجوینی یحرم عملا بظاہر الحدیث واختار القاضی
حسین وقال بہ القاضی عیاض وطائفۃ والصحیح عند امام الحرمین وغیرہ من الشافعیۃ انہ جائز
انتہی وفی شرح المشکوۃ لملا علی قاری قد ذہب بعض العلماء الی الاستدلال بہ علی المنع من الرحلۃ
لزیارۃ المشاہد و قبور العلماء والصالحین انتہی عن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال لقیت
بصرۃ ابن ابی بصرۃ الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتک
قبل ان تخرج الیہ ما خرجت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تعمل المطی الا
الی ثلثۃ مساجد الی المسجد الحرام والی مسجدی ہذا والی مسجد ایلیا او بیت المقدس یشک
رواہ مالک فی الموطا وفی حجۃ اللہ البالغہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تشد الرحال
اقول کان اہل الجاہلیۃ یقصدون مواضع معظمۃ بزعمہم یزورونہا ویتبرکون بہا وفیہ
من التحریف والفساد ما لا یخفی فسد النبی صلی اللہ علیہ وسلم الفساد لئلا یلتحق غیر الشعائر
بالشعائر ولئلا یصیر ذریعۃ لعبادۃ غیر اللہ والحق عندی ان القبر ومحل عبادۃ ولی من
اولیاء اللہ والطور کل ذالک سواء فی النہی انتہی اکتفا بر نقل اختلاف در جواب بعض
سائل بمقصود نمی رساند بلکہ در ربطہ تحیر می اندازد و محل ان نیست مگر اینکہ از کتبی کہ
نقل نمودہ دران کتب مصنفین ان از ستۂ بن موافقین مذہب ببیان اختلاف اقتصار
کردہ باشند در اختلاف ہیچگونہ کلام نمودہ و جانبی را ترجیح ندادہ و تصریح باختیار ذکر
و مذہب خود ننوشتہ باشند و در صورتیکہ ان اکابر در ان کتب ہرگونہ قول مخالف و موافق
نقل کنند و در آن کلام تنقید نمایند قول مخالف را رد سازند و تصریح بمذہب مختار
خود کنند پس از ان کتب فی رنقل اکتفا بر بیان اختلاف بحذف کلام سابق ولاحق بل

بل باستنباط اجزای جمیل همان مثل هست که بر لا تقربوا الصلوة عمل کرده اند هم سکاری را ترک نموده
علاوه بر این این امر یعنی بودن اختلافات در اکثر مسائل جزئیه فقهیه چه ایست که مسئله بلکه
یک مسئله هم از فروع نخواهد برآمد که جمیع مذاهب مختلفه در آن اختلاف نباشد پس همین
یک فقره برای جواب تمام مسائل فقهیه کافیست نقلیست که در ظریفان مشهور است که آن ظریفی
در وقت موت از پسر جاهل خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی جهالت تو بر کسی ظاهر
نگردد و خود را تکلف نیفتد خطاب کرده وان اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از تو پرسد در جواب
بگو که درین اختلاف است و طرفه اینکه در همین کتاب اکثر جا در مسائل خلافیه بین الحنفیه راجحیت و
مرجوحیت یک جانب را اختیار کرده بلکه بعض جای اثر محض حکم کراهة و حرمة و جواز نوشته
و احتمال اختلاف بخاطر خطور نکرده و این مسئله از کتب فقه که نقل نموده در آن صاف
بیان جواز مدلل نوشته از آن صرف اختلاف یاد نماند باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که لازم
دیانت است نیست و اتباع هوا مقصد هم و ذکر کتب صرف برای تغلیط پس و منصوبیت هرزه
کنند بجا هست عبارت شرح ملا علی قاری این است قیل یبقی معناه نهی ای لا تشدوا الی
غیرها لان ما سوی الثلثة متساو في الفضيلة فكان الترحل اليه ضايعا وعبثا
وفی شرح مسلم للنووی قال ابو محمد یحرم شد الرحل الی غیر الثلثة وهو غلط وفی الاحیاء
ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء والصلحاء
وما تبين لي ان الامر كذلك بل الزيارة مأمور بها لخبر كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا
فزوروها والحديث انما ورد نهيا عن الشد لغير الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفيها مساجد
فلا معنى للرحلة الى مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوى بل بركة زيارتها على قدر درجاتهم
عند الله ثم ليت شعري هل يمنع هذا القائل من شد الرحل لقبور الانبياء والاولياء

فی مغانیهم فلا یبعد ان یکون ذالک من اغراض الراحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیوة من المقاصد
وعبارت شیخ عبد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین ودر رسیدن
بمواضع متبرکه اختلاف است بعضی مباح دارند وبعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار والله
اعلم وبعضی گفته اند که قصد لعین این نذر بسبب جا درست نباشد اگر نذر کند در غیر این
مساجد واجب نمی گردد وفای آن وبعض از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجد
دیگر جز این مساجد سفر جایز نبود اما مواضع دیگر جز مساجد خارج از مفهوم این کلام
است وگفت بندهٔ مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفی الله عنه وما
که مقصود بیان اهتمام بشان این ثلثه وسفر کردن بجانب آنها است که متبرک ترین
مقامات است یعنی اگر سفر کنند باین مسجد کنند وبغیر آن برای مشقت کشیدن نمیکنند
نه اینکه سفر جز این مواضع درست نباشد وقسطلانی در تحقیق معنی حدیث قبل از ذکر اختلاف
نوشته الا الی ثلثة مساجد الاستثناء مفرغ والتقدیر لا تشد الرحال الی موضع ولازمه
منع السفر الی کل موضع غیرها کزیارة صالح او قریب او صاحب وطلب علم او تجارة او
نزهة لان المستثنی منه فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم ههنا الموضع المخصوص
وهو المسجد کما تقدم تقریره پس عجب که ازین کتب نقل نموده در کتاب محقق در
ثابت نزد مصنفین آن جواز است وشیخ عبد الحق در جذب القلوب می نویسد واما حدیث
لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مراد ازین آن منع شد رحال وارتکاب سفر برای مساجد
غیر مساجد ثلثه است چنانچه قاعده نحویه که جرب جنس مستثنی منه است مستثنی را در استثنای
مفرغ اقتضای آن میکند پس منع مطلق سفر بغیر این مساجد لازم نیاید وچگونه منع
کنند از سفر بغیر این مساجد حال آنکه سفر برای حج وجهاد وهجرت وتجارت وسایر مقاصد مباح

وسایر مصالح دنیاوی جایز است باتفاق باز می نویسد اختیار مسافرت مطلق از جهت
زیارت سید کائنات بسیار آمده و از انجمله حکایت آمدن بلال موذن در زمان خلافت
عمر رض از شام بمدینه الی اخر القصه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی فتح شام کرد با اهل
بیت المقدس مصالحه نمود کعب احبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن الخطاب را
باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت رجوع باوی گفت یا کعب خواهی
که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک
باز میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره برید فرستادی تا سلام او در آنجناب رسالت
پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این خبر مستفیض و مشهور
است انتهی قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته و للشیخ تقی الدین ابن تیمیة هیهنا کلام
بشیع عجیب یتضمن منع شد الرحال للزیارة النبویة المحمدیة و انه لیس من القرب بل بضد ذلک
ورد علیه الشیخ تقی الدین السبکی فی شفاء الاسقام فشفی صدور المومنین وحکی الشیخ ولی
الدین العراقی ان والده کان معادلا للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الدمشقی
فی التوجه الی بلد الخلیل علیه السلام فلما دنی من البلد قال نویت الصلوة فی مسجد الخلیل لیحترز
عن شد الرحال لزیارته علی طریقة شیخ الحنابلة ابن تیمیة قال فقلت نویت زیارة قبر
الخلیل ثم قلت له اما انت فقد خالفت النبی صلی الله علیه وسلم لانه قال لا تشد
الرحال الا الی ثلث مساجد وقد شددت الرحل الی رابع واما انا فاتبعت النبی
صلی الله علیه وسلم لانه قال زوروا القبور افقال الا قبور الانبیاء قال فبهت بدانید
که این ابن تیمیه شخصی است بد مذهب از اهل اهوا خارج از اهل سنت و جماعت قایل
بجهت و تجسیم [illegible] مذهب اهل سنت و جماعت کتابی فی التخفیف نموده که سبکی [illegible]

نموده در طبقات سبکی این همه حال مذکور است این فقره محدثه را باو نسبتی نام است و عجیب
که حدیث موطا ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجة البالغه نقل نموده حجت نیست چه
صاحبش از معتمدین نقل نموده بلکه مخالف معتمدین گفته **سوال** دعای بر باین طور که
یا رسول الله در جناب الهی از طرف اینکس عرض کنید که حاجت من بر آید و یا ولی الله از
طرف اینکس بجناب الهی بگو که حاجت من بر آید جائز است یا گناه کدام گناه **جواب** آنصورت
که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الغطاء تصنیف
شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن این است که استمداد بقبر
قبر غیر انبیا منکر شده اند آن را فقها میگویند که زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا بر سر قبر ولی یا شهید
ممنوع است و محظور مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند
چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطاء و در ترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق و شرح عربی
ایشان مرقوم است ضمن شاهٔ فلینظر فیه ترجمه الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل
قبور در غیر نبی یا غیر انبیا صلوة الله علیهم منکر شده اند آن را بسیاری از فقها گویند
نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بآن
بعضی از ایشان و ظاهر است که از فقها آنکه قایل سماع و ادراک هست اند قایل
بجواز اند و آنکه منکر اند آن را این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر
که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
و لا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان
حاجت مرا یا ندا کند ایران بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت

شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر
وسیله وفا در دو معطی و مسئول پروردگار است تقدس شانه انتهی و فی شرح مشکوة التریذی للشیخ
عبد الحق اما الاستمداد باہل القبور فی غیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقد انکرہ کثیر من الفقہاء
وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتیٰ والاستغفار لہم وایصال النفع الیہم بالدعاء وتلاوة
القرآن واثبتہ المشائخ الصوفیة قدس اللہ اسرارہم وبعض الفقہاء رحمہم اللہ انتہی و در
رسالہ مالابد منہ کہ تصنیف قاضی ثناء اللہ پانی پتی است مرقوم است سجدہ کردن
برای قبور اولیا و طواف نمودن و دعا از آنہا خواستن و نذر برای ایشان قبول
کردن حرام است بلکہ بعضی چیزہا بکفر میرسانند انتہی و در کتاب تحفة الایمان مرقوم
است گور را سجدہ کردن و بوسہ دادن و بر زمین رو مالیدن و طواف کردن و از قبر حاجت
خواستن و در قبرستان چراغان افروختن ہمہ مکروہ تحریمی است انتہی در ینجا اسلاف
عقیدہ از عجیب روی کار آمدہ اول اینجا کہ گفتہ فمن شاء فلینظر الی ترجمة الشیخ و عبارہ
ہکذا و اما استمداد باہل قبور تا انتہی افترا ئیست صریح بر شیخ زنہار کلی این عبارت در ترجمہ
نوشتہ و عبارت شیخ از ترجمہ نقل خواہیم نمود از ان واضح خواہد شد دویم در آن
جواب تراشیدہ خود نقل نمودہ کہ خداوندا بسبب کنت این بندہ حاجت مرا بر آوردہ
گردان گفتن ہم استمداد از غیر انبیا نزد قبر ولی یا شہید ممنوع پس جواب سوال سکہ
از انست چگونہ صحیح خواہد شد چہ در ان می نویسد کہ دعا باینطور کہ الہی بحرمت فلان
ولی خود حاجت مرا روا کن جایز است سیوم اینکہ ماخذ عجیب وین جواب نیست
مگر ترجمہ مشکوة و شرح مشکوة از شیخ عبد الحق و کشف الغطا از شیخ عبد الحق و در ترجمہ
وہم در شرح عربی این مسئلہ ہا در باب زیارت قبور مجملا بیان کردہ حوالہ تفصیل کتاب

الجواد نموده ودر اینجا بتفصیل تمام تر ادا نموده حاصل این همه کتب اثبات جواز
استمداد ورد منکرین استمداد وغایة طعن وتکوهش بر انکار استمداد هست چنانکه
باید پس متمسک باین کتب در جواب نوشتن که استمداد نزد غیر از انبیا منکر شده
اندان را فقها التحریر بجا است چهارم در خاتمه جواب گفته مگر بعض فقها که قلیل اند
بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند انتهی پس لاثبات مدعای خود باید
نمود که فقها منکر اند وبعضی که قلیل اند جایز داشته اند وقلیل در مقابل فقهای اعتبار
ندارد وبکمال جرات حواله بر کتب مذکوره نموده حال انکه در کدام یک از ان مسطور
نیست که بعض که قلیل اند جایز داشته اند ومادۀ تغلیط عجیب وهم مذهبانش درین
باب انست که شیخ در باب زیارة در ترجمه نوشته منکر شده اند ان را بسیاری
از فقها ودر باب مذکور در شرح عربی نوشته انکره کثیر من الفقهاء پس از کلام شیخ
ثابت شد که منکرین بسیار وکثیر اند وازین لازم امد که بعض مثبتین قلیل باشد فقط ولکن
امر یا از محض جهالت هست یا صرف برای تغلیط عوام ایا تلخیص نخوانده اند که دران نوشته
المجاز العقلی فی القران کثیر ودر مختصر معانی نوشته ای کثیر فی نفسه لا بالاضافة
الی مقابله حتی یکون الحقیقة العقلیة قلیلة ودر تلویح می نویسد فالمشترک ما وضع لمعنی کثیر
بوضع کثیر ومعنی الکثرة ما یقابل الوحدة لا ما یقابل القلة واین استعمال در هر زبان
جاری هست ومراد در کلام شیخ از بسیار وکثیر همین هست یعنی منکرین بسیار اند نه
انکه نسبت بمثبتین بسیار اند ومثبتین قلیل اند چنانکه گویند حاجیان درین
بسیار اند وامروز در جامع مسجد بسیار مردم آمده اند وبر بودن انمعنی مراد در کلام
شیخ دلیلی هست واضح وان اینکه در هر دو کتاب درین مقام حواله کرده است تمام بحث

اتمام بحث ما در کتاب جہاد در قضیہ قتلی بدر و در انجا در ترجمہ می نویسد منکر شدہ
اند آن را بعض فقہا و در شرح عربی ہم میگوید فقد انکرہ بعض الفقہا پس اگر در زیارت قبور
از لفظ کثیر و بسیار انجہ مجیب قرار دادہ مراد باشد تا کلام ہستند شن متہافت میگردد و نیز لا
بخطا خطای مستدل است و ہم شیخ در ترجمہ نوشتہ کہ کلام درین مقام بجدا طناب و تطویل
رسید بر زعم منکران کہ در قرب این زمان پیدا شدہ اند منکر اند استمداد و استعانت
را از اولیای خدا کہ نقل کردہ شد اند ازین دار فانی بدار باقی پس ازین صاف
ظاہر کہ مراد از بسیار و کثیر من الفقہا ہمین کسانند نہ چنانکہ مجیب قرار داد و چونکہ مستدل
موافق طریقہ اہل اہوا کہ دین را تابع ہوا و خواہش نفس ساختہ اند و آن دا یکا یک حال
نیست و در اربعین این طریقہ مخترعہ را ہم گذاشتہ بمقتضا کل جدید لذیذ مذہبی دیگر
احداث نمودہ اکنون ازین ذکر ابہم ضروری افتاد و در اربعین در جواب مسئلہ چہارم می نویسد
استعانت و استمداد از اہل قبور بہیچ نہج کہ باشد جایز نیست چنانکہ شیخ عبد الحق در شرح
مشکوۃ شریف کہ بزبان عربی نوشتہ می آورد اما الاستمداد باہل القبور فی غیر
النبی والانبیاء علیہم السلام فقد انکرہ کثیر من الفقہاء و قالوا لیس الزیارۃ الا للدعاء
للمیت والاستغفار لہم و ایصال النفع الیہم بالدعاء و تلاوۃ القرآن انتہی از ینجا
شیخ علیہ الرحمۃ و الغفران چنان مستفاد کردیدہ کہ غیر انبیاء علیہم السلام از یکجا
حکم کہ ہم النعت استعانت و استمداد ہست از اہل قبور مستثنی اند بالخط اینکہ انبیاء
را در برزخ حیات ابدی ثابت شدہ کہ دیگران را سوای شہداء فی سبیل اللہ
ثابت نیست و حال اینکہ حیات انجا مماثل حیات دنیا نیست بلکہ احکام حیات دنیا
دیگر ہست و احکام حیوۃ انجا دیگر بنا بران این استثنا درست نمی آید درحق کسیست

که انکار فقها عام نیست از انکه استمداد از قبور انبیا لکنه یا از قبور غیر انبیا ان هم جایز
نیست چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد
گردید منجمله ان صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیا والصلحاء ان یصلی
عند قبورهم ویدعو عندها ویسئلهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان
العبادة وطلب الحوائج والاستعانة حق لله وحده انتهی قال البغوی فی المعالم
یقال الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا
لذلته وانقیاده یقال طریق معبد ای مذلل انتهی وفی الحدیث عن ابن عباس قال
کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک
احفظ الله تجده تجاهک واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم
ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک ولو
اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام
وجفت الصحف رواه احمد والترمذی کذا فی المشکوة دریجا که دعوی جایز نبودن
استعانت واستمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد بی تفصیل قولا واحدا بر خلاف
مائة مسایل نموده قطع نظر از انکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده ودر اثنای
غایة نکیر کرده واکثر من الفقها کثرت ایشان بسبب تعصب مراد است کاری عجیب
کرده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة می آرد
ودر نقل عبارت در انجه بمائة مسایل نقل نموده هم اکتفا کرده تا که بینند کان بدانند
که شیخ اختلاف هم نقل نه نموده ومذهب عجیب مطابق مذهب شیخ است حالانکه
هست که از کلام شیخ دعوی عجیب غیر ظاهر وطرفه تر اینکه این کلام را بابی استعا

دعوی خود آورده و باز آن را خود رد میکند بقول خود که میگوید ازین عبارت شیخ
علیه الرحمة والغفران الخ و رد میکند بقول خود و حالانکه حیات آنجهان مماثل
حیات دنیا نیست بنابران این استثنا درست نمی آید سبحان الله اینقدر نه فهمید که شیخ
نقل نموده است و بر نقل شیخ متوجه نمی شود و اتخاذ مذهب هم نه نموده که جای کلام
باشد و آنچه گفته که حیات آنجهان مماثل حیات دنیا نیست این از کجا که برای استمداد
حیات دنیا شرط است تا آنکه دران جهان هست کفایت میکند و در بودن حیات
برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال بدفهمی است
شیخ در شرح سفر السعادت در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض
ان تاکل اجساد الانبیاء نوشته هست عدم اکل ارض اجساد را کنایت هست از
حیات و الا سلامت بدن در زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این مبنی است
بر مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که
این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را از علماء امت خلاف نیست
انتهی و اعجب و اغرب از همه آنچه گفته که حق آنست که انکار فقها عام است چه این الخ
یعنی انکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد و بالا
تر از همه تخالیف این کتاب ما از مسائل نه درین که اینجا اختلاف نقل نموده
و اینجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارت شیخ در
هر دو کتاب کمی بیشی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در اینجا یک قسم الخ
را جایز نوشته و اینجا صریح را ناجایز و نه اینکه در اینجا استمداد از غیر انبیا را
ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا را هم ناجایز گفته چه اختلاف هست در مسئله باشد

وقت دیگر کلمات حقانی را هم می شود گو وجه مختلف که علما را بسبب عدم اطلاع بر دلیل
یا نرسیدن روایتی در رو فتی و اطلاع بر دلیل یا رسیدن روایتی اوثق بوقت
دیگر و امثال ان و این فرقه محدثه را هوای نفس بلکه این فرقه را وجهی دیگر
هم هست چه ادعای شان اینکه صدیقین بهر وجه مقلد انبیا هم نباشند چنانچه
مولوی اسمعیل در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد
و من وجه محقق در شرایع اگر زکی القلب هست احکام جزئیه عشریه بدو وجه معلوم
می شود یکی بشهادت قلب و این تحقیقی است و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
شرع عموما و این علم تقلیدیست و اگر زکی العقل هست پس علوم کلیه عشریه او را
بدو واسطه می رسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا علیهم السلام پس
در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیا هم توان گفت و هم
اوستاد انبیا هم و نیز طریق اخذ آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آن را در
عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر می نمایند و بعضی اهل کمال ان را بوحی باطنی
می نامند و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار
یا نسبت انبیا کبار با آبای خود است و نیز میگوید لابد او را محفوظی مثل عصمت
انبیا که مسمی بعصمت است فایز میکنند پس نسخ هم درین طریق گنجایش
دارد بلکه باعث غرابت شریعه اینکه نسخ در اخبار هم راه یافته چنانچه در آنجا نقل
نموده که بعضی فقها مثبت استمداد و اکثری منکر از استمداد در غیر انبیا و در انجا
میگوید که انکار فقها عام است ان هذا الشیء عجاب بزیادت لفظ قبور در قول
او که قبور انبیا از اهل قبور مستثنی اند همچنان در قول او انکار فقها عام است

از آنکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را آخر از ثبت میرساند کما لا
یخفی قوله چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود
واضح خواهد گردید انتهی مخصوصی اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه هم
نقل نه نموده که دعوی از آن واضح گردد و عبارت مجمع البحار را که بلفظ مبهم مجمل
نقل کرده هر چند که جمله تفتیش همان هست نه مجمل و دعویش از آن نه خوب ظاهر نیست
چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیا روا و لیکن برای عبادت شان و
طلب حاجت و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جایز نیست چنانچه
از تعلیلش ظاهر است و این حق است مثبتین استمداد هم این طور نوشته اند چه
مفسدگی خواهد و این امر از مسئله استمداد هیچ نوع تعلق ندارد و نیست در آن عبارت
که استمداد از انبیا جایز نیست و در همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته
و بینه ما کره من اتخاذ المساجد علی القبور اراد به تسویة القبور مسجد الیصلی فیه و لعل
ان یبنی عنده مسجد الیصلی فیه الی القبور و اما المقبرة الدائرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی
فیه فلا باس به لان المقبرة وقف کالمسجد و اما اتخاذه فی جوار صالح لقصد التبرک
بالقبر لا للتعظیم له فلا یدخل تحته و اگر مراد صاحب مجمع البحار هذا ان باشد که تعظیم بالکل
چنانچه تجنیب قرار داده [illegible] تکذیب قول او که فهذا الا یجوز عند احد من علما
المسلمین هیچ شک نیست چه هیچ از استمداد هیچ نه از صحابه و تابعین و تبع تابعین
و ائمه مجتهدین از فقها و محدثین مستندین و متاخرین تجویزی ثابت چنانکه می
آید بلکه می گوییم که جواز آن نزد یک کس از مجتهدین من الجمهور هم تا حال
تحقیقا ثابت نکرده اند اما قول اهل اهوا و بدعه شایان اعتبار ندارد و علاوه

بران اینجه مجیب رسایل نوشته که این مسئله مختلف فیه است برای تکذیب قول مجمع البحار کافی ست و مجمع البحار کتابی ست در غریب حدیث نه در فقه و مصنف شیخ محمد طاهر ساکن پتن گجرات قوم بوهره پس آوردن عبارتش در اثبات دعوی خود یعنی چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده میشود واضح خواهد گردید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از تفسیر معالم التنزیل قول او الاستعانة نوع تعبد معنیه مدعی نیست چه استعانت که تعبد نیست چیزی دیگر و مبحوث عنه امری دیگر شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی در ذیل ایاک نعبد و ایاک نستعین نوشته اند لیکن درینجا باید دانست که استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق ست لا غیر انتهی و همچنان نقل حدیث ابن عباس رضی الله عنه از مشکوة محض بیمحل چه این حدیث در باب توکل و مقصود ازان اعراض از اسباب دنیا و علایق ان و قطع التفات از علایق آن که اعلی رتبه توکل است صاحب نهایه در شرح نیز کلون نوشته هذا من صفات الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و عوایقها الذین لا یلتفتون الی شیء من علایقها و تلک درجة الخواص لا یبلغها غیرهم و اما العوام فرخص لهم

فی الشدائد و المعالیات و باز گفته الاتری ان الصدیق رضی الله عنه
لما تصدق بجمیع ماله لم ینکر علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم علما منه بیقینه و
صبره و لما اتاه الرجل بمثل بیضة الحمام من الذهب قال لا املک غیره فضربه بحیث
لو اصابه لعقره و قال فیه ما قال و در تفسیر بیضاوی می نویسد فانساه
الشیطان ای انسی یوسف ذکر الله حتی استعان بغیره و یؤیده قوله علیه السلام
رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن سبعا بعد
الخمس و الاستعانة بالعباد فی کشف الشدائد و ان کانت محمودة فی الجملة لکنها لا
تلیق بمنصب الانبیاء و ظاهر است که اگر محمل حدیث نه آن باشد که گفتیم پس در
آن نهی سوال و استعانت بکسب فهم عجیب علی الاطلاق است شامل احیا و
اموات را لیس بر تقدیر تغیر محمل هم درست نمی شود الغرض معاملات تکمیل حقوق
و التعمیم بر عامه شدن و رخصت را از عزیمت نشناخته فتوی نوشتن و
حلال را حرام کردن فتنه در دین انداختن است ابن ماجه روایت نموده
انه بایع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا یسالوا الناس شیئا فکان
احدهم یسقط سوطه فینزل عن فرسه فیاخذه و لا یسال احدا و در شرح
نوشته و کان منهم ابوبکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر است که این
بیعت مخصوص به جماعه خاص حکمش عام نیست لتعلیمه علی رتبة التوکل یا بر
عدم جواز راست نمودن خود را پیش اقران و سر اساختن است کو
ان بها فیه فضلا لست افتیه و شیخ ابن حجر در کتاب شرح مناسک از ملا
منه و شیوه الابدال لعل یشهد و اخاده مدعا لیش نمیکنند جواز قبر حاجت خواستن

و از انبیاء و اولیاء دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیاء و اولیاء
امری دیگر چنانچه مفصل معلوم خواهد شد همان قاضی ثناء الله پانی پتی
در رساله تذکرة الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهدا می فرماید بل احیاء
عند ربهم اقول مراد شاید آن باشد که حق تعالی ارواح ایشان را قوت
اجساد میدهد هرجا که خواهد سیر کنند و این حکم مخصوص شهدا نیست انبیاء
و صدیقان از شهدا افضل اند و اولیاء هم در حکم شهدا اند که جهاد
بالنفس کرده اند که جهاد اکبر است رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
ازان کنایت است و لهذا اولیاء الله گفته اند ارواحنا اجسادنا یعنی ارواح
ایشان کار اجساد میکنند و گاهی اجساد از غایت لطافت برنگ ارواح
می براید میگویند که رسول خدا را سایه نبود صلی الله علیه و سلم ارواح
ایشان از زمین و آسمان و بهشت هرجا که خواهند می روند و دوستان
و معتقدان را در دنیا و آخرت مدد گاری میفرمایند و دشمنان را
هلاک مینمایند و از ارواح بطریق اویسیه فیض باطنی هم میرسد و بسبب همین
حیوة اجساد ایشان را در قبر خاک نمی خورد بلکه کفن هم می ماند ابن ابی
الدنیا از مالک روایت نموده ارواح مومنین هرجا که خواهد سیر کنند
مراد از مومنین کاملین اند و حق تعالی اجساد ایشان را قوت
ارواح میدهد که در قبور نماز خوانند و ذکر میکنند و قران می خوانند الیهم و نیز
قاضی ثناء الله پانی پتی در تتمه کتاب سیف مسلول نوشته بعضی از اکابر
اولیاء الله بالکشف صحیح که یکی از اسباب علم است رسیده اند

علم نه گوشد و امام را معنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی جاء اولیاء الله
نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و ازان شخص قسمت شده بهر یک از اولیا و عصر موافق مرتبه و بحسب
استعداد او با ولی میرسد هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه
ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء در ابوی محتاج میباشند
صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد و بالاصاله نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عنصری آنحضرت هم ورا هم سابق
هر که را درجه ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از
صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بحسن مجتبی و بعد از وی
بحسین شهید کربلا پسر با امام زین العابدین پسرش محمد باقر بعد ازان بجعفر صادق پسر با امام موسی کاظم
پسر بعلی رضا پسر بمحمد تقی بعد ازان بعلی نقی پسر بحسن عسکری علیه السلام آن منصب معلی مفوض گشته
و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی این منصب
عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق
شده تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله فرموده و باین بیت ترنم نموده ؎ افلت شموس الاولین و شمسنا * ابدا علی افق
العلی لا تغرب * و چون امام مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان
بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه علیهم السلام همراه انبیاء نیز بوده
بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند لکن با غلطها بسیار در ان و قول حضرت غوث الثقلین اخی
و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بران دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله وسلم نیز میتوانیم کرد الی آخر ما قال

وفیه طول فمن شاء فلیرجع الیه حالا نقل میکنم عبارات شیخ از ترجمه و شرح عربی و بعد از ان از دیگرکار
است نقل شواهم نمود شیخ در ترجمه در باب زیارة القبور عبارتی که نوشته این است اما استمداد با اهل قبور
در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند از ان بسیاری از فقها میگویند
نیست زیارت قبور مگر از برای دعای موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا
و استغفار و تلاوت قران و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعضی فقها رحمة الله
علیهم و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا انکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح
رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمة الله علیه قبر
موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی
در حیوة استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از
مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیوة خود یا بیشتر شیخ معروف و عبد القادر
جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست انچه خود دیده و یافته است گفته سید
احمد بن رزوق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
حضرمی از من پرسید امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است
و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل در ین معنی ازین طایفه بیشتر از انست که حصر و احصا کرده شود و دیافته نمیشود در کتاب
و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق ثابت
شده است بایات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت
و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در حیات حق ثابت است چنانکه در حیات بود یا بیشتر از ان و اولیا را
کرامت و تصرف در اکوان حاصل است و ان نیست مگر ارواح ایشان را و ان باقی است و متصرف

حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیوة و بعد از
ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا
دارد دور نباشد چنانچه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله
و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح
بخاری شیخ ابن حجر هیتمی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیر نیست که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم
وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر وی
نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب
و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر باب چیزی باید متعلق باین بحث و تمام
کرده این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصه قتلی بدر والله اعلم و عبارت ترجمه مذکور در کتاب
الجهاد نیست و اما اعتقاد باهل قبور منکر شده اند آن را بعضی فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع
و علم نیست ایشان را زایران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شده و اگر بسبب آنست که قدرت
تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول بانچه عارض
شده است مر ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته است از دیگران ممنوع کاین حکم کلیه باشد خصوصا
در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب حضرت حق و منزلت
و قوت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زایران را که متوسل اند بایشان چنانکه در قیامت
خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی آیه کریمه والنازعات غرقا را
الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشود از ابدان و نشاط میکنند
بسوی عالم الملکوت و سیاحت میکنند در آن پس میشتابند بحظائر قدس پس میگردند بشرف

و قوت از مدبرات اولیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آن را از آنچه ما
می فهمیم از آن این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب
جناب عزت و غنی وی و توسل میکند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی و میگوید
خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و بلطف و کرمی که بوی داری
بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی
شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول
و مأمول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل
و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست
ایشان را فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی
که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید
که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات ایشان و این ممنوع
نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت
معزول شدند و برون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات پس چیست
دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه
نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت امکان این کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد
بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حق چنانکه ایشان را
شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت
حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد و
قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجانب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

وارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی وی و جز آن
که از آن نهی و تحذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام
اعتباری ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم شریعت و عارف باحکام دین که اعتقاد کند این
اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی و محکی است از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل
و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور است در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان
حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک
سخن درینجا از وجه علم و شریعت است اری مروی و مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار
مر ایشان را و قراءة است و لیکن درینجا نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد
از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال زایر و فرد بباید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام
درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید برغم منکران که در قریب این زمان این فرقه پیدا شده و منکر اند
استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار
خود و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را از آن شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا
و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمرها است که تحقیق و تفصیل این مسئله مختلج خاطر
فاتر بود و الان توفیق الهی بدان مساعدت کرد و الحمد لله اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه
وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والله اعلم و علمه احکم در شرح عربی در باب
زیارت القبور نوشته و اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی علیه الصلوة
والسلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن وافقه المشایخ

الصوفية قدس سرهم وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف والكمال
منهم لاشك في ذلك عندهم حتى ان كثيرا منهم حصل لهم الفيض من الارواح
ويسمى هذه الطائفة اويسية في اصطلاحهم قال الامام الشافعي قبر
موسى الكاظم ترياق مجرب لاجابة الدعاء قال حجة الاسلام محمد الغزالي
كل من يستمد به في حيوته يستمد به بعد وفاته وقال احد من المشائخ العظام رايت
اربعة من المشائخ يتصرفون في قبورهم كتصرفهم في حيوتهم او اكثر منهم الشيخ
معروف الكرخي والشيخ عبد القادر الجيلاني قدس سرهما وذكر رجلين غيرهما
قال سيدي احمد بن زروق شارح كتاب الحكم وهو من اعاظم الفقهاء وعلماء
الصوفية من ديار مغرب قال الشيخ ابو العباس الحضرمي يوما امداد الحي
اقوى ام امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحي اقوى وانا اقول امداد الميت
اقوى فقال نعم لانه في بساط الحق والنقل في ذلك كثير عن هذه الطائفة ولم
يثبت في الكتاب والسنة واقوال السلف ما ينافي ذلك ثم ما يرده كيف وقد ثبت
في الدين ان الروح باقية ولها علم وشعور بالزائرين سيما لارواح الكمل قرب و
مكان من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة او اتم من ذلك ثم هم يثبتون
الكرامات والتصرف الحقيقي ليس الا لله سبحانه والكل بقدرته وهم فانون
بجلال الحق في الحيوة وبعد الممات فلو اعطى لاحد بوساطة احد من اوليائه
ومكانته عنده شيئا كما كان في حال الحيوة لم يبعد وليس الفعل والتصرف
في الحالتين الا لله تعالى وتقدس وليس في الحالتين ما يوجب الفرق ولم يدل
عليه دليل في الشرع انتهى ودر باب [illegible] واما الاستمداد باهل القبور

فقد انكره بعض الفقهاء فانه كان الانكار من جهة انه لا اسماع لهم ولا علم ولا شعور
بالزائر واسم الله فقد ثبت بطلانه وان كان بسبب انه لا قدرة لهم ولا تصرف في
ذلك الموطن حتى يمد فبل هم محجوبون عن ذلك ومشتغلون بما عرض لانفسهم
من المحنة ما شغلهم عن عداهم فلا جرم ذلك كليا خصوصا في شان المتقين
الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم عند الرب تعالى من القرب
في البرزخ المنزلة القدرة على الشفاعة والدعاء وطلب الحاجات لزائريهم المتوسلين
بهم كما يحصل في يوم القيمة وما الدليل على نفي ذلك وقد فسر البيضاوي قوله تعالى
والنازعات غرقا الى قوله فالمدبرات امرا صفات النفوس الفاضلة حال المفارقة
فانها تنزع من الابدان غرقا اي نزعا شديدا من اغراق النازع في القوس
فتنشط الى عالم الملكوت وتسبح فيه فتسبق الى حظائر القدس فتصير لشرفها
وقوتها من المدبرات وما ذكره ما المراد بالاستمداد والامداد الذي ينفيه المنكر
والذي نفهمه ان الداعي المحتاج الفقير الى الله يدعو الله ويطلب حاجته من فضله
تعالى ويتوسل بروحانية هذا العبد المقرب المكرم عنده تعالى ويقول اللهم
ببركة هذا العبد الذي رحمته واكرمته وما لك به من اللطف والكرم اقض
حاجتي واعط سؤلي انك انت المعطي الكريم او ينادي هذا العبد المكرم والمقرب
عند الله تعالى ويقول يا عبد الله ويا ولي الله اشفع لي وادع ربك وسله ان
يعطيني سؤلي ويقضي حاجتي فالمعطي والمسئول منه والمأمول به هو الرب تعالى
وتقدس وما العبد في البين الا وسيلة وليس القادر والفاعل الا هو واولياء الله
هم الفانون الهالكون في فعله تعالى وقدرته وسطوته لا فعل لهم ولا قدرة

ولا تصرف الان ولا حين كانوا احياء في دار الدنيا فان صفتهم الفناء والاستهلاك
ليس الا ولو كان هذا شركا وتوجها الى غير الله كما يزعمه المنكر فينبغي ان يمنع التوسل
وطلب الدعاء من الصالحين من عباد الله واوليائه في حالة الحيوة ايضا وليس ذلك
مما يمنع فانه مستحب مستحسن شايع في الدين ولو زعم انهم عزلوا واخرجوا من الحالة
والكرامة التي كانت لهم في الحيوة فما الدليل عليه او شغلوا عن ذلك بما عرض
لهم من الافات بعد الممات فليس كليا ولا دليل على دوامه واستمراره الى
يوم القيمة غايته انه لم يكن هذه المسئلة كلية وفايدة الاستمداد عامة بل
يمكن ان يكون بعض منهم منجذبا الى عالم القدس ومستهلكا في حضرة الاله بحيث
لا يكون له شعور وتوجه الى عالم الدنيا وتصرف وتدبير فيه كما يوجد من اختلاف
احوال المجذوبين والمتمكنين من المشايخ في الدنيا واما نفي ذلك مطلقا وانكاره
كليا فكلا ولا دليل على ذلك اصلا بل الدلايل قائمة على خلافه نعم لو كان
الزائرون يعتقدون اهل القبور متصرفين مستبدين قادرين من غير توجه
الى حضرة الحق والالتجاء اليها كما يعتقده العوام الجاهلون الغافلون
وكما يفعلون غير ذلك من تقبيل القبور والسجود له والصلوة اليه مما وقع
في الحديث النهي التحذير فذلك مما يمنع ويحذر منه وفعل العوام لا يعتبر
هو خارج عن البحث وحاشا من العالم بالشريعة والعارف باحكام الدين
ان يعتقد ذلك ويفعل هذا وما ينقل عن المشايخ المكاشفين في الاستمداد
من ارواح الكمل واستفادتهم منهم فخارج عن الحصر مذكور في كتبهم مشهور
فيما بينهم لا حاجة الى ان نذكرها ولعل المنكر المتعصب لا ينفعه كلماتهم

عافانا الله من ذلك نعم المروی فی السنة فی الزیارت السلام علی الموتی و
الاستغفار لهم وقرأة القرآن ولكن ليس فيها النهي عن الاستمداد فيما وراء الزيارة
فلا تستبعد الاستمداد والافاضة معا على تفاوت حالة الزائر والمزور ثم اعلم ان الخلاف
انما هو في غير الانبياء فانهم احياء حقيقة بالحيوة الدنيا بالاتفاق صلوات
الله على نبينا وعليهم انما اطنبنا الكلام في هذا المقام رغما لانف المنكرين
فانه قد حدث في زماننا شرذمة ينكرون الاستمداد من الاولياء
الذين نقلوا من هذه الدار الفانية الى الدار الباقية الذين هم احياء عند
ربهم ولكنهم لا يشعرون ويسمون المتوجهين اليهم مشركين بالله كعبدة
الاصنام ويقولون ما يقولون وما لهم على ذلك من علم ان هم الا يخرصون
وقد كان يختلج في صدري ان اتكلم في هذا الشان فتيسر لي والامور
مرهونة باوقاتها انتهى ببینید كه شیخ عبد الحق بچه شد و مد استمداد را ثابت نموده و بر منكرین
چه نوع نکیر و نفرین نموده و بزعم منكران كه در قرب زمان او پیدا شده بودند تطویل نموده پس نقل
كردن مجیب و رساله منسوخه عبارت ترجمه شیخ را و در اربعین نوشتن فقره چرا چه شیخ عبد الحق در شرح
مشكوة شریف الخ بعد قول او كه استعانت و استمداد از اهل قبور بهر نهج كه باشد جائز نیست اغراض [illegible]
در كشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام كه مجیب جا بجا بآن استناد میكند و درین باب تمام حوالها [illegible]
می نویسد بعد نقل خلافت و عبارت كه مجیب بشیخ عبد الحق نسبت نموده مینویسد و این امر ثابت است
و مقرر نزد مشائخ صوفیه از اهل كشف و كمال تا آنكه گویند اكثری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده
شافعی گفته كه قبر موسی كاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجت الاسلام گفته هر كه استمداد كرده شود
بوی در حیات استمداد كرده شود بوی بعد از ممات و امام رازی گفته چون می آید زائر نزد قبر حاصل میشود

نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب قبر را و بسبب این تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس
مقابله معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس مزور قوی تر باشد نفس زائر مستفیض میشود و اگر بالعکس بود
بالعکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته می شود بزیارت قبور و استعانت نفوس اخیار از اموات
بدرستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و بتربتی که دفن کرده شده است و آن پس چون زیارت
میکند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و
اضافات و اختلاف کرده اند درین که امداد حی قوی تر است از امداد میت یا بالعکس مختار بعض محققان
ثانی است و درین باب بعضی روایت میکنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم چون متحیر شوید
شما در امور یعنی بر آمد کار پس مدد جوئید از اصحاب قبور شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که یافته نمیشود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بالجمله از
آنکه ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص باجزای بدن بعد مفارقتش از وی و تغیر کیفیت وی
نیز هست که بدان علم و شعور بزایران قبر و احوال ایشان دارد و ارواح کمل که در حین حیوة ایشان بسبب
قرب مکانت و منزلت از رب العزت کرامات و تصرفات و امدادها داشتند بعد از ممات چون بهمان قرب
باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه در حین تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر از آن پس انکار استمداد
را وجهی صحیح نمی نماید مگر آنکه از اول امر منکر شوند تعلق روح ببدن بالکلیه بجمیع وجوه بعد مفارقت
و زوال علاقه حیاتی و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیارت و رفتن بقبور همه لغو
میشود و این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار دال بر خلاف آنست و کیفیت صورت
استمداد مکرمین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب عزت الهی توسل و عنایت بنده
مقرب و مکرم درگاه و او گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را و در گذار
حاجت مرا بدهد یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن برای و بخواه

از خدا تعالی مطلوب مرا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و
مسئول پروردگار است تعالی شانه و در وی هیچ شایبه شرک نیست چنانکه منکر وهم کرده و اینجا نیست
که توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان در حین حیوة و بعد از ممات مگر ترقی کمال و
شرح و بسط این مبحث چند جا در شرح مشکوة است خصوص در باب حکم اسرا که اینجا داد تحقیق داده
و سیوطی در شرح الصدور نیز مفصل ذکر کرده و سرد احادیث بالتفصیل و طرق نموده چون وظیفه این
رساله اختصار بود براینقدر اکتفا شد تمام شد عبارت کشف الغطاء می بینید که شیخ الاسلام در کشف
الغطاء چگونه اثبات جواز استعانت میکند و بر منکران بچه نوع نکیر و نفرین می نماید و از ائمه فقه
و کلام و عقاید و حدیث استناد میسازد و میگوید که انکار را وجهی صحیح نیست و بر خلاف تمام اخبار
و آثار است و نیست در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف جواز استعانت
باشد پس نسبت کردن مذهب فقها بانکار استعانت بحوالهٔ کشف الغطاء صریح بر روی
حق بستن اند احمق است حاشا که مراد از بسیار فقهاء آن باشد که مجیب فهمیده یعنی منکرین
سنت و مثبتین بسیار اند که بر این تقدیر نکیری که نموده همه را در سنت میگردد بلکه مراد بسیار
نیست مگر فی نفسه مقابل وحده چنانکه گویند قاتلیا نان کذابان و مفتریان در دهلی بسیار اند و از منا
شیخ عبد الحق صاف ظاهر که آن فرقه بهارت که در قریب عهد شیخ پیدا گردیده بر خلاف سلف صالح
بودند و لطف این است که یکی طمطراق مجیب بر کتب شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام و ابها کرده نوشته
که بسیاری از فقها منکر اند تصریح نموده که آن فرقه در قریب این زمان پیدا گردیده اند و مذهب
شان خلاف منصوص و مخالف تمام اخبار و آثار و نیست در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی مخالف جواز استعانت و مجیب بخبر از این دو بزرگوار که اینم دو حقیقت یکی از آنهمی شیخ الاسلام

ام کویا از شیخ احمد کروه از کدام کتاب دیگر مقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته مذہبی
محدث را که مستند ش رد کرده و بمخالفت منصوص و اخبار و آثار سلف صالح نسبت نموده
باشد التزام نمودن و تصحیح آن را بر حمان بزرگواران بغا لطه ایہاماً حواله نمودن کار دینداری
نیست در جامع البرکات می نویسد اما استمداد باہل قبور در غیر انبیاء علیہم السلام منکر شده اند
از اجماعتی از فقہا الی آخر ما قال و سیدی احمد بن رزوق که از اعاظم فقہا و علما و مشایخ دیار
مغرب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی است
یا امداد میت گفتم قومی گویند امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است
پس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه
بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را تحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقیست و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت است و این امری مقرر است در دین
و ارواح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات
بود یا بیشتر از ان و اولیا را کرامات و تصرفات در ساکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان
را چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عزشانه
و ہمہ بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده
شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد دور نباشد
چنانکه در حالت حیوة بود و نیست فعل و تصرف در ہر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نیست چیزی
که فرق کند میان ہر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران در شرح شیخ ابن حجر ہیتمی
مکی در شرح حدیث لعن الله الیہود والنصاری اتخذوا قبور انبیاءہم

مساجد گفته است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق واما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی وگذاردن نماز نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه به نیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت وقرب ومجاورت مرآن روح پاک را حرجی نیست دران ودر حدیث عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است که گفت بودم من می درآمدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وابوبکر رضی الله عنه دران مدفون بودند ومی افگندم جامه را از بدن ومیگفتم که نیست درودی مگر زوج من وپدر من و چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه درنمی آمدم مگر آنکه سخت بربستم جامه را بر بدن خود جهت شرم از عمر که بیگانه بود وشیخ ابن حجر گفت ودرین حدیث دلیلی واضح است بر حیوة میت وعلم وی وبر احترام میت نزد زیارت خصوصا صلحا ورعایت ادب بقدر مراتب ایشان چنانکه درحالت حیات بودند زیرا که صلحا را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را بر اندازه آداب ایشان وتمام گرددابن سخن در کتاب جهاد چنانچه عبارت شرح فارسی را درانجا هم نقل نموده ودر جذب القلوب می نویسد اما توسل وابتهال واستشفاع بحضرت سید رسل واستغاثت واستمداد بجاه وجناب وی صلی الله علیه وسلم فعل انبیاء ومرسلین وسیرت خلف وسلف صالحین است چه ازان وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید وچه بعد ازان هم در حیات دنیویه وهم در عالم برزخ وهم در عرصه قیامت که انبیاء مرسل را مجال نطق ویارای دم زدن نباشد ودر استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درین هر چهار موطن اخبار وآثار ربور ودیپوسته وبازمیگوید اما طلب که توجه وتوسل بدوست بعد از وفات وی نیز آثار رسیده ودیافته طبرانی در معجم از عثمان بن حنیف رضی الله عنه روایت می آرد که مردی بود آمد راه نزد عثمان بن عفان حاجتی بود وروا نمی شد وعثمان رض

اصلا بحال او بنظر التفات نمی گماشت آن مرد حال خود را به عثمان بن حنیف برد وصورت
علاج آن بازجست گفت بتوضئ اره وضو کن و بمسجد درآ و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
انی اسألک واتوجه الیک بنبیک محمد صلی الله علیه وسلم
نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی بعد ازان حاجت
خود را عرض کن آن مرد برفت و بدانچه وی فرموده بود عمل کرد و بعد ازان بدر عثمان بن
عفان آمد دربان پیش آمد و دست او را بگرفت و بعثمان درآورد و وی او را بر فراش
خاصه خود نشاند و حاجت پرسید هرچه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد ازین هر حاجتی که ترا
باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد و نزد ابن حنیف رفت
و گفت جزاک الله تعالی خیرا اگر تو چیزی بعثمان درباب حاجت من نگفتی کار چنین ساخته نبودی
ازین اصلا بحال من التفات نمیکرد گفت والله من باوی هیچ نگفتم مگر آنکه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را دیده بودم که ضریری پیش او آمد و دعا خواست تا چشم او بینا گردد تمام آن حدیث
سابق را تقریر نمود و گفت پس بران قیاس کردم که توسل بوی صلی الله علیه وسلم موجب
قضای حاجت است و سبب انجاح مرام است و از شفاء قاضی عیاض نقل نموده که ابو جعفر
خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد الله در وقت دعا توجه بقبله کنم یا روی برسول آرم گفت
چرا روی از پیغمبر گردانی و وی وسیله تست و وسیله پدر تو آدم صفی الله نزد خدا عز وجل
استقبال به پیغمبر کن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و در باب آداب زیارت
استحباب استقبال بدان حضرت و توسل بوجود عالی در حضرت وی در غایت ادب و نهایت
خضوع مذکور کرده باشد میگوید و ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه
قحطی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم

قد هلكنا آنحضرت در خواب او آمد و فرمود برو بعمر بشارت ده که باران خواهد نشست بار میگویند
و در نیل مطالب و فوز رغایب که ثمرهٔ استعانت و طلب از مرقد منور است در اینجا که محتاجان و
مسکینان را رو نموده است اخبار و آثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر من
هشتاد دینار ودیعت نهاد و بجهاد رفت و اذن داد که اگر ترا حاجتی افتد از اینها خرج کن
پدرم نزد احتیاج آن را خرج کرد چون آن مرد باز آمد مبلغی که نهاده بود طلب کرد پدر در ادای آن
در ماند و با وی گفت که فردا بیا تا جواب تو گویم این بگفت و شب در مسجد شریف نبوی بنشست
کرد و زمانی در حضور [illegible] نشست و گاهی پیش منبر استغاثه کرد و فریاد نمود ناگاه در تاریکی شب
مردی پیدا شد و صره هشتاد دینار بدست وی داد و بامداد مبلغ را بآن مرد بداد و امام ابوبکر
ابن مقری گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هر سه در حرم شریف مصطفوی بودیم جوعی بر ما غلبه
کرده بود روزی دو بهمین حال گذشته چون وقت عشا در رسید بجانب قبر شریف رفتیم و گفتیم
یا رسول الله الجوع الجوع همین گفتیم و برگشتیم و من و ابو الشیخ بخواب رفتیم و طبرانی
نشسته انتظار چیزی می برد ناگاه یکی از علوی آمد و در بزد و با وی دو غلام بدست هر یکی زنبیلی
و در وی چیزی کثیر از طعام آن مرد و چون آن بنشست با ما بخورد و آنچه باقی ماند هم پیش ما بگذاشت
و گفت ای قوم مگر شما شکایت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم کردید که همین ساعت آنحضرت
را در خواب دیدم که مرا فرمود تا چیزی بر شما حاضر آوردم و ابن الجلا میگوید که بمدینه رسول الله
صلی الله علیه و سلم درآمدم یک دو فاقه بر من گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفتم انا
ضیفك یا رسول الله و بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم رغیفی
بدست من داد نصفی هم در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
و ابو الخیر اقطع گوید که بمدینه درآمدم پنج روز بر من گذشت طعامی نچشیدم و نشستم بر قبر [illegible]

رفتم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله بعد ازان در خواب می بینم که سرور انبیا می آید ابو بکر بر یمین و عمر بر شمال و علی بن ابی طالب در پیش علی رضه مرا میگوید برخیز که پیغمبر آمد رفتم و بوسه در میان دو چشم مبارک او دادم رغیفی بمن داد خوردم چون بیدار شدم هنوز پاره از وی در دست من بود و باز میگوید اما تبرک و توسل در عالم برزخ و موطن قبر در اختصاص او بحضرات قدسی سمات انبیا و رسل تردد است و ظاهر جواز اوست در غیر ایشان از اولیاء الله و صلحاء ا والله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت حیات با ضمیمه بقای روح میت و شعور و ادراک و قرب و منزلت او عند الله که با یمان و عمل صالح و شرف اتباع سید رسل حاصل شده یا آنکه حقیقت معنی توسل و استمداد سوال دعاست از جناب صمدیت بوساطت محبی و کرمی که بدین بنده خاص دارد یا طلب و التماس از روحانیت این بنده دعا خواهش را از حضرت عزت بوسیله قربی و کرامتی که مر او راست دران درگاه و ورود نص قطعی در روی حاجت میت از جهت وجود بقای ذات متوسل به خلاف موطن اول بلکه عدم وجود نص بر منع آن کافی است نعم اگر دلیل قاطع بر اختصاص آن بحضرت انبیا صلوات الله علیهم اقامت یابد منع آن درست گردد و النظافی عدم الدلیل المذکور یا گویند که موت بر ایمان و حصول قرب الهی در غیر معصوم معلوم و متیقن نیست گویم بقای آن در ابهامی که مبشر اند ازان حضرت خصوصا او که ما مقطوع به است فیجوز التوسل بهم و لا قایل بالفصل با آنکه ورود آثار و نقل اخبار از مشایخ کبار که ارباب کشف و محرمان اسرار عالم مثال اند حاسم ماده این شبهه است نعم بعضی از فقها درین مسئله خلافی گویند و لکن الحق احق ان یتبع به والله اعلم باز میگوید تاج الدین سبکی بیان فضیلت و قربت زیارت آنحضرت با صول اربعه شرع بیان کرده اما کتاب الله قول حق سبحانه تعالی است ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و

واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما گفته است که این آیه کریمه دلالت وارد
بر حث و ترغیب جستن در درگاه رسالت پناه و سوال مغفرت در آن جناب اجابت مآب و طلب
استغفار از وی صلی الله علیه وسلم و این رتبه عظیم است که ابدا انقطاع نپذیرفته است از جهت استوای
حالتین موت و حیات بنسبت سرور کائنات صلی الله علیه وسلم و بوت استغفار آنحضرت مر امت را بعد موت نزد
عرض ملائکه اعمال ایشان را بر وی صلی الله علیه وسلم چنانچه در فصل سابق گذشت و مرجو از کمال
رحمت و غایت رافتی که آنحضرت با امت دارد آنست که استغفار او مر بنده را که در جناب او مستغفر آید
اوکد و ابلغ بود از دیگران و جمیع علما ازین آیه مجید استوای حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
زیارت حکم کرده که این را بخواند و استغفار کند و حکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت بزیارت
آمد و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک کرده اند این حکایت
را آورده و استحسان نموده و بسیاری از ائمه اعلام باسانیدی که دارند روایت این کرده اند
محمد بن حرب هلالی گوید بمدینه آمدم در زیارت قبر نبی صلی الله علیه وسلم کردم و در مقابل او نشستم
ناگاه اعرابی آمد و زیارت کرد و گفت یا خیر الرسل حق سبحانه و تعالی کتابی بر تو فرستاد صادق
و در وی فرمود ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله الآیة و من
بر تو آمده ام مستغفر از ذنوب خود و مستشفع بجناب تو و بگریست و این بیت انشا نمود

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طیبهن القاع والاکم
نفسی الفداء لقبر انت ساکنه فیه العفاف و فیه الجود والکرم

بعد از انصراف او آنحضرت
را صلی الله علیه وسلم بخواب می بینم که میفرمایند آن مرد را دریاب و بشارت ده که حق تعالی او را
بشفاعت من مغفرت داد و کذا بان او را بخشید و حافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام از روایت
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه می آرد که بعد از دفن آن سرور بسه روز اعرابی آمد

و خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی
ما از تو شنودیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از جمله آنچه بر تو خوانده این است ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم الآیه و من بر خود ظلم کرده‌ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از
قبر ندا آمد قد غفر لک. در مقامی دیگر نوشته بعضی علما گفته‌اند که مقصود از زیارت قبور
تذکرهٔ آخرت است چنانچه در حدیث آمده است که زوروا القبور فانها تذکرکم
الآخرة و گاهی از برای دعا و استغفار است چنانچه در زیارت آنحضرت مر اهل بقیع را وارد
یافته و گاهی از جهت انتفاع باهل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده باز میگوید
بعضی از علمای مذهب را در استمداد بقبور و قصد انتفاع بدان خلافی است چنانچه شیخ
کمال الدین بن همام نقل کرده است والله اعلم ابو محمد مالکی گوید که قصد انتفاع بمیت بدعت است
مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام امام تاج
سبکی گوید که استثنای وی قبور سایر انبیا را صحیح است و حکم او ببدعت در غیر ان نظر
فیه است انتهی و زیارت گاهی از جهت ادای حق اهل قبور باشد در حدیث آمده مانوس تر
حالتی که میت را بود در وقتی است که یکی از آشنایان او بزیارت قبر او کند و احادیث
باب بسیار است در حدیث مرفوع آمده من زار قبر ابویه فی کل جمعة او احدهما
کتب بارا وان کان فی الدنیا قبل ذالک لهما عاقا انتهی عبارت جذب القلوب
هر چند که ابن همام خلاف را نسبت بعلمای مذهب نموده و نزد ابن همام مراد از علمای مذ
کسانی میباشند که فقه مصطلح را میدانند بلکه مسائل فقه میدانند بی دلیل و اقوال
معتبر نمی باشند چنانچه از فتح القدیر در باب بغاة المعنی ظاهر است و شیخ عبد الحق در ترجمه الا
کرده کتب خود اطلاق فقها نموده هم موافق عرف عام بر مطابق اصطلاح و مذهب که تصریح

ونیست در تمام کتب مخالف کسی مگر یک کس ابو محمد مالکی آن هم در غیر انبیا و کسی که این نقل
نموده همراه آن روایتش نقل کرده و برد قول او سکوت نموده پس این کلام ابو محمد هم مفید مدعا
مجیب نیست چه در آن صرف لفظ بدعت واقع و آن منحصر در حرام نیست بر تراویح هم اطلاق بدعت
آمده و این بحث بجای خود تمام یافته و درین کتاب هم خواهد آمد و در جذب القلوب و در زیارت
اہل بیت میگوید در فصل الخطاب از امام جعفر صادق سلام الله علیه و علی سائر اہل النبوة حکی
کرده و من زار واحدا من الائمة کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه
وسلم وقیل للرضا رضی الله عنه علمنی قولا بلیغا وکاملا اذا زرت
واحدا منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف واشهد الشهادتین
وانت علی غسل فاذا دخلت ورایت القبر فقف وقل الله اکبر ثلاثین
مرة ثم امش قلیلا وعلیک السکینة والوقار وقارب بین خطاک ثم
قف وکبر الله ثلاثین مرة ثم ادن من القبر وکبر الله اربعین مرة تمام مائة ثم قل السلام
علیکم یا اهل بیت الرسالة ومختلف الملائکة ومهبط الوحی وخزان
العلم الی اخر ما قال انی مستشفع بکم ومقدمکم امام طلبتی وارادتی
ومسألتی وحاجتی واشهد الله انی مؤمن بسرکم وعلانیتکم وانی ابرأ الی
الله تعالی من عدو محمد وآل محمد من الجن والانس الا رجوع میکنم بنقل از دیگر کتاب
در فتاوی عالمگیری در زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد قال مشایخنا انها
افضل المندوبات وفی مناسک الفارسی وشرح المختار انها قریبة
من الواجبات لمن له سعة والحج ان کان فرضا فالاحسن ان یبدأ بالحج
نفلا بالخیار ثم یقول السلام علیک یا نبی الله ورحمة الله وبرکاته

ویبلغه سلام من اوعاه فیقول السلام علیک یا رسول الله من
فلان بن فلان یستشفع بک الی ربک فاشفع له ولجمیع المسلمین بازبگو
ثم یرجع قدر نصف ذراع فیقول السلام علیکما یا ضجیعی رسول
الله ورفیقیه ووزیریه ومشیریه والمعاونین له علی القیام فی الدین
والقائمین بعده بمصالح المسلمین جزاکما الله عنا احسن جزاء جئنا نتوسل
بکما الی رسول الله لیشفع لنا ویسال ربنا ان یتقبل سعینا ویحیینا
علی ملة ویمیتنا علیه ویحشرنا فی زمرته وبازبگوید ویزید فی ذالک
ماشاء وینقص ماشاء ینقص ان شاء ویدعو لجمیع نمرالدعاء
ویعقوله انشاء الله تعالی ابن ہمام در فتح القدیر نوشته المقصد الثالث
فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم قال مشائخنا من افضل
المندوبات وفی مناسک الفارسی وشرح المختار انها قریبة من
الواجب لمن له سعة روی الدارقطنی والبزاز عنه علیه السلام
من زار قبری وجبت له شفاعتی واخرج الدارقطنی عنه علیه الصلوة
والسلام من جاء نی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان
اکون شفیعا له یوم القیمة واخرج الدارقطنی ایضا من حج وزار قبری بعد
موتی کان کمن زارنی فی حیاتی والحج ههنا ان کان فرضا فالاحسن
ان یبداء ثم یثنی بالزیارة وان کان تطوعا کان بالخیار فاذا نوی
زیارة القبر فلینو معه زیارة المسجد یعنی مسجد رسول الله صلی
الله علیه وسلم بازمیگوید والاولی عندی العبد الضعیف تجرید

النية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان حصل له اذا وقت
زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في المسجد او يستفتح بفضل الله
سبحانه في مرة اخرى ينوي بها فيها الا ان في ذلك زيادة تعظيمه
صلى الله عليه وسلم واجلاله ويوافق ظاهر ما ذكرنا من قوله
لا تعمل الا حاجة الا زيارتي وبازيكو يد وليسال الله حاجته متوسلا
في حضرة نبيه عليه السلام واعظم المسائل واهمها سوال حسن
الخاتمة والمغفرة ثم ليسال النبي صلى الله عليه وسلم الشفاعة فيقول
يا رسول الله اسالك الشفاعة والتوسل بك الى الله ان اموت مسلما على
ملتك وسنتك وبازيكو يد وعن ابي فديك قال سمعت بعض من
ادركته يقول بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وتلى هذه الاية ان الله وملائكته يصلون على النبي ثم قال صلى الله
عليك يا محمد سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان
ولم يسقط له حاجة هذا وليبلغ سلام من اوصاه بتبليغ السلام فيقول
السلام عليك يا رسول الله من فلان بن فلان يسلم عليك يا رسول
الله روي ان عمر بن عبد العزيز كان يوصي بذلك ويرسل البريد
من الشام الى المدينة الشريفة لذلك وبازيكو يد اذا عزم على الرجوع
الى اهله يستحب ان يودع المسجد بصلوة ويدعو بعد ما احب وان
ياتي القبر الكريم فيسلم ويدعو بما احب له ولوالديه واخوانه واولاده
واهله وماله ويسال الله تعالى ان يوصله الى اهله سالما غانما

عافية من بلاء الدنيا والآخرة ويقول غير مودع يا رسول الله ويسال
الله تعالى ان يرده الى حرمه وحرم نبيه في عافية فليتبرد عا ه
بدالسن في الروضة الشريفة عقيب الصلوة وعند القبر ورفتاوی قاضی خا
من نوید وادالی المدینه یستعد لزیارة قبر النبی صلی الله علیه
وسلم باتیہ ابالسکینه والوقار والهیبة والاجلال لانه محل رسو
الله صلی الله علیه وسلم ومهبط الوحی ونزول الملائکته وروی
انه ینزل کل یوم سبعون الف ملك یحفون بالقبر الى قیام
الساعته بازیگوید فاذا وقف هناك فقد وقف عند وجه النبی علیه
السلام ثم یقول السلام علیك یا رسول الله ورحمته وبرکاته
اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالت وادیت الامانة ونصحت
الامة وجاهدت في امر الله حتی قبضك الله تعالی حمیدا محمودا فجز
الله عن صغیرنا وکبیرنا خیر الجزاء وصلی علیك افضل الصلوة وازکاها
اللهم اجعل نبینا یوم القیمة اقرب النبیین واعطه الدرجة والوسیلة
والفضل والفضیلة واوردنا حوضه واسقنا بکاسه وارزقنا شفاعته
واجعلنا من رفقائه یوم القیمة اللهم لا تجعل هذا اخر العهد من قبر نبینا
علیه السلام وارزقنا العود الیه یا ذا الجلال والاکرام ویدعو
لصاحبیه ابی بکر وعمر فیقول السلام علیکما ویسال حاجة در مواهب
لدنیه می نوید وینبغی ان یدعوا لا یتکلف السجع فانه یودی الی الاخلا
بالخشوع وحکی جماعة منهم الامام ابو نصر بن الصباغ في الشامل

الحكايات المشهورة عن العتبي واسمه عبد الله بن عمرو بن معوية بن عتبة
بن سفيان بن صخر بن حرب توفي في سنة ثمان وعشرين ومائتين
وذكرها ابن النجار وابن عساكر وابن الجوزي عن محمد بن حرب الهلالي
قال اتيت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فزرته وجلست بحذائه فجاء
اعرابي فزاره ثم قال يا خير الرسل ان الله انزل عليك كتابا صادقا قال
فيه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم الاية وقد جئتك مستغفرا عن ذنبي مستشفعا بك
الى ربي وانشاء يقول يا خير من دفنت في القاع اعظمه فطاب من طيبهن
القاع والاكم نفسي الفداء لقبر انت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم
ووقف اعرابي على قبره الشريف وقال اللهم انك امرت بعتق العبيد
وهذا حبيبك وانا عبدك فاعتقني من النار على قبر حبيبك فهتف به هاتف
يا هذا تسال العتق لك وحدك هلا سئلت لجميع الخلق اذهب فقد اعتقناك
من النار وهو در مواهب منقول است ووقف الحاتم الاصم على قبره صلى
الله عليه وسلم فقال يا رب انا زرنا قبر نبيك فلا تردنا خائبين فنودي
يا هذا ما اذنا لك في زيارة قبر حبيبنا الا وقد قبلناك فارجع انت ومن معك
من الزوار مغفور الكم وقال ابن ابي فديك سمعت بعض من ادركت يقول
بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فتلا هذه الاية
ان الله وملائكته يصلون وقال صلى الله عليك يا محمد حتى يقولها
سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان ولم تسقط له حاجة قال
الشيخ زين الدين المراغي وغيره والاولى ان ينادي يا رسول الله

وان كانت الرواية يا محمد انتهى وقد نبهت على ذلك مع مزيد بيان فى كتاب لوامع الانوار فى الادعية والاذكار باسكويه ويكثر الدعاء والتضرع وتجديد التوبة فى حضرته الكريمة ويسال الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة نصوحا ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرته الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وباسكويه وينبغى للزائرات بكثرة الدعاء والتضرع والاستغاثة والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجدير لمن استشفع به ان يشفعه الله واعلم ان الاستغاثة هى طلب الغوث فالمستغيث يطلب من المستغاث له ان يحصل له الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغاثة والتوسل والتشفع او التوجه لانهما من الجاه والوجاهة ومعناه علو القدر والمنزلة وقد يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كلا من الاستغاثة والتوسل والتشفع والتوجه بالنبى صلى الله عليه وسلم كما ذكره فى تحقيق النصرة ومصباح الظلام واقع فى كل حال قبل خلقه وبعد خلقه فى مدة حياته فى الدنيا وبعد موته فى مدة البرزخ وبعد البعث فى عرصات القيمة واما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته فى المقصد الاول من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى له يا ادم لو استشفعت الينا بمحمد فى اهل السموات والارض لشفعناك وفى حديث عمر بن الخطاب رضى الله عنه عند الحاكم والبيهقى وغيرهما وان سالتنى فقد غفرت لك ويرحم الله ابن جابر حيث قال به قد اجاب الله ادم اذ دعا به ونجى فى بطن السفينة نوح وما ضرت النار الخليل لنوره

ومن أجله نال الفداء ذبيح. وأما التوسل به بعد خلقه في مدة حياته
فمن ذلك الاستغاثة به عليه السلام عند القحط وعدم الأمطار
وكذلك الاستغاثة به من الجوع ونحو ذلك مما ذكرته في مقصد المعجزات
ومن ذلك استغاثة ذوي الحاجات به وتوسلهم به، روى النسائي
والترمذي عن عثمان بن حنيف أن رجلا ضريرا أتى النبي صلى الله عليه
وسلم فقال ادع الله أن يعافيني قال فأمره أن يتوضأ فيحسن وضوءه
ويدعو بهذا الدعاء اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد
نبي الرحمة يا محمد إني توجهت بك إلى ربي في حاجتي لتقضى لي اللهم
فشفعه في. وصححه البيهقي وزاد فقام وقد أبصر. وأما التوسل به صلى الله
عليه وسلم بعد موته في البرزخ فهو أكثر من أن يحصى أو يدرك باستقصاء
وفي كتاب مصباح الظلام في المستغيثين بخير الأنام للشيخ أبي
عبد الله بن النعمان طرف من ذلك. ولقد كان حصل لي داء أعيا دواؤه
من الأطباء وأقمت به سنين فاستغثت به صلى الله عليه وسلم ليلة الثامن
والعشرين من جمادى الأولى سنة ثلاث وتسعين وثمانمائة بمكة
زادها الله شرفا ومنّ علي بالعود إليها في عافية بلا محنة فبينا أنا
نائم إذ جاء رجل معه قرطاس يكتب فيه هذا دواء لداء أحمد بن القسطلاني
من الحضرة الشريفة بعد الإذن الشريف النبوي ثم استيقظت فلم أجد بي
والله شيئا مما كنت أجده وحصل الشفاء ببركات النبي صلى الله عليه
وسلم ووقع لي أيضا في سنة خمس وثمانين وثمانمائة في طريق مكة

بعد رجوعي من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرعت خادمنا
عند الجنة واستمر بها اياما فاستشفعت به صلى الله عليه وسلم
في ذالك فاتاني ات في منامي ومعه الجني الصارع لها فقال قد
ارسله لك النبي صلى الله عليه وسلم فعاتبته وحلفته ان لا
يعود اليها ثم استيقظت وليس بها قلبه فكانما نشطت من عقال
ولا زالت في عافية من ذالك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
وثمانمائة والحمد لله رب العلمين واما التوسل به صلى الله عليه وسلم
في عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار في
حديث الشفاعة فعليك ايها الطالب ادراك السعادت والمؤمل
لحسن الحال في حضرت الغيب والشهادة بالتعلق باذيال لطفه وكرمه والتطفل
على موايد نعمه والتوسل بجاهه الشريف والتشفع بقدره المنيف
فهو الوسيلة الى نيل المعالي واقتناص المرام والمفزع يوم الجزع والهلع
لكافة الرسل الكرام واجعله امامك فيما نزل بك من النوازل و
امامك فيما تحاول من القرب والمنازل فانك تظفر بالمراد باقصاه
وتدرك رضا من احاط بكل شيء علما واحصاه واجتهد مادمت بطيبة
الطيبة حسب الامكان في تحصيل انواع القربات ولازم قرع ابواب
السعادات باظافير الطلبات وارق في مدارج العبادات وجر في
سرادق المرادات ودرباب استسقا نوشته وروى ابن ابي شيبة باسناد
صحيح من رواية ابي صالح السمان عن مالك الدار قال اصاب الناس

قحط فی زمن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فجاء رجل الی قبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ استسق امتک فانہم قد ہلکوا
فاتی الرجل فی المنام فقیل ایت عمر ابن حجر در عقود الجمان فی مناقب النعمان
می نویسد لم یزل العلماء وذو الحاجات یزورون قبر الامام ابی حنیفۃ
رضی اللہ عنہ ویتوسلون الی اللہ تعالی فی قضاء حوائجہم ویرون
نجح ذالک منہم الامام الشافعی یقول انی لاتبرک بابی حنیفۃ واجی
الی قبرہ یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی
قبرہ وسالت اللہ عندہ فما یبعد حتی تقضی قلت وذکر شیخ شیوخنا
امام الولایۃ الزاہد الولی اللہ الشیخ شہاب الدین الابشیطی فی بعض
مصنفاتہ وغالب ظنی انہ فی شرح خطبۃ منہاج النووی ان الامام
الشافعی صلی الصبح بمقام الامام ابی حنیفۃ فلم یقنت فی صلوۃ الصبح فقیل
لہ فی ذالک فقال تادبا مع ہذا القبر شاہ ولی اللہ در کتاب قرۃ العینین فی
تفضیل الشیخین نوشتہ نوع جلیلم اشارۃ فرمودن انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مقام
منام کہ استسقا از عمر طلب کنند از حدیث مالک قال اصاب الناس قحط فی زمن
عمر رضی اللہ عنہ فجاء رجل الی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال
یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم قد ہلکوا قال فاتاہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمرہ ان یستسقی
للناس فانہم سیسقون الحدیث رواہ ابو عمر فی الاستیعاب واضح باد کہ نقل
از شاہ ولی اللہ دہلوی ومن دونہ کہ مینمایم الزاما اختجاج است ملا علی قاری در مرقاۃ شرح

مشکوة در حال محمد اسمعیل بخاری می نویسد وبعد مضی سنین من موته استسقی اهل
سمرقند مرارا فلم یسقوا فقال بعض الصالحین لقاضیها اری ان تخرج
بالناس الی قبر البخاری وتستسقی عنده فعسی الله ان یسقینا ففعل
وبکی الناس عند القبر وشفعوا بصاحبه فارسل الله تعالی من السماء
غزیرا فاقام الناس من اجله سبعة ایام لا یستطیع احد منهم الوصول الی
سمرقند ودر حال سالم می نویسد قال شیخ مشایخنا علامة [illegible]
شمس الدین محمد بن الجزری فی مقدمة شرحه للمصابیح المسمی بتصحیح
المصابیح انی زرت قبره ورایت اثر البرکة وجاء الاجابة فی مرقده [illegible]
[illegible] توفی [illegible] قبرهما [illegible]
[illegible] قبره [illegible] فلم یرفع فی [illegible]
[illegible] الرکعتین [illegible] فقیل له فی ذالک [illegible]
[illegible] مع هذا الامام [illegible] مخالفة بحضرته [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] دیگری روند [illegible]
[illegible] شنیده ام که میگویند که استعانت بغیر خدا [illegible] یا ولی
ملک باشد یا جن دور باشد یا قریب مرده باشد یا زنده مستلزم کفر است
استعانت در بعضی امور [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] اما [illegible]

میگوید فی نسخة بصیغة الفاعل ای لتقضی الحاجة لی والمعنی لتکون سببا
لحصول حاجتی ووصول مرادی والاسناد مجازی مخالفین درین
حدیث دعوی اختصاص مجاز خواندن این بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند
واین ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین وغیره که حکم بعموم کردند قابل
اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت له ضرورة وقطع میکند این شجره
خبیثه سوء عقیدت را از بیخ و بن انچه طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت نموده
که در خلافت عثمان بن عفان حاجتمندی را تعلیم نمود واجازت داد چنانچه این
قصه در ما سبق بتفصیل گذشت پس پیدا که عثمان بن حنیف رض که راوی حدیث است
بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بحاجتمندی اجازت داد آن شخص بران
عمل نمود ومطلبش برآمد ودر حصن حصین آمده اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی
یا عباد الله رحمکم الله وان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی وقد جرب ذلک مخالفین
درین حدیث بدو طور تغلیط میکنند اول جرح موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن
حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله احیاء موجود
مراد اند وغرض تعلیم آنست که اگر نام کسان دانسته باشند بنام شان بخوانند واگر ندانسته باشند
باینطور بخوانند واین هر دو امر لا اصل محض چه موقوف صرف رحمکم الله است بروایت
ابن ابی شیبه ولفظ اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی یا عباد الله موقوف
نیست بلکه مرفوع است بروایت بزار ونوشتن صاحب حصن حصین لفظ ر علامت بزار قبل
از رحمکم الله ونوشتن مو علامت وقف است وحص علامت مصنف ابن ابی شیبه

بعد ازان صریح دلالت بران میکند در روایت ثانی از طبرانی است و آن ہم مرفوع پس ثابت
شد کہ جرح مجروح است و بہتان نقرفست در بعض حدیث کہ آخر عبارت حدیث ازان ابا
میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد اللہ المراد بہا الملئکۃ
او المسلمون من الجن او رجال الغیب المسمون بالابدال انتہی رواہ البزار
عن ابن عباس وروی ابن سنی عن ابن مسعود مرفوعا اذا انفلتت دابۃ
احدکم بارض فلاۃ فلیناد یا عباد اللہ احبسوا فان للہ تعالی عبادا
فی الارض تحبسہ قلت حکی لی بعض شیوخنا الکبار فی العلم انفلتت
لہ دابۃ اظنہا بغلۃ وکان یعرف ہذا الحدیث فقالہ فحبسہا اللہ
علیہم فی الحال وکنت انا مرۃ مع جماعۃ فانفلتت منہا بہیمۃ وعجزوا
عنہا فقلتہ فوقفت فی الحال بغیر سبب سوی ہذا الکلام ذکرہ النووی
فی الاذکار ورحمکم اللہ منہ حصن ای روی ابن ابی شیبۃ ہذہ الزیادۃ
موقوفا من قول ابن عباس رض ودر شرح حدیث ثانی بعد طرمی نویسد رواہ
الطبرانی عن زید بن علی عن عتبۃ ابن غزوان عن نبی اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انہ قال اذا ضل احدکم شیئا او اراد عونا وہو بارض
لیس بہا انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عبادا لا نراہم
وقد جرب ذالک ای ذلک مجرب محقق ط ای رواہ الطبرانی من
حدیث عتبۃ بن غزوان اہ قال بعض العلماء الثقات حدیث حسن
یحتاج الیہ المسافرون وروی عن المشائخ انہ مجرب قرن بہا النجح ذکرہ
میرک ومولوی عبد الحی در رد استعانت فتوی نوشتہ وبران خواتیم سی وپنج کس از

وقف منبر بنام امداد محمد حسن انصاری و وجیه الدین و محمد یوسف و نصیر الدین
کشف ... ابی محبوب علی و خدا بخش و مفتی شهاب الدین و محمد مصطفی و حبیب الله و الهی بخش
مفتی و اسمعیل و نوری و خلیل الدین و محمد ... یار ... و محمد صلاح فتحپوری و ...
... و سعادت علی بهار پوری و مولوی محمد بادشاه و وجیه الدین و عبد الرحمان ...
... و امان الدین ساکن کانپور و خرم علی و قمر الدین ... پوری و ابو القاسم ...
سعد الدین محمد حیات الله و سراج الدین علاء الدین هدایت علی وکیل انگریزی ثبت ...
... و اگر بالفرض این روایت از قسم صحاح بود پس حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف
است و حدیث موقوف در تمسک ... است بنسبت مرفوع الهی از اینجا معلوم شد که ...
... وضع و نقل بی اصل در حکم خلاف واقع ... بلکه خاصه مصنف و ...
است حدیث مرفوع را برای اثبات هوای نفسانی خود موقوف نوشتند و ... خود ...
ثبت کردن و بزعم خود داد دین داری دادن بجز این ... دیگری محال اگر دیده و دانسته چنین
کردند معاذ الله ... و اگر از راه جهالت است و ظاهر حال اکثر اهل خاتم همین که علم و فهم ندارند
باعتماد ... اول برای ... خود مهر کردند و رجوع بکتاب ننمودند ... چاست ... نقش ...
... ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب روایت نموده که ... صحابی رضی الله عنه
در ... هنگام حکومت ابوموسی اشعری ... تازیانه ...
... و خواندند ... این است فیا قبر النبی صلی الله علیه و سلم و
صاحبیه الا یا غوثنا لو تعلمنا و در فتاوی ... که از کتب معتبره فقه حنفی است
... صاحب ... نقل بسیار است ... اما قول
یا شیخ عبد القادر ... اذا اضیفت الیه شیئا لله فی ...

طلب شيء الوا ما لله ثم الموجب لحرمته ولا يجوز الا عتراد عا في فيد السر ايد
ونظم الفريد ومن قال شيئا لله بعض يكفر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع
قولهم لا يخرج المؤمن الا بجحود ما ادخله وقولهم الكفر شيء عظيم فلا
يكفر المسلم اذا اختلف فيه ولو برواية ضعيفة ومعاذ الله ان توجه
الكفر بذلك وقد قال شارحه ينبغي ان يرجح فيها عدم الكفر ووجه
التكفير بانه طالب شيء لله وهو جل وعلى غني عن كل شيء والكل محتاج
اليه وهذا لا يخطر في خاطر احد فان ذكره للتعظيم كما في قوله تعالى
فان لله خمسه ومثاله كثير مولوى رفيع الدين در رسالة اسرار المحبت نوشته
المحبت مع الاحياء الحاضرين نافعة عاجلا واجلا واما مع الاموات
فنافعة في الاجل الاتية بشرط الاهلية والايمان واما في العاجل فلتيسر
دوام التوجه وتخلية القلب معه في الخلوات وملازمة ذكره وكثرة
النداء له والبر معه بارسال الثواب اليه والاحسان الى اهله فعند ذلك
كثيرا ما انفتح باب الاويسية ويعطى منفعة الصحبة در شفاى قاضى عياض
منقول است ان عبد الله بن عمر خدرت رجله فقيل له اذكر احب الناس
اليك يزل عنك فصاح يا محمداه شاه ولى الله والد شاه عبد العزيز در قصيده
اطيب النغم نام ميگويد وصلى عليك الله يا خير خلقه ويا خير مامول ويا خير
واهب ويا خير من يرجى لكشف رزية ومن جوده قد فاق جود السحائب
واشهد ان الله راحم خلقه وانك مفتاح لكنز المواهب وانك
على المرسلين مكانة وانت لهم شمس وهم كالكواكب وانت شفيع

بوم لا ذو شفاعة بمغن فتيلا عن سواد بن قارب انت مجيري من هجوم
ملمة اذا انشبت في القلب شر المخالب فما انا اخشى اذمة منك لهمة
و لا انا من ريب الزمان براهب فاني منكم في قلاع حصينة و جنة
حديد من سيوف المحاذب شاه ولی الله در انتباه می نویسد اخبرني الشيخ
ابو طاهر عن النجاشي انه كتب الى النبي صلى الله عليه وسلم كتابا
في بعض حاجاته صورته يا رسول الله صلى الله عليك ابت اقرب
الي مني ام هذا فبحق قربك مني وان بعدت الهما تشفعت في سوى
قضاء حاجتي كلها الدنيوية والاخروية لي و من احب امين الخ و هم در
کتاب مذکور نوشته بعض اصحاب طریقه قادریه برای حصول مهمات ختم باین طور میکنند
اول دو رکعت نفل بعد ازان یکصد و یازده بار درود و بعد ازان یکصد یازده بار کلمه
تمجید و یکصد یازده بار شیئا لله یا شیخ عبد القادر جیلانی الخ واضح باد که نام
کتاب مذکور انتباه فی سلاسل اولیاء الله نهاده و موضوع کتاب حالات و کلمات سلاسل
اولیاست و اثبات نسبت خود بسلاسل و برنقل ختم ایراد نکرده پس مسلم بودن آن نزد
مصنف ظاهر است و هم در کتاب مذکور نوشته بدانکه ذکر برای کشف قبور اول چون در مقبره
در آید دو گانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم
اخلاص و الا در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار
آیة الکرسی و بعضی سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر
بخواند و ابتدا از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و باید نزدیک روی میت بنشیند بگوید
یا رب بست و یکبار بعده اول طرف آسمان بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح

مادام که انشراح یابد این ذکر کند ان شاء الله تعالی کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی
و در همعات در انواع علاج حدیث نفس نوشته و هم آنکه بارواح طیبه مشایخ متوجه شود
و برای ایشان فاتحه خواند تا بزیارت قبر ایشان رود و از آنجا انجذاب و مدد یوزه کند انتهی
از شاه عبد العزیز صاحب **سوال** بت پرستی مدد از بت میخواهد عالمی منع کرد گفتند
که بت پرست گفت که اگر شریک خدا دانسته پرستش کنند البته شرک است و اگر مخلوق
فهمیده پرستش نمایند چگونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مدد مجوید
باز بت پرست گفت که نبی انسان از بهر چرا سوال می نماید عالم گفت که نبی نوع زنده اند از
ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا وغیره مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند
بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد و شفاعت می طلبید باید که امر شما هم بشرک عاید شود
القصه هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است
بحسب ظاهر قوت اهل قبور از مرده بت و اگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشف المعنی
حاجات میشاید میگویم پس حاجات از بتان هم روای حاجات حق شود اگر میگوئید که بایشان
میگوئیم که از خدا برای ما شفاعت بخواهند من هم از بتان همین استمداد دارم پس اگر گویند
که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد پس بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا
و مسانی وغیره چگونه باز خواهند آمد **جواب** درین سوال چند جا اشتباه واقع شده
آن چند جا را خبردار باید شد آنگاه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول
آنکه مدد خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسلمین برخلاف حکم شرع
از اهل قبور مدد میخواهند و پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم میخواهند و پرستش هم
میکنند پرستش آنست که سجده کنند یا طواف نمایند یا نام او را بطریق تقرب ورد سازند

یا نیچ جا نو بنام او کنند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهلی با اهل قبور این
چیز با بعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن دو طور میباشد
یکی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و بادشاه نوکر و گدا در مهمات خود مدد میجویند
و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الهی فلان مطلب ما را درخواست نماید این
نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده جایز است دویم آنکه بالاستقلال چیزی که مخصوص
بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند اینها
چیزها بی آنکه دعا و سوال از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نماید این نوع
حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشد خواه مرده
این نوع مدد خواهد از دایره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را
از معبودان باطل خود میخواهند و آن را جایز میشمارند و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
خود شفاعت میخواهم چنانچه شما از پیغمبران و اولیا شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دخل
و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود تصور میکنند پس معنی
شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب کسی را از غیر خود بعرض و معروض
او سازد و بت پرستان وقت درخواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیگویند که حاجت
ما بحضور پروردگار جل و علی نماید و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست
مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است بهمان قسم مقصد من هم از جسم
کهیا و کالکا است نیز خطاء محض است زیرا که ارواح را تعلق با بدان خود که در قبور مدفون اند البته
می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان
اختراع نموده قرار میدهند که صورت فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این

قرار داد افترای را هیچ اثر نیست آری حاجت روائی بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید
اینها می فهمند که از طرف بتان این فایده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب والخفیات است حاجت
بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که خواهند مطلب
ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و وقتیکه
از خدمتگار و دایه چیزی میطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور ندارند همچنین است حال
بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام وانچه مرقوم شده که پس هرگاه که جواز
استمداد از اهل قبور ثابت شده بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی
چگونه باز خواهند آمد پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا و مسانی بچند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیتلا و بهوانی موهوم
محض اند وجود اینها معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و سیتلا
بر تقدیر وجود اینها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که کمر بر ایذای خلق بسته اند اینها را
با ارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سیوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
جناب الهی عرض کرده مطلب ما را بر آرند و پرستش این چیزها بنابر اعتقاد استقلال و قدرت
اوست که کفر محض است انتهی باید دانست که غرض از نقل این استفتا الزام مجیب است
صرف در باب استمداد در تفسیر عزیزی در تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتی که بمجرد جدا شدن
روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادت سابقه والفت بدن و دیگر متعلقان از ابنای جنس
خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است در میان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی
ازین طرف و چیزی از آن طرف دارد و درین حالت حالت انکشاف نیکیها و بدیها است و
ومدد زندگان درین حالت زود تر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف می باشند

وچنان گمان می برند که شنونده خود اند و نیز در حدیث شریف در حال قبر وارد است که مرده مسلمان
انجا میگوید دعونی اصلی و نیز وارد است که مرده دران حالت مانند غریقی است که انتظار
فریادرسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوایف
بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد فوت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند
و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم مثال ملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر
خود اظهار میکند دویم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه دمیده بود و استغراق
بتنعیم در مشاهده کیفیات مکسوبه حاصل گردد و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده باین
متوجه میگردند حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگان
است و بعض از خواص اولیا را که خارجه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده درین حالت هم تصرف
در دنیا داده و استغراق اینها بجهت کمال وسعت مدارک اینها مانع توجه باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل مطلب کمالات باطنی از اینها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات
خود از اینها میطلبند و می یابند و زبان حال اینها دران وقت هم مترنم باین مقالات است
+ من آیم بجان گر تو آیی بتن + انتهی ملتقطا و در تفسیر ثم اماته فاقبره نوشته دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که اولیای مدفونین و دیگر صلحا را انتفاع و استفاده
جاریست و اینها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره فاتحه در فضایل انبیا و صدیقین و شهدا
و صالحین نوشته که برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در صحبتیان
ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان شان پی در پی ظاهر میگرداند و نزد خود
ایشان را جای و مرتبه می بخشد که دعای شان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی بایشان توسل
نمایند حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علامات ایشان را در عالم برزخ و مواقف قیامت

و در عالم ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بان استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده ان عوالم انتهی و در اصطلاح اقسام شرک نوشته اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط با رواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند در رجوع خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل این نیز طهارت و تلاوت و ارسال ثواب و صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و مولوی رفیع الدین صاحب در رساله نذر می نویسند مسئله اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود نه بمعنی شرعیست چه عرف آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند اری نذر مستدعی قسمی از ان گاهی میباشد و حکم آن نذر این است که اگر بتحقیق محض برای اولیاست حرام است که داخل شده لانذر لغیر الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضرر خود اعتقاد کردن نوعی از شرک و اگر بصورت است نه حقیقة در واقع بر یکی از سه وجه مباح است اول آنکه خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض گویا میگوید الهی این مراد من حاصل شود نذر تو بزرگان خدام آن الصالح رسانم دویم آنکه ایشان را شفیع سازد و گویا میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید بشما شود و این معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت مآب صلی الله علیه و سلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه را وصیت فرمودند که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد بن عباده را فرمودند چاهی بنا کن و بگو هذه لام سعد وجه سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی وسیله سازد و گویا میگوید الهی ببرکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود براو که عمر خود در رضای و بندگی و در رضاجوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

اینقدر مال برای تو بدہم و ثواب آن بخواہ روح آن بزرگ سازم تا ازبہواحسان ما بان
بزرگ خود سنو دشوی واین ہم است کہ مذہب حنیفہ است کہ للانسان ان یجعل
ثواب نافلۃ لمن شاء انتہی پس از انچہ مذکور شد ثبوت استعانت قولاً وفعلاً
وتقریراً از جماعہ صحابہ وتابعین وتبع تابعین وائمہ مجتہدین وفقہا ومحدثین متقدمین ومتاخرین
کردہ عمر فاروق رضی اللہ عنہ وعلی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ وعبد اللہ ابن مسعود رضی اللہ
عنہ وعثمان ابن حنیف رضی اللہ عنہ وابن عباس رضی اللہ عنہ ونابغہ جعدی رضی اللہ عنہ وعتبہ
بن غزوان رضی اللہ عنہ وحسن بصری ومحمد بن المنکدر وامام علی موسی رضا علیہ السلام
وامام مالک وابن ابی فدیک استاد امام شافعی وحاتم اصم وابن ابی شیبہ استاد
بخاری وبزار وابن سنی وامام ابوبکر مقری وابوالشیخ وابوبکر اقطع وطبرانی وابن الجلا
وامام نووی ومحمد بن حرب ہلالی وحجۃ الاسلام غزالی واحمد ابن زروق وشیخ ابوالعباس
حضرمی وامام ابونصر صباغ وابن نجار وابن عساکر وابن حوری وجنی وامام ابوعبد اللہ
النعمان وصاحب تحقیق النصرۃ وقاضی عیاض وامام تاج الدین سبکی وابوعمر وصاحب
استیعاب وشمس الدین محمد الجزری وقسطلانی وشیخ ابن حجر وجلال الدین سیوطی
وامام رازی وشارح مقاصد وزین الدین مرغینانی وابن ہمام وقاضی خان وصاحب
فصل الخطاب وقاضی سمرقند وصاحب فتاوی خیریہ وملا علی قاری ومیرک وشیخ عبد الحق
وجمیع ارباب مذاہب اربعہ کہ تصنیف مناسک کردہ اند وشاہ ولی اللہ ومولوی عبد العزیز
ومولوی رفیع الدین وغیرہم واکثر کلمات طیبات حضرت غوث الثقلین نور الکونین غوث اعظم
محبوب سبحانی رضی اللہ تعالی عنہ وحضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہٗ
وامثال سید آدم بنوری کہ مجیب در رسایل خود بانشان استشہاد کردہ کہ واستناد واعتقاد

اعتقاد اینست که این فرقه را انحرافی است ازین حضرات وطعن بر اینه سلاسل اربعه شعار انهاست ما اکثر چیزی ایراد کنیم تا دفتری میگردد و مجیب را که اصلا ازین امور مبالات نیست در ماتہ مسایل به محمد عابد اسندی الصاری استناد نموده حالانکه جناب ممدوح بر تمام مسایل وہابیہ نجدیہ که اصل ماخذ مجیب است از و فقیر از زبان جناب ممدوح شنیده و مسائل متعدده خاص در آنها رساله مشتمل بر جمیع انچه ما از کلام مجیب رد کرده ایم در بلاد ہند ہم رسیده بعضی نزد فقیر ہم موجود بر ہمین مسائل ما به الامتیاز مجیب ہم مذہبانش شیخ مذکور و عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر وہابیه نمودند

سوال سماعت موتی کلام احیاء در شرع جایز است یا گناه کدام گناه

جواب عادت ذیکه کلام سایل آنست در ہر جامی پرسد جایز است یا گناه کدام گناه و بنابر ذیکه کلام خود اینجا نیز همی پرسد که جایز است یا گناه والا این مقام پرسیدن باین عبارت نمی سزد زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است که این عمل ثابت است یا نی پس جواب این است که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه از کتاب کافی شرح وافی و فتح القدیر حاشیه ہدایه صراحة و اشارة که قریب بتصریح است از مستخلص شرح کنز و کفایه شرح ہدایه معلوم میشود چنانچه عبارات انہا مرقوم میشود و در دیگر کتب ہم موجود بنابر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب والقتل وغیر ذلک دخل قال ان ضربتک او کسوتک او کلمتک او دخلت علیک او قال لامراة وطیتک او قبلتک فعبدہ حر یتقید بالحیوة حتی لو فعل هذہ الاشیاء بعد الموت لا یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم والمیت لا یتالم بضرب بنی ادم وانما ذالک مما ینفرد به الله تعالی

كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما بينهم
فقال بعضهم نؤمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
علينا تصديق ما ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا
نشتغل بكيفيته وعند العامة يوضع فيه الحيوة بقدر ما يتالم لا
الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك
ملكتك عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اى ملكه وهو المراد
بقوله تعالى او كسوتهم والتمليك من الميت لا يتحقق لان الموت ينافي الملك
فلان ينافي ابتداء اولى الا ان ينوي الستر فحينئذ يصدق لان فيه تشديد
وقيل ان كانت يمينه بالفارسية يحنث لانه يراد به الالباس والمقصود
من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
انك لا تسمع الموتى فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما القوا في
القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على راس القليب وقال
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رضى الله عنه اتكلم الجسد
فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ هذا الحديث
عايشة رضى الله عنها قالت كذبتم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى ما انت بمسمع من
في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والعرض من
الدخول عليه الكرامة لتعظيمه او اهانته بتحقيره او زيارته ولا يتحقق
الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما يزار قبره قال نهيتكم من زيارة

القبور فزوروها ولأن الميت كالغائب من طاف بباب رجل لو بعد زيارا
له فيهما أولى والغرض من الوطء والتقبيل قضاء الشهوة وقد لا يتحقق
بعد الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقتل وغير
ذلك قوله وكذلك الكلام يعني إذا حلف لا يكلمه اقتصر على الحيوة
فلو كلمه بعد موته لا يحنث لأن المقصود منه الإفهام والموت ينافيه
لأنه لا يسمع فلا يفهم وأورد أنه عليه الصلوة والسلام قال لأهل قليب بدر
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر أتكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما أنتم بأسمع من هؤلاء
لما أقول منهم وأجيب بأنه غير ثابت يعني من جهة المعنى وإلا فهو في
الصحيح وذلك بسبب أن عائشة رضي الله عنها ردته بقوله تعالى وما
أنت بمسمع من في القبور وإنك لا تسمع الموتى وبأنه إنما قاله على وجه
الموعظة للأحياء لا لإفهام الموتى كما روي عن علي رضي الله عنه أنه
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين أما نساؤكم فنكحت وأما أموالكم
فقسمت وأما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم
وبأنه مخصوص بأولئك تضعيفا للحسرة عليهم لكن بقي أنه روي أنه
عليه السلام قال إن الميت ليسمع خفق نعالهم إذا انصرفوا ولينظر
في كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى ما في فتح القدير في كتاب الجنائز
هذه أخذ أكثر مشايخنا وهو أن الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا
به في كتاب الأيمان في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا

لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم السماع
واورد قوله عليه الصلوة والسلام فى اهل القليب ما انتم باسمع لما اقول
منهم واجابوا تارة بانه مردود من عايشة رضى الله عنها قالت كيف
يقول عليه الصلوة والسلام ذالك والله تعالى يقول وما انت بمسمع
من فى القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية عليه الصلوة
والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال على
رضى الله تعالى عنه ونشكل عليهم ما فى مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم
اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذالك باول الوضع فى القبر مقدمة للسوال
جمعا بينه وبين الاتيين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه
تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة بعد سماعهم وهو فرع عدم
سماع الموتى انتهى وفى العينى شرح الكنز عبارته هكذا اليمين فى الضرب
والقتل وغير ذالك ولو قال رجل ان ضربتك فعبدى حر وان كسوتك
فعلى كذا وان كلمتك فامراتى طالق وان دخلت عليك فامتى حرة
تتقيد يمينه بالحيوة اى بحيوة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء
بعد موت المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق فى الميت لان
الضرب ايقاع الالم وبعد الموت لا يتصور ومن يعذب فى القبر توضع
فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا فى كيفيتها الى ان قال والكلام
للافهام فلا يتحقق فى الميت فان قلت قال النبى صلى الله عليه وسلم
لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت ردته

عايشة رضي الله عنها وقالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من في القبور ولئن ثبت فهو مخصص بالنبي صلى الله عليه وسلم
ويجوز ان يكون ذالك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب للموتى
انتهى وفي المستخلص شرح الكنز وقال ان كلمتك فعبدي حر وكلمه بعد موته
لا يحنث لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق في الميت فان قيل
قد روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من
اهل البدر من الكفار حين القاهم في القليب قام على راس القليب وقال عليه
الصلوة والسلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتتكلم بالميت
يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هولاء قلنا هذه
غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت بمسمع من
في القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل
بل المقصود من ذالك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفي الكفاية
شرح الهداية قوله ولك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا ولا يدخل
دار فلان لان المقصود من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق
بعد الموت فان قيل روي ان قتلى بدر من المشركين لما القوا في القليب
قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال هل وجدتم
ما وعد ربكم حقا وقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع
من هولاء قلنا غير ثابت فانه لما سمع هذا الحديث عائشة رضي الله
عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور

ثم لو صح كان ذالك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل المقصود
بذالك وعظ الاحياء لا افهام الموتى ونظيره ما روى ان ابن عباس
رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر قال السلام عليكم دار قوم منين
اما نساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت واما داركم فقد سكنت
فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم وكان ذالك على سبيل الوعظ
للاحياء لا على سبيل الخطاب بالجمادات والموتى بزار قبره لا هو لان
من طاف بباب اميره بعد زايرا قلمي مجيب نقل عبارات طويله منها نظر را خوب
رونق داده كه ازين قدر كتب ثابت است حال آنكه از چهار نسخ كتاب حكم اكثر حنفيه بمعنى مزعوم
مجيب ثابت نمى شود چه كثرت اضافى را هم حديث طويل وعريض مگر آنكه از كثرت كثره في نفسه
اراده كند وآن مفيد نيست ودرين كتب مذكوره هيچ يك تذكره ايمعنى نيست كه اين مذهب اكثر حنفيه
است بلكه مذهب بودن صاحب آن كتاب هم ثابت نميگردد بلكه از بعضى انها صاف واضح
ميشود نزد صاحب كتاب آن مذهب صحيح نيست وتذكره آن در ضمن استدلال بر عدم حنث بطريق
بحث واقع گرديده ودر حقيقت اين مسئله از علم فقه هم نيست چنانچه مجيب نيز در يجا اقرار نموده
وماده تخليط عوام كه عبارت فتح القدير است اگر آن را بر خلاف طريقه ملتزمه خود از اول تا آخر
مطابق اصل نقل ميكرد تا فساد مغالطه ظاهر ميگرديد حالا تمام عبارت فتح القدير را اول
بايد ديد در كتاب الايمان فتح القدير در عبارت منقوله مجيب هم حواله كتاب الجنايز مسطور است
عبارت آن اين است واما التلقين بعد الموت وهو في القبر فقيل يفعل
لحقيقه مادونيا ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل
لا يومر به ولا ينهى عنه ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك الذي كنت

عليه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شک
ن اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعینه وما فی الکنز ف
من انه ان کان مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن حمله الصلاة
یعنی ان المقصود منه التذکر فی وقت تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت
فقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق تذکر التثبیت الجنان عند
السوال فنفی الفایدة مطلقا ممنوع نعم الفایدة الاصلیة منتفیة
عندی ان مبنی ارتکاب هذه المجاز هنا عند اکثر مشایخنا هو ان المیت
لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الیمین فی الضرب
لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم والمیت
لیس کذلک لعدم السماع واورد قوله علیه السلام فی اهل القلیب
ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عایشة
رضی الله عنها قالت کیف یقول علیه السلام ذلک والله تعالی
یقول وما انت بمسمع من فی القبور وانک لا تسمع الموتی وتارة بان تلک
خصوصیة له علیه السلام معجزة وزیادة حسرة علی الکافرین وتارة
انه من ضرب المثل کما قال علی رضی الله عنه ویشکل علیهم ما فی مسلم
ان المیت لیسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول
الوضع فی القبر مقدمة للسوال جمعا بینه وبین الآیتین فانهما تفید
تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لا فادة بعد
سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتی الا انه علی هذا ینبغی التلقین

بعد الموت لانه يكون حين ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتيكم في حقيقة
وهو قول طائفة من المشائخ اوهو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه
الان حي اذ ليس معنى الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج
الى دليل اخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي
معا ولا مجازان وليس يظهر معنى يعم الحقيقي والمجازي يعتبر مستعملا
فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا
حاصلش اینکه تلقین بعد موت گذشت که باید کرد بنابر حدیث لقنوا موتاکم چه موتی در
حقیقت بعد موت مست ونسبت کرده شد این مذهب باهل سنت وجماعت وخلاف ان بسوی
معتزله وگفته شد که امر کرده شود بان ونهی کرده شود ازان وشک نیست که از لفظ معنی حقیقی
نگرفتن بی دلیل جایز نیست ومعنی حقیقی نیست مگر بعد موت پس همان متعین شد یعنی مانعی
از اراده معنی حقیقی درینجا نیست وانچه در کافی نوشته که اگر مسلمان مرد بعد محتاج تلقین
نیست وگرنه مفید نیست پس اینست که صارف از معنی حقیقی باشد یعنی غرض از تلقین
بعد موت تذکیر میت در وقت تعرض شیطان واین بعد موت مفید نیست که مسلمان محتاج
نیست وغیر مسلمان را فایده نیست وگاه اختیار کرده میشود شق اول یعنی مسلمان بود
واحتیاج هم هست بسوی تلقین در حق تذکره بنابر تثبیت دل در وقت سوال پس نفی فایده
مطلقا ممنوع است اری فایده اصلی منتفی است یعنی گفتن او کلمه طیبه در حیات وختم
کلام بر و ونزد من انست که اختیار کردن اکثر مشائخ ما مجاز را درینجا یعنی در لقنوا موتاکم از
سوی قریب بموت اراده کردن مبنی بر آنست که موتی نزد ایشان نمی شنود چنانچه تصریح کرده اند
بان در کتاب الایمان پس ملخص کلام ابن همام اینکه مرتکبین مجاز یعنی مانعین تلقین بعد

موت همان کسانند که منکر سماع میت اند و ابن همام در ما سبق دلیل یافتن تلقین بعد موت
را رد نموده و گفته که نسبت کرده شده است بسوی معتزله آنچه مبنای منع شان نزد ابن همام
قرار یافت یعنی عدم سماعت میت آن را در باب الحق رد نموده پس استشهاد مجیب بفتح القدیر
بشمول دیگر کتب بحذف اول و آخر و فصل موصول تغلیطی پیش نیست بلکه برای جواب دیگر
کتب هم کافیست که کسی از اوشان در تحقیق و استناد بمرتبه ابن همام نیست باقی ماند
لفظ اکثر مشایخنا که ما به التغلیط است چنانچه لفظ کثیر من الفقها در مسئله استمداد و ظاهر
که مراد ابن همام از اکثر مشایخ متقدمین و متعذرین و از اکثر مقابل اقل نیست که این تقدیر
مناسب برد و تضعیف نیست و لفظ اکثر مشایخنا چنانکه مجیب فهمیده مفید وثوق نیست را افاده
این معنی میکند که همان قول مشایخ حنفیه باشد یا ناقل هم همان مذهب دارد یا مراد از ان سلف
صالح اند که اتباع شان حسن باشد یا منسوبین نزد ناقل یا جمهور حنفیه باشد و بنای
این بر اشتباه عدم مهارت کتب فقه و نا آشنائی از طرز بیان است و در همان فتح القدیر
کتاب الحج در فصل جزاء صید می نویسد قال شمس الائمة فی المبسوط اکثر مشایخنا یقولون فی
هذه المسئلة اذا کان مع المحرم القاتل سلاح یقتل به لانه یمکن من قتله
فاما اذا لم یکن ما یقتل به ینبغی ان یجب الجزاء لان التمکن باعانته والی
هذا اشار فی السیر قال شمس الائمة والاصح عندی انه لا یجب الجزاء علی
المشیر علی کل حال [illegible] پس شمس الائمه قول اکثر مشایخ نقل نموده مسلم نداشت
پس مراد ابن همام از اکثر مشایخنا معتزله اند که منکر اند سماع موتی را و هم تلقین بعد موت را چنانچه
در اول کلام صاف گفته که منع تلقین نسبت کرده شده است بسوی معتزله و ایشان را مدعا
که در [illegible] فی المذهب [illegible] ینبغی ان

يلقن الميت على مذهب الامام الاعظم والمقتدى الاكرم ومن لم يلقن فهو
على مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت كه حديث لقنوا موتاكم را بر تلقين محتضر حمل
كرده و در لفظ موتى مجاز اختيار نموده اند نزد ايشان وجه اختيار مجاز عدم سماع موتى
نيست بلكه امرى ديگر است و آن اينكه مقصود تلقين كه بودن لا اله الا الله آخر كلام ميت
است حاصل نمى شود چنانكه در عينى شرح هدايه مذكور والمراد الذى قرب من الموت
فيطلق عليه المجاز باعتبار مايؤل اليه وذالك لان التلقين مابطاوعه الملقن
وحصول ذلك من الميت محال فامرنا بحقيقة يكون امر العاجز عنه والعقل
يا باه فوجب حمله على هذا المعنى فانقلت عند اهل السنة يحمل على الحقيقة
لانه يجب على ماجاءت به الآثار فلم يحمل على المجاز قلت لان
المقصود من ذالك ان يكون آخر كلام الميت كلمة الشهادة فالتلقين
فى قبره لا يساعد المقصود وقد قال عليه السلام من كان آخر كلامه
قول لا اله الا الله دخل الجنة رواه ابو هريرة ومانعين تلقين بعد دفن
بسبب عدم سماع نيستند مگر معتزله و اختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب
آن راجع است بصحت جزو عدم صحت آن و تحقيق اين امر در محل خود خواهد آمد باقى ماند
استبعاد اين امر كه از مشايخ حنفيه معتزله چگونه مراد باشند يا حنفى معتزلى را چگونه مشايخ خود
قرار دهد اين استبعاد محض از نا واقفى و جهالت است حنفيه باعتبار دگر و اعتزال باعتبار
ديگر هزار هزار مردم از معتزله و مرجيه و زيديه و غير هم حنفى بوده اند خصوصا معتزله كه در فروع تقليد
چندان تصرف نه نمودند در كتب حنفيه هزاران هزار روايت از معتزله موجود همين فتاوى
[illegible]

وغیره مشایخ معتزله چه قدر روایت میکنند وبچه طور یاد میکنند اول مسئله که در کتاب نوشته
از معتزلی نقل نموده در باب زلة القاری می نویسد قال رضی الله عنه سألت
استاذنا علامة الدنیا برهان الائمة المطرزی قدس الله روحه و
ادیبا الله درین کتاب القدر روایت نموده است که القدریه دیگران کم خواهد بود و معتزله
بعینه ظاهر است ودر باب ذبائح از قاضی عبد الجبار و محمد الائمه ترجمانی نقل نموده عن
ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة اذا کانت اباءهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
بعینه این مسئله را هم در کتاب حنفیه موجود ومراد از مجبره اهل سنت که معتزله خود را اهل
عدل واهل سنت را مجبره میگویند وصاحب اشباه ونظایر را اشتباه افتاده که نوشته
لا یحل ذبیحة المجبری ان کان ابوه سنیا وان کان مجبریا حلت وصاحب
در المختار هم بران راه رفته وگفته لا یحل ذبیحة جبری ابوه سنی ولو ابوه مجبریا
حلت اشباه لانه کما ذکره فیها الائمه بنای مسئله بر اعتزال است چنانچه حموی در
شرح اشباه نوشته قیل علیه هذه المسئلة مذکورة فی القنیة وعبارتها
وعن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کانت اباءهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کانت اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
انتهی ومبناها علی الاعتزال الصریح والعجب ان المصنف لم یتنبه له مع نقله
من القنیة انتهی والمراد بابی علی ابی علی الجبائی احد مشایخ اهل الاعتزال
بالمجبرة اهل السنة والجماعة کما یفصح عنه کلام البیهقی المختفی فی
تفسیره فکان المصنف فهم ان المراد بالمجبرة الجبریة والامر لیس کما

ذلك من منع كتب الكلام وأن منشأ ما وقع فيه المصنف عدم الالتفات
إلى معرفة الفرق بين الجابرية والمجبرة وقد علمت المجبرة وأما الجابرية فهو فرقة
من أهل الهواء والبدع الغرض اشتمال معتزله در خیر القرون است که بر واقفان مخفی
نیست این صاحب قنیه هم معتزلی است چنانچه صاحب در المختار می نویسد وقد افصح الزاهدي
عن اعتزاله في هذا المقام ودر مدینة العلوم سطور منها القنية لنجم الدين مختار
بن محمود الزاهدي أبو الرجاء الغزميني وله شرح القدوري والرسالة
الناصرية صنفهما للبركة خان تفقه على سديد الخياطي وبرهان الأئمة
وغيرهما وقرأ الكلام على يوسف السكاكي وقرأ الحروف والروايات
على الشيخ رشيد الدين القندي وأخذ الأدب من شرف الأفاضل
وله كتاب زاد الأئمة وكتاب المجتبى في الأصول والفرائض وغير ذلك
ولكن كان على مذهب الاعتزال ولهذا لا يعتمد فتواه ودر کتب فن
طبقات اگر ملاحظه کنند ازین امر مالامال است علامه کفوی در طبقات حنفیه می نویسد
بشر بن غياث عبد الرحمن المريسي المعتزلي أدرك مجلس أبي حنيفة و
أخذ نبذا من العلم عنه ثم لازم أبا يوسف وأخذ الفقه عنه وتفقه
عليه وبرع فيه حتى صار من أخص أصحابه وله تصانيف وروايات
كثيرة عن أبي يوسف أخذ الحسين النجاري مذهبه وجای دیگر میگوید
الإمام الكبير أبو عبد الله الحسين بن علي البصري المعتزلي كان في الكلام
برأس المعتزلة كان أصوليا كلاميا وجای دیگر میگوید الشيخ الإمام الفهامة
جار الله العلامة أبو القاسم محمود بن عمر بن محمد الزمخشري

امام معصره بلا مدافعة وبعد آن میگوید وکان من اکابر العلماء الحنفیة حنفی
المذهب معتزلی المعتقد وجای دیگر میگوید الشیخ الامام برهان الدین
علامة الدنیا ناصر بن ابی المکارم عبد السید بن علی المطرزی العراقی
محتدا والخوارزمی منشاء والمکنی بابی المظفر وابی الفتح وکان لسان
البرهان فی زمانه وسحبان البیان فی اوانه عدیم النظیر فی الفقه
واصوله فقید المثل فی تفریع العلوم وتاصیله بعد آن میگوید وروی انه
کان راسا فی الاعتزال وجای دیگر میگوید الشیخ العلامة الامام سراج
الدین یوسف بن ابی بکر محمد ابو یعقوب السکاکی الخوارزمی اخذ الفروع
والاصول عن شیخ الاسلام علاء الدین سدید بن محمد الحناطی الخ
ورافعی در کتاب تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین در ترجمه قاضی القضاة محمد بن ابراهیم
بن احمد الفقیه ابو نصر البخاری می نویسد وکان طاهر السداد مبرزا فقیها یحتمل
مذهب ابی حنیفة رحمه الله تعالی وله الطبع القوی والشعر الجید والخصال
المرضیة الا انه کان یشدد یدانی الاعتزال شاه ولی الله در کتاب انتباه نوشته
واما الاحادیث والاثار التی علیها بناء مذهب ابی حنیفة فقد دونها
مسلسلا بالفقهاء الحنفیین فی ضمن کتاب الاثار للامام محمد بن الحسن الی
ان قال وفی ضمن الموطا تالیف الامام محمد مفتی بلد الله الحرام الی آخره
ودرین سلسله شمار کرد مطرزی و زمخشری را هم غرض اگر استقصای این باب نموده
شود کتابی ضخیم گردد بلکه این فرقه یعنی حنفیه را اسمی است خاص و آن حنفی معتزلی چنانچه در کتاب
فرهنگ العلوم مذکور است تا اشتباهی واستبعادی نماند و بیگانه شناختن در کلام این جماعت

معتمد مرادان همه اطلاق حنفیه بمعنی اشایع است اهل علم العالم اطلاق میکنند و نا واقفان
بجهالت چنانچه مجیب در کتب خود از قنیه نقل میکند ولیکن مجیب اند کرا و معتزلی است حضرت
از دیدن کتاب فی فقیه نمیتوان شناخت حال کتاب و مصنف آن و حال روایات و ماخذ آن
و فهم معانی هم دشوار است و آن بدون کتب این فن دست نمیدهد علی حصول مبادی
و رعایت شروط و طهارات تقوی از دیانت دور است آمدیم بر سر مطلب که مطلب فتح القدیر
صریح منافی دعوی مجیب است که بحذف اول و آخر راست نموده باقی از کتب که نقل
نموده در آن کتب هم مذکور نیست که این مذهب اکثر حنفیه است بلکه عینی در شرح هدایه
سماعت موتی را مذهب اهل سنت قرار داده و ابن همام از قول کافی که در فتح القدیر
جواب داده چنانکه گذشت الغرض مسئله تمام است برانکه بعد موت حانث نخواهد شد
چه در کتب معتبره موجود که بنای ایمان بر عرف است بلکه از کتاب یا یکه مجیب این
عبارات نقل کرده در همان کتب هم در اول این امر موجود در کافی نوشته الا اصل
ان الالفاظ المستعملة فی الایمان مبنیة علی العرف عندنا الی اخر ما قال
ولنا ان غرض الحالف ما هو المتعارف فیتقید بما هو غرضه الا تری ان من
حلف ان لا یستضیء بالسراج او لا یجلس علی البساط فاستضاء بالشمس
او جلس علی الارض لا یحنث وان سمی فی القران الشمس سراجا والارض
بساطا رجل حلف ان لا یدخل بیتا لا یحنث بدخول الکعبة والمسجد
والبیعة والکنیسة والدهلیز وظلة باب الدار والصفة الی
اخر ما قال والجواب فی الصفة بناء علی عرفنا وفی عرف اهل الکوفة
یحنث لان صفافهم علی هیئة البیوت وفی عرفنا الصفة لا یکون

تبيين البيوت ۔ در شرح قول بات ولو حلف لا يأكل لحما فأكل لحم السمك
لا يحنث ـ مبنى الايمان على العرف ۔ در شرح قول او وان حلف
لا يأكل راسا فيمينه على ما يكبس في التنانير ويباع في المصر مبسوط
وكان ابو حنيفه يقول . ولا يدخل فيه راس الابل والبقر والغنم لما
رأى من عادة اهل الكوفة في هذه الثلاثة ثم تركوا هذه العادة
في الابل فرجع وقال يحنث في راس الغنم والبقر خاصة ثم ان ابا يوسف
ومحمد لما شاهدا عادة اهل بغداد وسائر البلدان انهم لا يفعلون
ذالك الا في راس الغنم فعلم انه اختلاف عصر وزمان لا اختلاف
حجة وبرهان والعرف الظاهر اصل في الايمان ۔ در شرح قول حلف
لا يتكلم فقرا القران لم يحنث مبسوط وجه الاستحسان ان هذا لا
يسمى كلاما عرفا الغرض بجاهاى متعدده دركتاب مذكور اين مقدمه مسطور ودر
شرح كنز موجود الايمان عند نا مبنية على العرف وعند الشافعي واحمد على
الحقيقة وعند مالك على معانى كلام القران ودر فتح القدير درباب اليمين
في الدخول مبسوط قوله لا يدخل بيتا فدخل الكعبة او المسجد او الكنيسة
وهي معبد اليهود والبيعة وهي معبد النصارى لم يحنث لان الاصل
ان الايمان مبنية على العرف عندنا لا على الحقيقة اللغوية كما نقل
عن الشافعي ولا على الاستعمال القراني كما عند مالك ولا على النية
مطلقا كما عند احمد بلكه در فتح القدير درباب اليمين في الكلام تصريح است به عدم
[illegible] قرانا فقط به وخفيه تسبيح كلام [illegible]

فكأنه منه الا انه نائم حنث لانه قد كلمه ووصل الى سمعه الا انه لم
يفهم لنومه فصار كما اذا ناداه وهو بحيث يسمع لكنه لم يفهم لتغافله
فانه يحنث في هذا لان العلم بوصول صوته الى صماخه غير ثابت فادير
على مظنة ذالك فحكم به وهو كونه بحيث لو كان مصغيا اسماعه لسمع
ولهذا لو كان اصم حنث وفي بعض روايات المبسوط شرط ان يوقظه فانه
قال في بعضها فناداه او ايقظه وفي بعضها فناداه وايقظه قال واختاره
مشايخنا لانه اذا لم ينتبه بكلامه صار كما اذا ناداه من بعيد جدا
بحيث لا يسمع صوته فضلا عن ان يميز حروفه وفي ذالك يكون لاغيا
لا متكلما مناديا فصار كما لو كان ميتا لا يحنث بكلامه بخلاف الاصم
لانه يصح ان يقال كلمه اذ كان بحيث لولا الصمم يسمع لا يقال في الميت
كذالك لولا الميت يسمع لانا نقول يمينه لا ينعقد الا على الحي لان المتعارف
هو الكلام معه ولان الغرض من الحلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة
وذالك لا يتحقق في الميت ولا البعيد الذي لا يشعر بنداءه وكلامه
الى اخره وهم دران باب مى نويسد ولو حلف لا يحدثه لا يحنث الا ان
يشافهه وكذا لا يكلمه يقتصر على المشافهه وهم دران باب نوشته ولو كتب
اليه كتابا او ارسل رسولا لا يحنث لانه لا يسمى كلاما عرفا خلافا
لمالك رحمه الله واحمد رحمه الله واستدلالهم بقوله تعالى و
ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا الى قوله او يرسل رسولا اجيب عنه
بانه يسمى كلاما لكن مبنى الايمان على العرف و باب اليمين في الاكل والشرب

نوشت و من حلف لا یاکل لحما فاکل لحم المیتة لا یحنث ود آخر این قول
نوشت فظهر ان تمسك ابی حنیفة رحمه الله انما هو بالعرف لا بما ذكره المصنف
فی وجه الاستحسان دور باب الیمین فی الضرب والقتل مینویسد قوله
ومن قال ان ضربتك فعبدی حر فهو على الحیوة حتی اذا مات فضربه
لا یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم یتصل بالبدن او استعمال آلة التادیب
فی محل قابل للتادیب والایلام والادب لا یتحقق فی المیت لانه لا یحس وفیما
ان الحق ان المیت المعذب فی قبره توضع فیه الحیوة بقدر ما یحس الالم
والبنیة لیس بشرط عند اهل السنة حتی لو کان متفرق الاجزاء بحیث
لا یمیز الاجزاء بل هی مختلطة بالتراب فعذب جعلت الحیوة فی تلك
الاجزاء التی لا یاخذها البصر وان الله على ذلك لقادر والخلاف فیما
ان کان بناء على انکار عذاب القبر امکن والا فلا یتحقق من عاقل القول
بالعذاب مع عدم الاحساس صاحب کفایه نوشته الاصل ان الالفاظ
المستعملة فی الایمان مبنیة على العرف عندنا و در کفایه از مبسوط شیخ
الاسلام نقل نموده اعلم ان التکلیم عبارة عن اسماع کلامه کما فی
تکلیم نفسه فانه عبارة عن اسماع نفسه الا انه اسماع الغیر اذا کان
لا یتوقف علیه فاقیم السبب المودی الیه مقامه وهو ان یکون بحیث
لو اصغی الیه اذنه ولم یکن به مانع لسمع مقام الحکم مقامه ومتى اعتبرنا
حقیقة الاسماع و در تفسیر [illegible] روایت نموده ولو قال ان کلمت فلانا او [illegible]
هذا و فلان لان المقتضی فی الکلام [illegible] الا [illegible] المرتفع

وكذا المراد بالدخول عليه زيارته بنفسه لا زيارة قبره وما وقع في قصة
ضرب ايوب عليه السلام امراته وكلام النبي صلى الله عليه وسلم
مع قتلى بدر من المشركين فالجواب بعد التيا والتي ان الفقهاء في مسائل
الايمان خصوصا الحنفية كانوا يعتبرون العرف العام ولا استعمال لهم
في غيره كذا في العمان پس ذکر عدم سماع موتی در طی کلام بضمن ایراد سوال وجواب بطریق
بحث ومواخذات که عادت شراح ومحشین است در ذیل او واقع است وجوه استحسانیه تبعا
گردیده ومسئله سماع موتی از علم فقه نیست چنانچه مجیب ہم در محل طعن بر مسائل میگوید که
جواز وگناه در افعال واعمال میشود واین متعلق باخبار است که این امر ثابت است
یا نی انتهی وفقه نیست مگر نام قسم اول وثانی از فقه نیست ونه محلش علم فقه بلکه مقام بیانش
فن دیگر پس با وجود اطلاع بر همین رجوع نکردن تحقیق مسئله از اخبار که محل اوست
ودست بکسیه نقل از فن دیگر که نه محل تحقیق آنست بلکه استطرادا مذکور گردیده وکلامیکه درجه تحقیق نیست
نمی رسد الی اصول من خالی از شناعت نیست واستدلال باین عبارات نه لایق
فقیه ونه شایان محدث علاوه بران درین کتب عدم سماع موتی عام است کلام وسلام
را ومجیب در جواب سوال نوزدهم نوشته سماعت موتی بسلام زایر را از شرح مشکوة
ملا علی قاری از سیوطی نقل نموده بهذا عبارته قال السيوطي واخرج العقيلي
عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي
على الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام
عليكم يا اهل القبور من المسلمين المومنين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع
وانا ان شاء الله بكم لاحقون قال ابو رزين يسمعون ولكن لا يستطيعون

مجوابا ای لا یسمع الحی ولا یفهم مردون میت لا یسمع انتهی بر کا میکه از عبارات منقوله
ایش عدم سماع مطلقا ثابت گردیده این جواب سوال تو نیز هم چگونه راست خواهد آمد مگر اینکه
گوید این مسئله از فقه نیست متعلق باخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ملا علی قاری
از سیوطی نقل نموده بر این تقدیر اگر در باب سماعت کلام هم ملا علی قاری نقل نموده
باشد و یا سیوطی ذکر کرده باشد البته قابل تسلیم و نیز یکبارهم [illegible] اولا از
علمای حنفیه که بمرتبه جامعیت رسیده اند آنچه سر دست می آید نقل نموده بعد از آن
از کتاب سیوطی که اکابر حنفیه حواله بر آن نموده اند و دیگر آیه اخبار نقل خواهیم کرد ملا علی
قاری در شرح فقه اکبر نقل نموده قال القونوی والاصل فی ذلک ان عند اهل
السنة ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة او صوما او
صدقة او حجا او غیرها والمعتزلة [illegible] الصدقة والعبادة
المالیة وتجوزه فی [illegible] ومنعوا وصول
ثواب القران الی الموتی [illegible] ثواب الصدقة والصوم وجمیع [illegible] العبادات
غیر المالیة وعند ابی حنیفة واصحابه یجوز ذلک وثوابه الی المیت و
تمسک المانع من ذلک [illegible] بقوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی
وبقوله علیه السلام اذا مات ابن آدم انقطع عمله الحدیث والجواب ان
الایة لیست حجة لنا لان الذی اهدی ثواب عمله لغیره سعی فی ایصال
الثواب الی ذلک الغیر فیکون له ما سعی بحکم الایة ولا یکون له السعی
الا فی وصول الثواب الیه فکانت الحجة لنا لا علینا واما الحدیث فیدل
علی انقطاع عمله ونحن نقول به وانما الکلام فی وصول ثواب عمل غیره

اليه والموصل للثواب الى الميت هو الله سبحانه لان الميت لا يسمع
بنفسه والقريب والبعيد سوٓاء في قدرة الحق سبحانه ودر مرقاة در
شرح حديث جريد نوشته واستحب العلماء قراءة القران عند القبر
لهذا الحديث اذ تلاوة القران اولى بالتخفيف من تسبيح الجريد ودر
شرح حديث صلوا علي فان صلوتكم تبلغني حيث كنتم مي نويسد
قال الطيبي وذلك ان النفوس الزكية القدسية اذا تجردت
عن العلائق البدنية عرجت واتصلت بالملاء الاعلى ولم يبق
لها حجاب فترى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار الملك لها
وفيه سر يطلع عليه من تيسر له ودر شرح حديث ان الله حرم
على الارض ان تاكل اجساد الانبياء مي نويسد ولیس الامر كذلك بل يبين
عرض وسماع بعد موت مقصور در انبیا نیست فان سایر الاموات انهم یسمعون
السلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم في بعض الايام نعم
الانبياء يكون حياتهم على الوجه الاكمل ويحصل لبعض اتباعهم
من الشهداء والاولياء والعلماء الحظ الاوفى تحفظ ابدانهم
الظاهرة بل يتلذذ بالصلوة والقراءة ونحوها في قبورهم الطاهرة
الى قيام الساعة الاخرة وهذه المسائل كلها ذكرها السيوطي في
كتابه شرح الصدور في احوال القبور بالاخبار الصحيحة والاثار
الصريحة قال ابن حجر وما افاده من ثبوت حيوة الانبياء وتبعية
حيوة بها يتعبدون ويصلون في قبورهم مع استغنائهم عن الطعام

والشراب كالملائكة امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي جزءا في
ذلك وهم دران كتاب در شرح حديث مذكور بجاى ديگر مى نويسد ان تاكل
اجساد الانبيا اى جميع اجزاءهم فلا فرق لهم في الحالين ولذا قيل
اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اشارة
الى ان العرض على مجموع الروح والجسد بخلاف غيرهم ومن في حكمهم
من الشهداء والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هو
بارواحهم مع بعض اجسادهم فنفى الله تعالى المعنى لاختصاص النفي
بالاكل والظاهر هو الاول لانه راى موسى في اوقات مختلفة وفي اماكن
متعددة وهو جائز عقلا كما ورد به الخبر الصادق حي اى دائما
يرزق رزقا معنويا فان الله تعالى قال في حق الشهداء من امته بل
احياء عند ربهم يرزقون فكيف سيدهم بل رئيسهم لانه حصل له
ايضا مرتبة الشهادة مع السعادة باكل الشاة المسمومة الى
آخر ما قال ولا ينافي ان يكون هناك رزق حسي ايضا وهو الظاهر
المتبادر وقد صح ان ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تعلق
من ثمر الجنة رواه الترمذي عن كعب بن مالك وفي رواية ارواح
الشهداء في اجواف طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت وناقل اينجا
ثم هنا ثم روى عن ابي قتادة بالكتبة العربية ودر كتاب الجهاد در فصل
قال النبي صلى الله تعالى عليه وسلم والذي نفس محمد بيده
وسلم يقول هما الذي [illegible]

ما انتم باسمع منهم لكن لا يجيبون فی شرح مسلم للنووی قال المازری
قيل ان الميت يسمع عملا بظاهر هذا الحديث وفيه نظر لانه خاص فی حق
هؤلاء ورد عليهما القاضی وقال يحمل سماعهم علی ما يحمل عليه سماع
الموتی فی احاديث عذاب القبر وفتنتها التی لا مدفع لها وذلك باحيائهم
واحياء جزء فيهم يعقلون به ويسمعون فی الوقت الذی يريد الله
قال الشيخ هذا هو المختار قال ابن الهمام فی شرح الهدايه اعلم ان
اكثر المشايخ الحنفية علی ان الميت لا يسمع علی ما صرحوا به فی كتاب
الايمان لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد علی ما يفهم
بفهم والميت ليس كذلك اقول هذا منهم مبنی علی ان مبنی الايمان
علی العرف فلا يلزم منه نفی حقيقة السماع كما قالوا فيمن حلف
لا ياكل اللحم فاكل السمك مع انه تعالی سماه لحما طريا قال واجابوا عن
هذا الحديث تارة بانه مردود عن عايشة قالت كيف يقول صلی الله
عليه وسلم ذالك والله تعالی يقول وما انت بمسمع من فی القبور
انك لا تسمع الموتی اقول الحديث المتفق عليه لا يصح ان يكون مردود
لا سيما ولا منافاة بينه وبين القران لان المراد من الموتی الكفار
والنفی منصب علی نفی النفع لا علی مطلق السمع كقوله تعالی صم
بكم عمی فهم لا يعقلون او علی نفی الجواب المترتب علی السمع قال البيضاوی
فی قوله تعالی لا تسمع الموتی وهم مثلهم لما سد وا عن الحق مشاعرهم
ان الله يسمع من يشاء ای يريد به فيوفقه لفهم اياته والايمان

سبحانه وما انت بمسمع من فى القبور توبيخ لتمثيل المصرين على الكفر بالاموات والمبالغة فى اقناطه عنهم انتهى فالاية من قبيل انك لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء ثم قال وتارة بان ذلك خصوصية له صلى الله عليه وسلم معجزة وزيادة حسرة على الكافرين اقول يرده قول قتادة الاتى ويرده ان الاختصاص لا يصح الا بدليل وهو مفقود ههنا بل السؤال والجواب ينافيانه قال وتارة بانه من ضرب المثل اقول ويدفعه جوابه صلى الله عليه وسلم قال ويشكل عليهم خبر مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا الهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع فى القبر مقدمة للسوال جمعا بينه وبين الايتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماعهم فان الله تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع للموتى انتهى وهو كما ترى فيه نوع نقص لا يحصل به جمع مع ان ما ورد من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال الى فوالله اعلم متفق عليه وزاد البخارى قال قتادة احياهم الله حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا اى تحقيرا ونقمة اى انتقاما وحسرة وندما اى تحسرا وتندما وكان الازدى اخذ الاختصاص من هذا القول وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين فى شرح الصدور فى احوال القبور ودر شرح فقه اكبر مى نويسد واعادة الروح اى ردها وتعلقها الى العبد اى جسده بجميع اجزائه او بعضها مجتمعة او متفرقة حق

دنی المسئلہ خلاف المعتزلہ وبعض الرفضۃ وقد ورد الاحادیث المتظاهرة
فی المبنی المتواترة فی المعنی فی تحقیق حال البرزخ والعقبی وقد استوفیها
شیخ مشایخنا الجلال السیوطی فی کتابہ المسمی بشرح الصدور فی
احوال القبور وفی کتابہ الاخر المسمی ببدور السافرة فی احوال الاخرة
فعلیک بهما ان کنت ترید الاطلاع وارتفاع النزاع من الطباع ومن جملة
الادلة قولہ تعالی یعرضون علیها غدوا وعشیا ای قبل القیمة وذلک
فی القبر بدلیل قولہ تعالی یوم یقوم الساعة الایة وکذا قولہ ولنذیقنهم
من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر وقولہ من اعرض عن ذکری
فان لہ معیشة ضنکا الایة فکانها ماخوذ من قول الامام وورد فی قول الامام
وضغطة القبر حق وعذابہ ای ایلامہ متحقق کائن للکفار کلهم اجمعین ولبعض
المسلمین من نوع ای عصاة المسلمین کما فی نسخة وکذا التنعیم لبعض
المؤمنین حق وقد ورد ان القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من
حفر النیران رواہ الترمذی والطبرانی وفی الحدیث ان القبر اول
منازل الاخرة فان نجی منہ فما بعدہ ایسر منہ وان لم ینج منہ فما
بعدہ اشد منہ رواہ الترمذی والنسائی والحاکم بسند صحیح عن
عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ واعلم ان اهل الحق اتفقوا علی ان اللہ
تعالی یخلق فی المیت نوع حیوة فی القبر قدر ما یتألم او یتلذذ لکن اختلفوا
فی انہ هل یعاد الروح الیہ فالمنقول عن ابی حنیفة التوقف الا ان
کلامہ هنا یدل علی اعادة الروح اذ جواب الملکین فعل اختیاری

ولا يتصور بدون الروح وقيل قد يتصور الا ترى ان التألم لم يخرج
روحه ثم يكون روحه متصلا بجسده حتى يتألم في المنام وينتبه
باز مينويسد ثم من الادلة على انعام اهل الطاعة وايلام اهل
المعصية قوله سبحانه ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الاية وقوله تعالى مما
خطيئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فان الاصل في وضع الفاء التعقيب
واختلف انه بالروح او بالبدن او بهما وهو الاصح منهما الا انا نؤمن
بصحته ولا نشتغل بالكيفية در شرح قول امام ومنها ان المقتول ميت
باجله ووقته المقدر موته مى نويسد اهل السنة والجماعة على
انها مخلوقة وممن نقل الاجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي
وابن قتيبة وغيرهما واختلف الناس هل يموت الروح ام لا
فقالت طايفه يموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال اخرون
لا يموت فانها خلقت للبقاء وانما تموت الابدان وقد دل على ذلك
الاحاديث الواردة في نعيم الارواح وعذابها بعد المفارقة الى ان
يرجعها الله تعالى في اجسادهم ثم اعلم ان الروح لها بالبدن خمسة
انواع من التعلق متغايرة الاحكام الاول تعلقها في بطن الام
جنينا الثاني تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه
ومفارقة من وجه والرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقته
وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا كليا بحيث لا يبقى لها التفات

البتة فان ورد ردها اليه وقت سلام المسلم عليه وورد انه يسمع خفق نعالهم حين يولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حيوة البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم يبعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا شيئا من الفساد وليس السوال في البرزخ للروح وحدها كما قال ابن حزم وغيره وافسد منه قول من قال انه للبدن بلا روح والاحاديث الصحيحة ترد القولين والحاصل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تبع لها واحكام البرزخ على الارواح والابدان تبع لها واحكام الحشر والنشر على الارواح والاجساد جميعا و شيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة در باب زيارت القبور مي نويسد عن عايشة رضي الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله گفت بودم من كه مي در آمدم خانه خود را كه در وي مدفون بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم وابو بكر نيز مدفون بود در وي واني واضع ثوبي وحالانكه من نهنده وافكنده بودم جامه خود را يعني او را از بدن و اقول انما هو زوجي وابي و ميگفتم بدل خود يا اگر بر سند از ان كسي نيست مدفون مگر شوهر من كه انحضرت صلى الله عليه وسلم است و پدر من كه ابي بكر است رضي الله عنه فلما دفن عمر پس هرگاه كه دفن كرده شد عمر رضي الله عنه معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علي ثيابي + پس بخدا نه در آمدم آن خانه را مگر انكه بسته شده است بر من جامهاي من حياء من عمر از جهت شرم داشتن از عمر كه بيگانه بود رواه احمد درين حديث دليلي واضح است بر حيات ميت و علم وي وانكه واجب است احترام ميت نزد زيارت وي خصوص

صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود
زیرا که صالحان را مدد بلیغ ست زیارت کنندگان خود را بر اندازه ادب ایشان
کذا فی شرح الشیخ انتهی و در باب اسماء البعث ترجمه حدیث قلیب بدر می نویسد بدانکه
این حدیث صحیح متفق علیه صریح است در ثبوت سماع مر اموات را و حصول علم مر ایشان
را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود کوفتن
نعل مردم را وقتیکه بر میگردد از دفن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اهل بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام بر شما
ای اهل دار مسلمانان آمد شما را انچه وعده کرده شده بودید و ما نیز ان شاء الله تعالی
می پیوندیم بشما زیرا که خطاب باکسی که نشنود و نه فهمد معقول نیست و نزدیک است
که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عائشه
رضی الله عنها قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بگه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم
دران وقت زیارت نمیکردم ترا چنانچه در باب زیارت القبور گذشت و نقل کرده است
شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشایخ حنفیه بر آنند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند
در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام نکنم پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانث
نمیگردد زیرا که یمین منعقد میگردد بر کسی که وی حیثیت و قابلیت فهم دارد و میت اینچنین نیست
و جواب داده اند اینجماعه از حدیث مسلم که ناطق است بسماع میت قرع نعال مر مردم
را بانکه این مخصوص بوقت نهادن میت در قبر است از برای مقدمه سوال و این تخصیص
خلاف ظاهر است و دلیل نیست بران و ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصل است
میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث که درین باب نص است و در خلاف

بسبب ایشان گاهی با آنکه مخصوص است بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و معجزه است
و زیاده حسرت است بر کافران و پوشیده نماند که حمل بر این مجرد احتمال و تاویل است
حمل نتوان کرد بروی تا قایم نشود دلیل بر استحاله سماع و نیز ورود کار معجزه محل قابلیت
ایشان و سببیت حواس مر ادراک را عادیست و مجرد خلق باریتعالی است چنانکه در کتب
مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست
و این از جواب اول بعیدتر است و مبنای ایمان بر عرف عادت است نه بر حقیقت فافهم
و قوی ترین وجوه تاویل ایشان انست که این روایت مردود است از عایشه رضی الله
عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید این را رسول الله صلی الله علیه
وسلم و حالانکه میگوید خدای تعالی انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی
القبور و نمی توانی ای محمد سخن شنوانند کسانی را که در قبر اند کذا قال الشیخ ابن
الهمام و در مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است
که مراد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آنست که میگوید شما الان میدانید که انچه من میگفتم حق
است و گفته که وهم شده عمر را که بجای علم سمع گفت و بالجمله عایشه رضی الله عنها انکار کرد
سماع موتی را و استدلال کرد باین روایت قرانی که مذکور شد و لکن علما جواب داده اند
از قول عایشه رضی الله عنها و استدلال او بقران و قبول نکرده اند این قول را از عایشه
رضی الله عنها و در مواهب لدنیه نقل کرده از اسمعیلی که گفت بود نزد عایشه از فهم و ذکا و کثرت
روایت و غوص در غوامض علوم انچه زیاده بران متصور نباشد لکن سبیل نیست بسوی رد
روایت ثقه مگر بنص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحاله آن و مراد بایه
قرانی انست که تو نمی شنوانی الا آنکه خدای تعالی بشنواند و مراد بموتی و من فی القبور

موتی را در برزخ باحوال آخرت وبحقیقت دین اسلام چنانکه عایشه گفت ومتفق علیه است در اوراد
بحدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا واهل دنیا وچیست دلیل بر زوال این علم ونسیان
آن باوجود بقای روح وآمده است که کافران تنا خواهند که عود بدنیا وآمده است که چون
بیت از سوال منکر ونکیر جواب نیکو دهد در راحت یا بد آرزو میکند ومیگوید ای کاش کسی با شد
که خبر کند باهل من که در راحتم وخوشم وبالجمله کتاب وسنت مملو ومشحون اند باخبار وآثار که
دلالت میکند بر وجود علم موتی را بدنیا واهل آن پس منکر نشود آن را مگر جاهل باخبار ومنکر
دین وگفتم من وبخدا التوفیق انتہی ودر شرح عربی میگوید اعلم ان هذا الحدیث المتفق
علی صحته صریح فی ثبوت السماع للموتی وحصول العلم لهم بما یخاطبون
وکذلك حدیث مسلم ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا وما
جاء فی زیارته صلی الله علیه وسلم اهل البقیع والسلام علیهم و
الخطاب معهم بقوله السلام علیکم دار قوم مومنین وانا لکم ما توعدون
غدا موجلون وانا ان شاء الله بکم لاحقون فان الخطاب مع من
لا یسمع ولا یفهم مما لا یعقل وکاد یعد من العبث ولیس هذا مخصوصا
به علیه الصلوة والسلام بل هی سنة مستمرة لمن یزور القبور وجاء
فی حدیث الترمذی انه لما زارت عایشة قبر اخیه عبد الرحمن
بن ابی بکر خاطبته وقالت والله لو حضرتك ما دفنت الا حیث مت
ولو شهدتك ما زرتك وقد ذکروا فی توجیه قوله صلی الله
علیه وسلم تحیة المیت انه لیس المراد المنع من تحیته بالسلام
علیك بل المراد انه لما لم یتوقع منه رد السلام استوی

فی حقه التقديم والتاخير فيفهم منه ان السماع حاصل له لا الرد
ونقل عن الشيخ ابن الهمام في شرح الهدايه ان اكثر المشائخ الحنفية
على ان الميت لا تسمع وقد صرحوا في كتاب الايمان لو حلف لا يكلمه فكلمه
ميتا لا يحنث لانها ينعقد على ما يحنث بفهم والميت ليس كذلك واجابوا
عن حديث مسلم الناطق بسماع الميت قرع نعالهم بانه مخصوص باول
الوضع فی القبر مقدمه للسوال وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان
هذه الحالة حاصلة له فی القبر ثم اجابوا عن هذا الحديث المذكور
في الباب تارة بان تلك مخصوصة له صلى الله عليه واله وسلم
معجزة وزيادة حسرة على الكافرين ولا يخفى ان الحمل على ذلك مجرد
احتمال وتاويل لا يذهب اليه حتى يقوم دليل على استحالة السماع والله
تعالى قادر على ذلك وسببية الحواس للاحساس والادراك عادية
كما تقرر فی المذهب واخرى بان ذلك من ضرب المثل وليس المراد
حقيقة الكلام هذا ابعد من الاول ومبنى الايمان على العرف لا الحقيقة
واقوى وجوه تاويلهم ان هذا مردود عن عائشة حيث قال كيف
يقول ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم والله تعالى يقول وما
انت بمسمع من فی القبور كذا قال الشيخ ابن الهمام وفی المواهب اللدنية
تاولت عائشة وقالت انما اراد النبی صلى الله عليه وسلم انهم الان
يعلمون ان الذی اقول لهم حق ثم قرأت انك لا تسمع الموتى وما انت
بمسمع من فی القبور ويعلم من صحيح البخاری انها ما قالت انما قال انهم

رسول الله صلی الله علیه وسلم انهم الان یعلمون ان ما کنت اقول لهم
حق وشرحه القسطلانی بقوله ای وهو ابن عمر یسمعون بدل یعلمون وبا لجملة
عایشة منکرة سماع الموتی ولروایته من روی ذلک مستندة
بینین فانهما تفید ان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی
لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتی ولکن العلماء اجابوا عن
قول عایشه واستدلالها بالقران ولم یتلقوا هذا القول منها بالقبول
ونقل فی المواهب عن الاسمعیلی انه قال کان عند عایشة من الفهم
والذکاء وکثرة الروایة والغوص علی غوامض العلم بما لا مزید علیه لکن
لا سبیل الی رد روایة ثقة الا بنص مثله یدل علی نسخه او تخصیصه او
استحالة وکیف والجمع بین الذی انکرته واثبته غیرها ممکن لان قوله تعالی
انک لا تسمع الموتی لا ینافی قوله علیه الصلوة والسلام انهم یسمعون لان
الاسماع هو ابلاغ الصوت من المسمع فی اذن السامع فان الله تعالی
هو الذی ابلغهم بان اسمعهم صوت النبی صلی الله علیه وسلم بذلک
انتهی وقد اجیب ایضا بان المراد بالموتی ومن فی القبور هو الکفار مجازا من
غیر نظر الی حقیقة الکلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم للحق بدلیل
ان الایتین نزلتا فی دعاء الکفار الی الایمان وعدم اجابتهم لذلک فافهم
وقد یقال المراد بالموتی موتی القلوب وبالقبور اجسادهم التی فیها
تلک القلوب المیتة هذا وقد ذکر فی المواهب ان من الغریب فی المغازی
لابن اسحق روایة یونس بن بکر باسناد جید عن عایشة حدیثا

مثل حديث ابي طلحة وفيه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام
احمد باسناد حسن فان كان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت
عندها من رواية هولاء الصحابة لكونها لم تشهد القصة وذكر
في شرح البخاري مثل ذالك انتهى وجاءت عن عائشة انها قالت
كنت اضع ثيابي في بيتي بعد وضع رسول الله صلى الله عليه وسلم
وابي بكر فيه لانه ما كان بها الا زوجي وابي فلما دفن عمر كنت استر نفسي
حياء منه وهل هذا الا اثبات العلم والادراك للميت وتمسك الذي
للسماع بما ذكر من رواية البخاري من قوله قال قتادة احياهم الله
حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وندامة وحاصل
يرجع الى ما ثبت للموتى في القبور من الحيوة وذلك اما باحياءهم
واعادة الروح الى الجسد كله او بعضه بحيث يحصل به السماع والفهم
كما يحصل اللذة والالم ولا يذهب عليك انه ليس في هذا القول
تخصيصه بالنبي صلى الله عليه واله وسلم معجزة له ولا الاختصاص
بهولاء فان الله تعالى قادر على ان يخلق تلك الحالة في الاموات كلهم
عند ندائهم من اي شخص كان وفي اي زمان يكون قد مر دبالله الموتى
ثم اعلم انه قد ثبت من هذا سماع الموتى كلام الاحياء ولئن نزلنا
عن هذا فلا يلزم من نفي السماع نفي العلم لان السماع يكون بالحاسة
الذي في البدن وقد خربت واما العلم فيكون بالروح فهو باق
فينبغي علمه الذي لا يكون بالقوى الجسمانية فلا يكون فهما بالصوت

والمبصرات لا على وجه الابصار والسمع بخروج الشعاع وقرع الصوت
كما اول بعض المتكلمين سمع الله تعالى وبصره بالعلم بالمسموعات والمبصرات
وقد وردت الاخبار والآثار بعلم الموتى باحوال الزائرين ومعرفتهم
اياهم حتى ورد ان الزيارة يوم الجمعة احب لانه يكون في هذا اليوم
علم الميت اتم واكمل واحوال الزائرين لهم اكشف واظهر وايضا لا شك
في حصول العلم للموتى باحوال الآخرة وحقيقة دين الاسلام
فليمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا واهلها ايضا ثابتا وما الدليل على
زواله مع بقاء الروح وقد جاء في الحديث ان الشهداء لما راوا ما اعد
الله لهم من النعمة والراحة قالوا ليت من يخبر اخواننا فقال تعالى
انا اخبرهم بذلك فانزل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل
الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون الآية وقد جاء ان القراء
الذين قتلوا اخبروا اخواننا بان لقينا ربنا فرضي عنا وارضانا و
كان هذا اقرءانا يقرء ثم نسخ تلاوته وجاء في الحديث ان الميت اذا
فرغ من جواب الملكين بالخير فنور في القبر ويقال له نم كنومة
العروس فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم فعلم ان الموتى ثبت لهم العلم
بالاهل والاخوان والاحباب وقد ثبت بالقرآن تمنى الكفار العود الى
الدنيا والتحسر على اضلال خلانهم اياهم كما قال يا ليتني لم اتخذ فلانا
خليلا واذا كان لهم علم باصحابهم واقرانهم يوم القيمة ففي البرزخ
اولى واقرب وبالجملة الكتاب والسنة مملوان باخبار تدل على

وجود العلم للموتی بالدنیا و اهلها فلا مجال لانکاره الا لجاهل بالاخبار او منکر بالدین درخانیه مذکور است و ان قرء القران عند القبور ان نوی ان یونسه فانه یقرء و ان لم یقصد بها ذالک فان الله تعالی یسمع القران حیث کانت در فتاوی عالمگیری می نویسد و ان قرء القران عند القبور ان نوی بذلک ان یونسه صوت القران فانه یقرء و ان لم یقصد ذلک فالله تعالی یسمع قراة القران حیث کان کذا فی فتاوی قاضیخان و در قاضی خان مینویسد و یکره قطع الحشیش الرطب من غیر الحاجت حاصل اینکه عامه اہل سنت و جمهور حنفیه یعنی سینه متفق اند بر علم و ادراک و سماع اموات و نیست مخالف دران مگر فرقه اہل ہوا و محل افسوس این است که مجیب اگر از اطلاع بر کتب مذکوره قاصر بود بر فتوی حد فاسد خود ہم که ما به الاعتماد و الاعتبار مجیب بود نظر نه نمود حالانکه مجیب در آخر حیات کاتب آن مرحوم بود و این فتاوی در وه نوشته دست خاص مجیب نزد بعض خواص موجود و تا چندی بعد وفات شان نیز بر طریقه شان ملتزم بود و آن اینست **سوال** چه میفرمایند علمای دین اندرین که انسان را بعد موت ادراک و شعور میماند چنانچه زایران قبر خود را شناسد و سلام شان میشنوند یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند و برین معنی شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و نعیم القبر متواتر ثابت است و تفصیل این ذکر طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی احوال القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و انهای غرایب القبر در کتب کلام از مباحث عمده است حتی لبعض از اہل کلام مسئله ... [illegible]

تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث صحیحه مشهوره
در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و هم کلامی با ایشان که انتم سلفنا و نحن بالاثر
و انا ان شاء الله تعالی بکم لاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود
است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با کفار مکه که در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند
هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند که یا رسول الله ما تکلم
من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا
یجیبون و در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات
بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله بلکه از احیا
پس ماندگان هم خوشوقت و استبشار ثابت است و یستبشرون بالذین لم
یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار شعور و ادراک
اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست و با قواعد فلسفی پس بقاء روح بعد از
مفارقت بدن و بقاء شعور و ادراک او و لذت روحانی و آلام روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا
جالینوس و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دایما در تحلیل است
و روح در شعور و ادراک دایما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور او چه
قسم تاثیر تواند کرد **سوال** اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم میشود
جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد از موت در بعضی امور زیاده میشود و در بعضی کم
در آنچه تعلق با امور غیبیه دارد ادراک آنها زیاده است و در آنچه متعلق با امور دنیویه است
ادراک ایشان کم و سبب آنست که التفات و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و از امور
دنیویه التفات و توجه کم بدین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل ادراک و شعور یکسان است

بلکه اگر تامل کرده شود در رویا نیز بسبب توجه والتفات زیاده قوی و کلی در شعور و ادراک واقع
میشود چنانچه دقایق علمیه را و کلامی در رویا بسیار کم فهمند و لذاید طعام و محاسن
و کیفیت نغمات و اوتار را افزاده با خوب ادراک میکنند و علماء فضلا در ادراک اکثر آنها
بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه والتفات و کثرت آنست **سوال** کسی صاحب
باطن و صاحب کشف بر قبورات رود مراقب شده چیزی از باطن اخذ می تواند نمود
یا نه **جواب** میتواند نمود انتهی شاه عبد العزیز صاحب تحفه اثنا عشریه میفرمایند حاصل
آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از و جدا میشوند نه قوای نفسانی و حیوانی
و اگر وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقاءً منحصر و منوط باشد بوجود قوای نباتی صریح
لازم آید که ملایکه را شعور و ادراک حسی و حرکتی و تعقل و غضب و دفع منافر باشد پس حال
ارواح در عالم قبر مثل حال ملایکه است که بتوسط شکلی و بدنی کار میکنند و صدور
افعال حیوانی و نفسانی میگردد پس آنکه النفس باقی همراه داشته باشند فرق همین
که ملایکه موافق اعمال تنعیم و تعذیب میت دارند اینها را بحسب اعمال مکسوبه تنعیم و تعذیب
خواهد بود اینهمه که ذکر کرده شد از کلام اعلام حنفیه است حالا نقل کنیم روایات چند از
شرح الصدور و قبل از ذکر آن تمهیدی واجب الذکر است و آن اینکه فرقه محدثه
کیدی عجب آفریده اند براه زدن عوام بیچاره و آن اینکه میگویند که مثلا جلال الدین سیوطی شافعی
است و شما حنفی استدلال بقول شافعی چرا میکنید و این کید بوجوه مرتفع اول
اینکه اختلاف شافعیه و حنفیه در فروع قیاسیه است البته در هر مسئله فرعی عملی که اجتهاد
هر دو امام بزرگوار مختلف باشد مقلد یکی را استناد بدیگری علی التفصیل
و از مسایل فرعیه در آنکه اختلاف نباشد و در مسایل فرعیه عملا استنادی به یکدیگر کردن

چهارمیست تمام حنفیه بشافعیه وشافعیه بحنفیه استدلال میکند کتب چاپین ازان مملو واصل اخبار چاپیکه مثبت راجع بحنفیه وشافعیه نیست وفیما بین حنفیه وشافعیه معاذ الله افتراق ملت نیست ونه یکی منکر عدالت وجلالت دیگری است دوم اینکه رجوع کردیم بکتب حنفیه دیدیم که این مسئله را حواله کرده بر شرح الصدور وتمدیح وتصحیح آن کردند چنانچه از آنچه ذکر کردیم واضح است سیوم اینکه مجیب هم درجواب سوال نوزدهم بر نقل ملا علی قاری از سیوطی ودرجواب سوال بست سیوم بمقدمه عرض اعمال بر اقارب بشرح الصدور استناد نموده حالا اتباع مجیب را بچگونه محل کلام نیست وکتاب شرح الصدور که صرف موضوعش برای همین نوع مسایل است از اول تا آخر در مخترعات این فرقه است قلیلی از آن درا ینجا ذکر میکنیم باب زیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم ورؤیتهم لهم اخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن عایشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس علیه الا استانس به ورد علیه حتی یقوم واخرج ایضا والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة قال اذا مر الرجل بقبر کان یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام واخرج ابن عبد البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما من احد یمر بقبر اخیه المومن کان یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه السلام صححه عبد الحق واخرج العقیلی قال قال ابو رزین یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام علیکم یا اهل القبور من المسلمین

الی اخر ما قال قال ابو رزین یا رسول الله انیسمعون قال یسمعون ولا یستطیعون ان یجیبوا قال قوله لا یستطیعون ان یجیبوا اجوابا یسمعه الحی والا فهم یردون بحیث لا یسمع واخرج احمد والحاکم عن عائشة قالت کنت ادخل البیت فاضع ثوبی واقول انما هو ابی و زوجی فلما دفن عمر معهم ما دخلت الا وانا مشدودة علی ثیابی حیاء من عمر واخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن عمر والحاکم وصححه والبیهقی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه وقف علی مصعب بن عمیر حین رجع من احد فوقف علیه وعلی اصحابه فقال اشهد انکم احیاء عند الله فزوروهم وسلموا علیهم فوالذی نفسی بیده لا یسلم علیهم احد الا ردوا علیه الی یوم القیامة واخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع قال بلغنی ان الموتی یعلمون بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما بعده واخرج ایضا عن الضحاک قال من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قیل له وکیف ذالک قال لمکان یوم الجمعة منه قال السبکی عود الروح الی الجسد فی القبر ثابت فی الصحیح لسایر الموتی فضلا عن الشهداء وانما النظر فی استمرارها فی البدن وفی ان البدن یصیر حیا بها کحیاته فی الدنیا او حیا بدونها وهی حیث شاء الله فان ملازمة الحیوة للروح امر عادی لا عقلی فهذا ای ان البدن یصیر بها حیا کحیاته فی الدنیا مما

مجوزة العقل فان صح به سمع اتبع وقد ذكره جماعة من العلماء ويشهد
له صلوته موسى في قبره فان الصلوة تستدعي جسدا حيا وكذلك
الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفات الاجسام
ولا يلزم من كونها حيوة حقيقة ان يكون الابدان معها كما كانت
في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من صفات
الاجسام التي نشاهدها بل يكون لها حكم اخر واما الادراكات
كالعلم والسماع فلا شك ان ذلك ثابت لهم ولساير الموتى وقال
غيره اختلف في حيوة الشهيد هل هي للروح فقط او للجسد معها
بمعنى عدم البلى له على قولين وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد
الانبياء بعد ما قبضوا ردت اليهم ارواحهم فهم احياء عند ربهم
كالشهداء وقال ابن القيم في مسألة تزاور الارواح وتلاقيها الارواح
قسمان منعمة ومعذبة فاما المعذبة فهي تشغل عن التزاور و
التلاقي واما المنعمة المرسلة غير المحبوسة فتتلاقى وتتزاور وتتذاكر
ما كان منها في الدنيا وما يكون من اهل الدنيا فيكون كل روح
مع رفيقه الذي هو على مثل عملها وروح نبينا صلى الله عليه
وآله وسلم في الرفيق الاعلى قال الله تعالى ومن يطع الله والرسول
فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين
والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية
ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من احب

في هذه الدور الثلث انتهى وقال سيد له في كتاب البرهان في علوم
القران فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل احياء كيف يكونون امواتا احياء قلنا يجوز ان يحييهم الله في قبورهم
واد واحهم يكون في جزء من ابدانهم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذات
لاجل ذلك الجزء كما يحس جميع بدن الحي ببرودة او حرارة يكون في جزء
من اجزاء بدنه وقيل المراد ان الاجساد لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
اوصالهم فهم كالاحياء في قبورهم وقال ابو حيان الاندلسي في تفسير
هذه الاية اختلف الناس في هذه الحيوة فقال قوم معناها ابقاء ارواحهم
دون اجسادهم لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون ان الشهيد
حي الجسد والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم
على صفة الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها
جامدة وهي تمر مر السحاب كما ترى النائم على هيئته وهو يرى في
منامه ما يتنعم به او يتالم قلت ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن
لا تشعرون فنبه بقوله ذلك خطابا للمؤمنين على انهم لا يدركون هذه
الحيوة بالمشاهدة والحس وبهذا تميز الشهيد عن غيره ولو كان المراد
حيوة الروح فقط لم يحصل له تميز عن غيره لمشاركة سائر الاموات
له في ذلك ولعلم المؤمنين باسرهم حيوة كل الارواح فلم يكن لقوله
ولكن لا تشعرون معنى وقد كشف الله لبعض اولياءه وبمشاهدة ذلك
ونقل السهيلي في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حفر في مكان

ثم انفتحت طاقة فاذا شخص على سرير وبين يديه مصحف يقرء فيه
وامامه روضة خضراء وذلك بماجد وعلم انه من الشهداء لانه
رأى في صفحة وجهه جرحا واورد ذالك ابو حيان وشبيه هذا
ما حكاه اليافعي في روض الرياحين عن بعض الصالحين حضرت قبر رجل
من العباد والحدته فبينا انا اسوي اللحد سقطت لبنة من لحد قبر
يليه فنظرت فاذا الشيخ جالس في القبر عليه ثياب بيض تقعقع وفي
حجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرء فيه فرفع راسه
الي وقال لي اقامت الساعة رحمك الله قلت لا فقال رد اللبنة الى
موضعها عافاك الله فرددتها ودرينجا حكايات كثيرة نقل نموده مطابق مضمون
حكايات سابقه بطرق متعدده وبعد ازان نوشته قال اليافعي في كفاية المعتقد
اخبرنا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتي قبر والده في بعض
الاوقات ويتحدث معه وبس ازان روايات كثيره از كتب احاديث ومحدثين
نقل نموده كه برخي ازان بطريق التقاط نقل مي ايد واخرج ابن ابي الدنيا في
كتاب القبور بسند فيه مبهم عن عمر بن الخطاب انه مر بالبقيع فقال
السلام عليكم يا اهل القبور اخبار ما عندنا ان نساءكم قد تزوجن
ودياركم قد سكنت واموالكم قد فرقت فاجابه هاتف يا عمر بن الخطاب
اخبار ما عندنا ان ما قدمناه فقد وجدناه وما انفقناه فقد
ربحناه وما خلفنا فقد خسرناه واخرج الحاكم في تاريخ نيشابور و
البيهقي وابن عساكر في تاريخ دمشق بسند فيه من يجهل عن

سعيد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي بن ابي طالب فنادى
يا اهل القبور السلام عليكم ورحمة الله تخبرونا باخباركم
ام تريدون ان نخبركم قال فسمعنا صوتا وعليكم السلام ورحمة
الله وبركاته يا امير المؤمنين اخبرنا عما كان بعدنا فقال علي اما
ازواجكم فقد تزوجن الى اخر ما قال فاجابه ميت قد تخرقت الاكفان
الخ قال البيهقي اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت ابا يعلى حمزة
بن محمد العلوي قال سمعت هاشم بن محمد العمري يقول اخذني
ابي بالمدينة الى زيارة قبور الشهداء في يوم جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فكنت امشي خلفه فلما انتهى الى المقابر رفع صوته فقال
سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار قال فاجيب وعليك السلام
يا ابا عبد الله فالتفت ابي الي فقال انت المجيب يا بني فقلت لا فاخذ
بيدي فجعلني عن يمينه ثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كلما سلم عليهم
يرد عليه السلام حتى فعل ذلك ثلث مرة فخر ابي ساجدا شكرا
لله عز وجل واخرج اللالكائي في السنة عن يحي بن معين قال
قال حفار اعجب ما رايت من هذه المقابر اني سمعت انينا كانين المريض
وسمعت من قبر المؤذن يؤذن وهو يجيبه من القبر واخرج ابن عساكر
في تاريخه بسنده من طريق الاعمش عن المنهال بن عمر قال والله
رايت راس الحسين رضي الله عنه حين حمل وانا بدمشق وبين
يدي الراس رجل يقرا سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسبت

ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اٰياتنا عجبا قال فانطق الله الراس
بلسان ذرب فقال اعجب من اصحاب الكهف قتلى وحملى قال البيهقی
وقد روی فی التكلم بعد الموت عن جماعة باسانيد صحيحة و بعد نقل بسیاری
از روايات در باب كلام احيا باموات وجواب اموات باحيا نوشته فهذه
اثار مستندة خرجها ائمة الحديث باسانيدهم فی كتبهم واوردتها
تقوية لما حكاه اليافعی وتصديقا له بازا یافعی نقل نموده مذهب اهل السنة
ان ارواح الموتى ترد بعض الاوقات من عليين او سجين الى اجسادهم
فی قبورهم عند ارادة الله تعالى وخصوصا ليلة الجمعة ويجلسون
ويتحدثون وينعم اهل النعيم ويعذب اهل العذاب قال ويختص
الارواح دون الاجساد بالنعيم والعذاب ما دامت فی عليين او
سجين وفی القبر تشترك الروح والجسد وقال ابن القيم الاحاديث والاثار
يدل على ان الزائر متى جاء علم به المزور وسمع سلامه وانس به ورد
عليه وهذا عام فی الشهداء وغيرهم وانه لا توقيت فی ذلك وهو
اصح من اثر الضحاك الدال على التوقيت قال وقد شرع رسول الله صلى
الله عليه وسلم لامته ان يسلموا على القبور بسلام من يخاطبونه
ممن يسمع ويعقل ودر باب مقر ارواح بعد ذكر احاديث واثار بسيار كه یكی از ان اين است
اخرج احمد والحاكم وصححه والبيهقی وابن ابی داود فی البعث وابن ابی
الدنيا فی القبور من طرق عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين فی جبل من الجنة

يكفلهم ابراهيم وسارة حتى يردهم الى اباءهم يوم القيمة ولقد مرشاهده
فى الصحيح فى حديث سمرة فى باب عذاب القبر ازاين قيم نقل بنوده لا
منافاة بين كون الروح فى عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن
اتصالا بحيث تدرك وتسمع وتصلى وتقرء وانما استغرب هذا الكون
الشاهد الدنيوى ليس فيه ما شانه هذا وامور البرزخ والاخرة
على نمط غير المالوف فى الدنيا وهذا كله كلام ابن القيم وقال فى موضع
اخر للروح من سرعة الحركة والانتقال الذى كلمح البصر ما يقتضى عروجها
من القبر الى السماء فى ادنى لحظة وشاهد ذلك روح النائم فقد ثبت
ان روح النائم يصعد حتى تخرق السبع الطباق وتسجد لله بين يدى
العرش ثم ترد الى جسده فى ايسر زمان قال حافظ ابن حجر فى فتاويه
ارواح المومنين فى عليين وارواح الكفار فى سجين ولكل روح بجسدها
اتصال معنوى لا يشبه الاتصال فى الحيوة الدنيا بل اشبه شئ به
حال النائم وان كان هو اشد من حال النائم اتصالا قال وبهذا يجمع بين
ما ورد ان مقرها فى عليين او سجين وبين ما نقله بن عبد البر عن
الجمهور انها عند افنية قبورها قال ومع ذلك فهى ماذون لها فى التصرف
وتاوى الى محلها من عليين او سجين قلت ويويد ماذكره من الاذن
فى التصرف مع كون المقر فى عليين ما اخرجه ابن عساكر من طريق بن
اسحق قال حدثنى الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى
الله عليه واله وسلم قال بعد قتل جعفر لقد مر بى الليلة جعفر يقتفى

تفرامن الملائكة له جناحان متخضبة قوادمهما بالدم يريد ون بيشة
بلدا باليمن واخرج بن عدى من حديث على بن ابيطالب ان رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم قال عرفت جعفرا فى رفقة من الملائكة
يبشرون اهل بيشة بالمطر واخرج الحاكم عن ابن عباس قال بينا النبى
صلى الله عليه وسلم جالسا واسما بنت عميس قريبا منه اذرد السلام
وقال يا اسما هذا جعفر مع جبريل وميكائيل مروا فسلموا علينا واخبرنى
انه لقى المشركين يوم كذا وكذا قال فاصبت فى جسدى من مقاديمى
ثلثه وسبعين من طعنة وضربة ثم اخذت اللواء بيدى اليمنى فقطعت
ثم اخذت بيدى اليسرى فعوضنى الله من يدى جناحين اطير بهما
مع جبرئيل وميكائيل انزل من الجنة حيث نشئت واكل من ثمارها
ما شئت قالت اسما هنيأ لجعفر ما رزقه الله من الخير لكن اخاف ان
لا يصدق الناس فاصعد المنبر فاخبر به الناس فصعد المنبر فحمد الله
واثنى عليه ثم قال ان جعفر بن ابيطالب مر مع جبرئيل وميكائيل وله
جناحان عوضه الله من يديه فسلم على ثم اخبرهم بما اخبرها وتعقب
ان سيويه وقال الحكيم الترمذى الارواح تجول فى البرزخ فتنظر
احوال الدنيا والملائكة تتحدث فى السماء عن احوال الادميين و
ارواح تحت العرش وارواح طاهرة فى الجنان والى حيث شاءت على
قدر سعيهم السعى الى الله تعالى ايام الحيوة وذكر البيهقى فى كتاب
عذاب القبر بعد ما ذكر حديث بن مسعود فى ارواح الشهداء وحديث

بن عباس ثم اورد حديث البخاري عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
النبي صلى الله عليه وسلم ان له مرضعا في الجنة ثم قال فحكم رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم على ابنه ابراهيم بانه يرضع في
الجنة وهو مدفون بالبقيع في مقبرة المدينة انتهى ... الدين ...
كلامي نقل ... واخر ... قد ... ان الروح في القبر ...
مقعدها من الجنة والنار ولانا امرنا بالسلام على القبور ولولا ان الارواح
تادرك لما كان فيه فايدة وبهذا من ... ويحكى عن طائفة من
المتكلمين ان الارواح تموت بموت الاجساد ونسب الى المعتزلة وقال به
جماعة من فقهاء الاندلس قديما ومنهم عبد الاعلى بن وهب بن محمد
بن عمر بن لبابة ومن متاخريهم كالسهلي وابي بكر بن العربي ...
نكير العلماء لهذه المقالة حتى قال سحنون ابن سعيد وغيره هذا قول
اهل البدع والنصوص الكثيرة الدالة على بقاء الارواح بعد مفارقتها
للابدان ترد ذلك وتبطله والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم من
المومنين الذين ارواحهم في الجنة من وجهين احدهما ان ارواح
الشهداء تخلق لها اجساد وهي الطير التي يكون في حواصلها لتكمل
بذلك نعيمها ويكون اكمل من نعيم الارواح المجردة عن الاجساد فان
الشهداء تدلوا اجسادهم للقتل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
الاجساد في البرزخ والثاني انهم يرزقون من الجنة وغيرهم لم يثبت
في حقه مثل ذلك وان جاء انهم يعلقون في شجر الجنة فقيل معناه

التعلق وقبل الاكل من الشجرة وبكل حال فلا يلزم مساواتهم للشهداء
فى كمال نعيم فى الاكل والله اعلم وما اخرجه ابن السنى عن ابن مسعود ان
النبى صلى الله عليه واله وسلم كان اذا دخل المقابر قال السلام
عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان البالية والعظام النخرة التى خرجت
من الدنيا وهى بالله مومنة اللهم ادخل عليها روحا منك وسلاما
منافاة مع ضعف سنده ماول بان المراد نفناء الارواح ذهابها من
الاجساد المشاهدة واز ابن القيم نقل كرده وعرض المقعد لا يدل على ان
الروح فى القبر ولا على فنائه بل ان لها اتصالا به يصح ان يعرض عليها معها
فان للروح شان اخر فيكون فى الرفيق الاعلى وهى متصلة بالبدن بحيث
اذا سلم المسلم على صاحبها رد عليه السلام وهى فى مكانها هناك
وهذا جبرئيل عليه السلام راه النبى صلى الله عليه واله وسلم وله ستمائة
جناح منها جناحين سد الافق وكان يدنو من النبى صلى الله عليه وسلم
حين يضع ركبتيه على ركبته ويديه على فخذيه وقلوب المخلصين متسع
من الممكن انه كان يدنو هذا الدنو وهو فى مستقره من السموات وفى
الحديث فى روية جبرئيل فرفعت راسى فاذا جبريل صاف قدميه
بين السماء والارض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم انت رسول
الله تعالى وانا جبرئيل فجعلت لا اصرف بصرى الى ناحية الا رايته
كذلك وعلى هذا يحمل تنزله تعالى الى السماء الدنيا ودنوه عشية عرفة
ونحوه فهو منزه عن الحركة والانتقال وانما ياتى الغلط هنا من قياس الغائب

على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس ما يعهد من الاجسام التي اذا
شغلت مكانا لم يمكن ان يكون في غيره وهذا غلط محض وقد راى
النبي صلى الله عليه وآله وسلم ليلة الاسراء موسى قائما يصلي
في قبره وراه في السماء السادسة فالروح كانت هناك في مثال ولها
اتصال بالبدن بحيث يصلي في قبره ويرد على من يسلم عليه وهو
في الرفيق الاعلى ولا تنافي بين الامرين فان شان الارواح غير شان
الابدان وقد مثل ذلك بعضهم بالشمس في السماء وشعاعها في
الارض وان كان غير تام المطابقة من حيث ان الشعاع انما عرض
للشمس واما الروح فهي نفسها منزلة وكذلك روية النبي صلى الله
عليه وآله وسلم الانبياء ليلة الاسراء في السموات الصحيح انه راى
فيها الارواح في مثال الاجساد مع ورود انهم احياء في قبورهم يصلون
قد قال صلى الله عليه وآله وسلم من صلى علي عند قبري سمعته
ومن صلى علي نائيا ابلغته اخرج البيهقي في الشعب من حديث ابي هريرة
قال ان الله وكل بقبري ملكا اعطاه اسماع الخلائق فلا يصلي علي
احد الى يوم القيمة الا بلغني باسمه واسم ابيه اخرجه البزار والطبراني
من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطع بان روحه في اعلى عليين
مع ارواح الانبياء وهو الرفيق الاعلى فثبت بهذا انه لا منافاة بين
كون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
بحيث تدرك وتسمع وتصلي وتقرء وانما يستغرب هذا لكون الشاهد

الدنیوی لیس فیه ما یشابه هذا امور البرزخ والاخرة علی نمط غیر المالوف
فی الدنیا انتہی کلام ابن القیم است در باب تاذی المیت بما یبلغه عن الاحیاء
می نویسد اخرج الدیلمی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال المیت یوذیه فی قبره ما یوذیه فی بیته قال القرطبی یجوز ان
یکون المیت یبلغه من افعال الاحیاء واقوالهم ما یوذیه بلطیفة یحدثها
الله تعالی لهم من ملک مبلغ او علامت او دلیل او ما شاء الله تعالی
علی ذلک زجر عن سوء القول فی الاموات در فصل قرأت قران می نویسد
قال القرطبی وقد قیل ان ثواب القرءة للقاری وللمیت ثواب الاستماع
ولذلک تلحقه الرحمة قال الله واذا قرء القران فاستمعوا له وانصتوا
لعلکم ترحمون ولا یبعد من کرم الله تعالی ان یلحقه ثواب القرءة والاستماع
معا ویلحقه ثواب ما یهدی الیه من القرءة وان لم یسمع کالصدقة والدعاء
وفی فتاوی قاضیخان من الحنیفة قرء القران عند القبور فان نوی بذلک
ان یونسهم صوت القران فانه یقرأ وان لم یقصد ذلک فالله یسمع القرءة
حیث کانت قال القرطبی استدل بعض علمائنا علی نفع المیت بالقرءة عند
القبر بحدیث العسب الذی شقه النبی صلی الله علیه وسلم باثنین
وغرسه وقال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا و در جائی می نویسد اکثر
المسلمین علی ان الروح جسم وهو الذی دل علیه الکتاب والسنة واجماع
الصحابة لوصفها فی الایات والاحادیث بالتوفی والقبض والامساک
والارسال والتناول والاخراج والخروج والتنعیم والتعذیب والرجوع

والدخول والرضاء والانتقال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب وتسرح وتاوى وتنطق وتعرف وتنكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاجسام ودرجای مینویسد ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة دليلنا قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت والذائق لابدان يبقى بعد المذوق وما تقدم من هذا الكتاب من الايات والاحاديث في بقائها وتصرفها وتنعيمها وتعذيبها الى غير ذلك ودرجای می نویسد اختلف في ان الروح تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده على قولين والصواب انه ان اريد بذوقها الموت مفارقتها للجسد فنعم هي ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد انها تعدم فلا بل هي باقية بعد خلقها بالاجماع في نعيم او عذاب وقد اخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن وضاح احد الائمة المالكية قال سمعت سحنون بن سعيد وذكر له عن رجل يذهب الى ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع وباز مینویسد فان قيل باى شيء تتمايز الارواح بعد مفارقة الاشباح حتى تتعارف و هل تتشكل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجيء وتتحرك وتسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقررة منها قوله تعالى ونفس وما سويها فاخبر انها مسواة كما قال الذى خلقك فسويك فعدلك فسوى بدنه كالقالب لنفسه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس

قال ومن هذا يعلم انما تاخذ من بدنها صورة تتميز بها عن غيرها وانها
تتاثر وتنفعل عن البدن كما يتاثر البدن وينفعل عنها فتكتسب البدن الطيب
والخبيث منها كما يكتسبها هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر
من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد من اشتباه الابدان فان
الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقلما تشتبه قال ويوضح هذا انا
نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس
ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ارواحهم
وانت ترى اخوين شقيقين متشبهين في الخلقة غاية الاشتباه و
بين روحيهما غاية التباين الى اخرها قال واذا كانت للملائكة تميز من غير
ابدان تحملهم وكذلك الجن فالارواح البشرية اولى قسطلانى در مواہب
لدنيہ نوشتہ واما الادراك كالعلم والسماع فلاشك ان ذلك ثابت
له بل ولساير الموتى حكاه الشيخ زين الدين المراغى ودر باب زيارت
قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم نوشتہ ويلازم الادب والخشوع و
التواضع غاض البصر في مقام الهيبة كما كان تفعل بين يديه في حياته
ويستحضر علمه بوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو في حياته
اذلا فرق بين موته وحيوته في مشاهدته لامته ومعرفته باحوالهم
ونياتهم وعزائمهم وخواطرهم وذلك جلى عنده لاخفاء به فان قلت
هذه الصفات مختصة بالله تعالى فالجواب ان من انتقل
الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال الاحياء غالبا وقد وقع

كثير من ذلك كما هو مسطور فى مظنة ذلك وفى ورمواهب من بوسيد
ومنها انه حى فى قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على ازواجه
وقيل ويصلى فيه باذان واقامة وقد حكى ابن زبالة وابن النجار ان
الاذان ترك فى ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
فى المسجد قال سعيد فاستوحشت فدنوت الى القبر فلما حضرت الظهر
سمعت الاذان فى القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
قامة فى القبر بكل صلوة حتى مضت ثلث ليال ورجع الناس وعاد
المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان فى قبر النبى صلى الله
عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبون فان قلت
كيف يحجون ويصلون ويلبون وهم اموات فى الدار الاخرة وليست
دار عمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء احياء
عند ربهم يرزقون فلا يبعد ان يحجوا ويصلوا ونقول ان البرزخ ينسحب
عليه حكم الدنيا فى استكثارهم من الاعمال وزيادة الاجور وانما
المنقطع فى الاخرة انما هو التكليف وقد يحصل الاعمال عن غير تكليف
على سبيل التلذذ بها ولهذا انهم يسبحون ويقرؤن القران ومن
هذا سجود النبى صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقال
قال صاحب التلخيص ان ماله عليه السلام بعد موته قائم على نفقته
وملكه وعده من خصايصه ونقل امام الحرمين عنه ان ملكه
باقى على ما كان فى حيوته فكان ينفق منه ابو بكر على اهاله وخدمه

وكان يرى انه باق على ملك النبي صلى الله عليه واله وسلم كان
الانبياء احياء وهذا يقتضي اثبات الحيوة في احكام الدنيا وذلك
زائد على حيوة الشهيد والذي صرح به النووي زوال ملكه وان
ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يختص به ورثته فانقلت القرآن
ناطق بموته صلى الله عليه واله وسلم قال الله تعالى انك ميت
وانهم ميتون وقال عليه السلام اني مقبوض وقال الصديق
ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك اجاب الشيخ
تقي الدين السبكي بان ذلك الموت غير مستمر وانه صلى الله عليه
واله وسلم احيي بعد الموت ويكون انتقال الملك ونحوه مشروطا
بالموت المستمر والا فالحيوة الثانية حيوة اخروية ولا شك انها اعلى
واكمل من حيوة الشهداء وهي ثابتة بالروح بلا اشكال وقد ثبت
ان اجساد الانبياء لا تبلى اذ عود الروح الى الجسد ثابت في الصحيح
لساير الموتى فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبياء وانما النظر في
استمرارها في البدن وفي ان البدن يصير حيا كحاله في الدنيا
او حيا بدونها وهي حيث شاء الله فان ملازمة الحيوة للروح امر
عادي لا عقلي فهذا مما يجوزه العقل فان صح سمع اتبع وقد ذكر جماعة
من العلماء وشهد له صلوة موسى في قبره فان الصلوة تستدعي
جسدا حيا ولك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء كلها صفات
الاجسام ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان يكون الابدان معها

كما كانت في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
صفات الاجسام التي نشاهدها بل يكون لها حكم اخر فليس في العقل
ما يمنع من اثبات الحيوة الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلم والسماع فلا
شك ان ذلك ثابت لهم بل ولساير الموتى حكاه الشيخ زين الدين
المراغي وقال انه مما يعز وجوده وفي مثله فليتنافس المتنافسون
ودر باب زيارت قبر شريف ميگويد وينبغي للزاير ان يستحضر من الخشوع ما
امكنه ويكون مقصوده في سلامه بين الجهر والاسرار وفي البخاري ان
عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطايف لو كنتما من اهل
البلاد لاوجعتكما ضربا ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم وقد روى عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروى عن عايشة رضي
الله عنها انها كانت تسمع صوت الوتد يوتد والمسمار يضرب في بعض
الدور المطيفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترسل اليهم لا تؤذوا
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قالوا وما عمل علي بن ابي طالب
مصراعي داره الا بالمناصع توقيا لذلك نقله من زبالة فيجب الادب
معه وبعد از ان گفته من انتقل الى عالم البرزخ من المومنين يعلم احوال
الاحياء غالبا ووقع كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك من
الكتب ميگويد وقد روى بن المبارك عن سعيد بن المسيب ليس من يوم
الا يعرض على النبي صلى الله عليه واله وسلم اعمال امته غدوة

وعنسية فيعرفهم بسيماهم واعمالهم فلذلك يتهدل لهيم بازميكويه ويلقى من الصلوة والسلام على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بحضرته الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وقد روى ابو داود من حديث ابي هريرة رضى الله عنه انه صلى الله عليه واله وسلم قال ما من مسلم يسلم على الا رد الله على روحي حتى ارد عليه السلام وعند ابن ابي شيبة من حديث ابي هريرة مرفوعا من صلى على عند قبري سمعته ومن صلى على نائيا بلغته وعن سليمان ابن سحيم في ما ذكره القاضي عياض في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت يا رسول الله هولاء الذين ياتون يسلمون عليك اتفقه سلامهم قال نعم ارد عليهم ولا شك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة مستمرة معلومة ونبينا صلى الله عليه وسلم افضلهم واذا كان كذلك ينبغي ان تكون حياته اكمل واتم من حيوة سايرهم فان قال سقيم الطبع ردى الفهم لوكان حيوته صلى الله عليه وسلم مستمرا ثابتا لما كان لرد روحه معنى كما قال الا رد الله على روحي فيجاب عن ذلك من وجوه احدها ان هذا اعلام ثبوت وصف الحيات دايما لثبوت رد السلام دايما فوصف الحيات لازم لرد السلام اللازم و الازم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه ووصف الحيوة ثابت دايما لان ملزوم ملزومه ثابت دايما وهذا من نفاسات سحر البيان في اثبات المقصود باكمل انواع المبلاغة واجمل فنون

البراعة التي هي قطرة من بحار بلاغة العظمى ومنها ان ذلك عبارة عن اقبال خاص والتفات روحاني يحصل من الحضرة الشريفة النبوية الى عالم الدنيا وقوالب الاجساد الترابية وتنزل الى دايرة البشرية حتى يحصل عند ذلك رد السلام وهذا الاقبال يكون عاما شاملا حتى لو كان للمسلمين في كل لمحة اكثر من الف الف لوسعهم ذلك الاقبال النبوي والالتفات الروحاني ولقد رايت من ذلك ما لا يمكنني ان اعبر عنه ولقد احسن من سئل كيف يرد النبي صلى الله عليه وسلم على من يسلم عليه في مشارق الارض ومغاربها في آن واحد فانشد قول ابي الطيب كالشمس في وسط السماء ونور ها يغشى البلاد مشارقا ومغاربا ولا ريب ان حاله صلى الله عليه وسلم في البرزخ افضل واكمل من حال الملائكة هذا سيدنا عزرائيل عليه السلام يقبض مائة الف روح في وقت واحد ولا يشغله قبض عن قبض وهو مع ذلك مشغول بعبادة الله مقبل على التسبيح والتقديس فنبينا صلى الله عليه وآله وسلم حي يصلي ويعبد ربه ويشاهده ولا يزال في حضرة اقترابه متلذذ بسماع خطابه وقد تقدم الجواب من قوله تعالى انك ميت وانهم ميتون في اواخر خصائص من المقصد الرابع وروى الدارمي عن سعيد ابن عبد العزيز قال لما كان ايام الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله عليه وسلم ولم يبرح سعيد بن المسيب من المسجد كان لا يعرف

وقت الصلوٰة الا سمعه ليسمعها من قبر النبی صلی الله عليه وسلم
وذكره ابن النجار وابن بالہ بلفظ قال سعيد يعنی ابن المسيب فلما حضرت
الظهر سمعت الاذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الاقامة فصليت
الظهر ثم مضى ذلك الاذان والاقامة فی القبر المقدس لكل صلوٰة حتی
مضت ثلاث ليال يعنی ليالی ايام الحرة وقد روی البيهقی وغيره
من حديث انس ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال الا
نبياء احياء فی قبورهم يصلون وفی روايته ان الانبياء لا يتركون
فی قبورهم بعد اربعين ليلة ولكن هم يصلون بين يدی الله حتی ينفخ
فی الصور وله شواهد فی الصحيح منها قوله صلی الله عليه وسلم
مررت بموسى وهو قائم يصلی فی قبره وفی حديث ابی ذر فی قصة
المعراج انه لقی الانبياء فی السموٰت وكلموه وكلمهم وقد ذكرت مزيد بيان
لذلك فی حجة الوداع من مقصد عباداته وفی ذكر الخصائص فی مقصد
معجزاته وفی مقصد الاسراء والمعراج وهذه الصلوات والحج الصادر من
الانبياء ليس علی سبيل التكليف انما هو علی سبيل التلذذ ويحتمل ان
يكون فی البرزخ فيسحب عليهم حكم الدنيا فی استكثارهم من الاعمال
وزيادة الاجور من غير خطاب التكليف وبالله التوفيق واذا ثبت
بشهادة قوله تعالی ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبيل الله امواتا بل
احياء عند ربهم يرزقون حيوة الشهيد ثبت حيوة النبی صلی الله
عليه وسلم بالطريق الاولی والذی عليه جمهور العلماء ان الشهداء

احياء حقيقة وهل ذلك للروح فقط او للجسد معها بمعنى عدم البلاء له فيه قولان وقد صح عن جابران اباه وعمرابن الجموح كانا ممن استشهد باحد ودفنا فى قبر واحد حتى حفر السيل قبرهما فوجد الم يتغيرا وكان احدهما قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت يده عن جرحه ثم ارسلت فرجعت كما كانت وكان بين ذلك وبين احد ست واربعون سنة وروى عنه عليه السلام انه قال فى شهداء احد والذى نفسى بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة الا ردوا عليه رواه البيهقى عن ابى هريرة وقد قال ابن شهاب بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اكثروا من الصلوات على فى الليلة الزهراء واليوم الازهر فانهما يوديان عنكم وان الارض لا تاكل اجساد الانبياء رواه ابوداود وابن ماجه ونقل ابن زباله عن الحسن ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم قال من كلمه روح القدس لم يوذن للارض ان تاكل من لحمه وقد ثبت ان نبينا صلى الله عليه وسلم مات شهيدا باكله يوم خيبر من شاة مسمومة سما قاتلا من ساعته حتى مات عنه بشير بن البراء وصار بقاءه صلى الله عليه وسلم معجزة وكان الم السم يتعاهده الى ان مات وكذا قال فى مرض موته كما مر ما زالت اكلة خيبر تعاودنى حتى كان الان قطعت ابهرى والابهر ان عرقان يخرجان من القلب ينشعب منهما الشرايين كما ذكره فى الصحاح قال العلماء فجمع الله بذالك بين

البنوة والشهادة انتهى وبارميكوه فانقلب لوكان المراد الحقيقة الحسية لادرك كل واحد فالجواب لايلزم من قيام المعنى بمحل ادراكه لكل احد حتى توجد الشرايط وتنتفي الموانع وعدم الادراك لايدل على عدم المدرك وانتفاء الدليل لايدل على انتفاء المدلول والمزكوم لايدرك رائحة المسك مع ان الرائحة قائمة بالمسك بيقين ولما كانت احوال القبر من الامور الاخروية لاجرم لايدركها من الاحياء الامن كشف له الغطاء من الاولياء المقربين لان متاع الاخرة باق ومن في الاكوان والفاني لايتمتع بالباقي للتضاد ودعوة بدمي نوسد قال ابن اسحق حدثني بعض اهل العلم انه عليه السلام قال يا اهل القليب بئس العشيرة كنتم كذبتموني وصدقني الناس فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلم اجسادا لاارواح فيها فقال ما انتم باسمع لما اقول منهم غيرانهم لايستطيعون ان يردوا شيئا وقالت عائشة رضي الله عنها ذلك فقال انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم الان ليعلمون ان الذي اقول لهم الحق ثم قرأت انك لاتسمع الموتى الاية فقولها يدل على انها كانت تنكر ذلك مطلقا القولها انهم الان يعلمون وقال قتادة احياهم الله تعالى توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وفيه رد على من انكر انهم يسمعون كما روي عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب ان في المغازي لابن اسحق رواية يونس ابن بكير باسناد جيد عن عائشة رضي الله عنها

حديثا وفيه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
حسن فان كان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت عندها من
رواية هؤلاء الصحابة لكونها لم تشهد القصة وقال الاسمعيلي كان
عند العائشة من الفهم والذكاء وكثرة الرواية والغوص على غوامض العلم
ما لا مزيد عليه لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة الا بنص مثله
يدل على نسخه او تخصيصه او استحالته فكيف والجمع بين الذي
انكرته واثبته غيرها ممكن لان قوله تعالى انك لا تسمع الموتى لا ينا
في قوله عليه السلام انهم الان يسمعون لان الاسماع هو ابلاغ
الصوت من المسمع في اذن السامع فالله تعالى هو الذي اسمعهم
بان ابلغهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم واما جوابها بانه
انما قال انهم ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا ينافي رواية يسمعون
بل يؤيدها وقال السهيلي محصله ان في نفس الخبر ما يدل على خرق
العادة بذلك لنبيه عليه السلام لقول الصحابة له اتخاطب اقواما
قد جيفوا فاجابهم بما اجابهم قال واذا جاز ان يكونوا في تلك الحالة
عالمين جاز ان يكونوا سامعين وذلك اما باذان رؤسهم اذا
قلنا ان الروح يعاد الى الجسد والى بعضه عند المسئلة وهو قول
اكثر اهل السنة واما باذن القلب او الروح على مذهب من يقول
بتوجه السؤال الى الروح من غير رجوع الى الجسد والى بعضه
قال وقد روي عن عائشة انها احتجت بقوله تعالى وما انت

بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر وهذه الآیة کقوله تعالی افانت تسمع الصم او تهدی العمی ان الله هو الذی یهدی ویوفق ویوصل العظ الی اذان القلوب لا انت وجعل الکفار امواتا وصما علی جهة التشبیه بالاموات وبالصم فالله هو الذی یسمعه علی الحقیقة اذا شاء لا نبیه ولا احد فاذا لا تعلق بالآیة من وجهین احدهما انها نزلت فی دعاء الکفار الی الایمان الثانی انه انما نفی عن نبیه ان یکون هو المسمع لهم وصدق الله فانه لا یسمعهم اذا شاء الا هو یفعل ما یشاء وهو علی کل شیء قدیر معتزله استدلال کرده اند بآیت چنانچه در شرح صحیح بخاری در باب المیت یسمع خفق النعال نوشته یستفاد منه اثبات عذاب القبر وهو مذهب اهل السنة والجماعة وانکر ذلک ضرار بن عمرو وبشر المریسی واکثر المتاخرین من المعتزلة واحتجوا فی ذلک بقوله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی ای لا یذوقون فی الجنة موتا سوی الموتة الاولی ولو صار وا احیاء فی القبور لذاقوا موتتین لا موتة واحدة وبقوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور فان الغرض من سیاق الآیة تشبیه الکفرة باهل القبور فی عدم الاسماع وبعد ازان جواب داده در تفسیر بیضاوی در ذیل آیه کریمه لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا تشعرون می نویسد وفیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة بانفسها مغایرة لما یحس به من البدن تبقی بعد الموت دراکة وعلیه

جمهور الصحابة والتابعين وبه نطقت الآيات والسنن وعلى هذا
فتخصيص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالى ومزيد البهجة
والكرامة انتهی سوال السیت و یکم دعا زایر از جناب الہی باین طور
که الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا رواکن جایز است یا نه جواب دعا باین
طور که الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا رواکن جایز است چنانچه از فقه اکبر ملا علی
قاری مفهوم می شود ونیز در قواعد الایمان فی علم الکلام ومعرفة الایمان تصنیف
ملا علی قاری مذکور است عبارته بلذا اگر بحرمت مصطفی گوید شاید چه در دعای استفتاح
بحرمة الشهر الحرام والمشعر الحرام وقبر نبیک علیه السلام ماثور ومرویست اما بحق
فلان گفتن نشاید قواعد الایمان ومعرفة الایمان این وقت موجود نیست فاما
شرح فقه اکبر موجود از دیدنش واضح میگردد که استشهاد مجیب بآن صرف برای تغلیط
وغلط است چه ملا علی قاری بعد نقل کراهت بحق فلان وغیره ونقل اختلاف
در معتقد القرشی نویسد قلت ورد اللهم انی اسئلک بحق السائلین علیک
وبحق ممشائی الیک فالمراد بالحق الحرمة او الحق الذی وعده بمقتضی
الرحمة یعنی منع که برای بحق گفتن است در دلیل آن نوشته که انه لیس لاحد
علی الله حق پس مراد آنست که حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان
باین معنی مکروه است وبحق فلان که وارد است مراد در اینجا از حق رحمه است
یا حق تفضلی مسئله بحرمت نبی وولی دران مذکور نیست ودر ذکر رحمه در ضمن بحق
است یعنی از حق رحمه مراد است پس بحق گفتن وارد وغیر مکروه شد در سراجیه
می نویسد وجاء فی الآثار ما دل علی الجواز ودر تفسیر عزیزی نوشته است الحجة

در روایت توبه حضرت آدم یعنی اسئلک بحق محمد آمده است محمول است بر حق تفضل که مذهب اہل سنت است وانچہ در کتب فقه ممنوع است حق حقیقی است بر مذہب معتزله که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال حق حقیقی بندگان است و از سبب که در زمان سابق مذہب معتزله رواج بسیار داشت و استعمال این لفظ در مذہب ایشان میشد فقہا از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذہب نرود **سوال** اگر اہل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیا الله و اگر اہل مغرب گویند یا رسول الله یا اولیا الله جایز است یا نه **جواب** در ندا کردن غایب میان نبی و غیر نبی فرق است اگر نبی را ندا کنند برای ایصال درود یا سلام مطلقا جواز است تخصیص ندا برای ایصال درود و سلام محض غلط است ندا برای ایصال درود و سلام ہم جایز است و برای استمداد ہم جایز است خواه نبی باشد خواه ولی چنانچہ سابق مفصلا در مبحث استمداد گذشت و تمام میگردد این نزاع بانکه خود مجیب در جواب استمداد می نویسد که برای انجاح حاجت صلوة الحاجت ثابت شده و در کتب حدیث ہم مرقوم و مذکور است انتہی و در آن ندا ارتیں برای استمداد موجود که در بحث استمداد از حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ایم صلوة الحاجت تعدد طرق دارد یکی از آن این ہم ہست قوله بدو جهته یکی آنکه در حدیث شریف وارد است که ملایکه از طرف حق تعالی بر ہمین مقرر اند که ہر جا نبی صلی الله علیه وسلم صلوة یا سلام بیفرستد ملایکه نزد پیغمبر علیه السلام میرسانند میگوییم که رسیدن سلام بسوی نبی بدہا لیعین ہم باصح الطریق ثابت در صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیرہما از ابن مسعود رضی الله عنه مرویست قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه

والہ وسلم قلنا السلام علی اللہ قبل عبادہ السلام علی جبرائیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان فلما انصرف النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تقولوا السلام علی اللہ فان اللہ ھو السلام فاذا جلس احدکم فی الصلوٰۃ فلیقل التحیات للہ والصلوات والطیبات السلام علیک ایھا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض ودر شفائے قاضی عیاض مینویسد ھذا احد مواطن التسلیم علیہ وسنتہ اول التشھد وقد روی مالک عن ابن عمر انہ کان یقول ذلک اذا فرغ من تشھدہ واراد ان یسلم واستحب مالک فی المبسوط ان یسلم بمثل ذلک قبل السلام قال محمد بن مسلمۃ اراد ما جاء عن عائشۃ وابن عمر انھما کانا یقولان عند سلامھما السلام علیک ایھا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا وعلی عباد اللہ الصالحین السلام علیکم واستحب اھل العلم ان ینوی الانسان حین سلامہ کل عبد صالح فی السماء والارض من الملائکہ وبنی ادم والجن ملا علی قاری در شرح مشکوۃ در شرح حدیث صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم می نویسد قال القاضی وذلک ان النفوس الزکیۃ القدسیۃ اذا تجردت عن العلائق عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم تبق لھا حجاب فتری الکل کالمشاھد بنفسھا او باخبار الملک لھا وفیہ سر یطلع علیہ من یتیسر لہ انتھی ودر شرح حدیث ان من افضل ایامکم یوم الجمعۃ

لخطاب من خصوصیات صلی اللہ علیہ وسلم

صلوٰۃ و سلام بخطاب علیک بعد از وفات مستحب مریکونہ

کسی اعتقاد کند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا میشنود و عام است که زنده
باشد یا مرده نبی باشد یا غیر نبی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله
در انجاح حاجات دارد یا در عالم متصرف است یا شرکت تدبیر در کارخانجات الهی
دارد پس این اعتقاد خود کفر است و شرک اگرچه ندا نکند موقوف بر ندا کردن نیست
پس قول مجیب که این قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل است
علاوه بران از کلامش ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر خدا
باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را میشنواند
و آن شخص قدرت مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف است و نه شریک
تدبیر در کارخانجات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
الوهیت نسبت بدعای من قبولیت زاید دارد این قسم ندا کردن غیر خدا را نه شرک
و کفر نیست و همین صورت مطلوب سایل بود که مومن از ولی الله بجز این اعتقاد
نمیدارد و ازین قسم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام جایز
نوشته ما بقی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خودش
هم هست غایة الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
سوای آن شرک نیست و آنکه شرک نیست ازان ندای نبی برای سلام وارد و ندای
نبی برای استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد وارد نیست
اول مستحب یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاهر است این تغلیط آن است که اعتقاد
این فرقه چنان است که ندا کردن اموات از دور باعتقاد استماع شان اعتقاد
نمودن علم غیب است اموات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر صریح البطلان

وابطال آن معلوم ہر کرو مر کردیده است لہذا آن را در پرده ادا نمود اول معنی علم غیب را
باید فہمید بعد ازان حکم باید کرد شاہ عبد العزیز در تفسیر سوره جن می نویسد غیب نام
چیزیست که از ادراک حواس ظاہره و باطنه غایب باشد نه حاضر بالمشاہده و بوجدان
دریافت شود و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بداہت استدلالا
دریافت شود و این غیب مختلف میباشد مثل کور مادر زاد عالم الوان غیب است
و عالم اصوات و نغمات و الحان شہادت و مثل عنین لذت جماع غیب است و
مثل فرشته الم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و بہشت شہادت و لہذا این
قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بہمه مخلوقات غایب است غیب مطلق است
مثل وقت آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باریتعالی در ہر روز در ہر شریعت و مثل
حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
او تعالی نامند فلا یظہر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را
بوجہی که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلا نماند و ہمین اطلاع دادن لذاتی است که او را اظہار شخص بر غیب توان گفت
بخلاف اطلاع منجمین و اطبا و کاہنین و رمالان و جفریان و فال بینان که علم ایشان
بعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنیه یا اخبار محتملة الصدق و الکذب جنیان
و شیاطین تخمینی و وہمی میباشد نه یقینی و اولیا اگرچه عالم الہامی یقینی بعض
حقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می شود اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه
ازان مرتفع نمی گردد تا اظہار ایشان بر غیب و استیلا بران متحقق گردد بلکه اظہار
غیب بر ایشان و انعکاس صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان است و لہذا تکلیف

عليه ملك ولا نبي مرسل واما اللواحق فهو ما اظهره الله على بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلك عن الغيب المطلق وصار غيبا اضافيا وذلك اذا تنور الروح القدسيه وازداد نورانيتها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجليه ذات القلب عن صداء الطبيعة والمواظبة على العمل وفيضان الانوار الالهية حتى تقوى النور وينبسط فى فضاء قلبه فينعكس فيه النقوش المرتسمة فى اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات ويتصرف فى اجسام العالم السفلى بل تتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته التى هى اشرف العطايا فكيف لغيره پس سماع موتى نداى احيارا باسماع خدا در برزخ چگونه در علم غيب داخل باشد واعتقادش چگونه شرک گردد شاه عبد العزيز در البيات تحفه اثنا عشريه مى نويسد حاصل آنكه چون روح از بدن جدا شد قواى نباتى از و جدا ميشوند نه قواى نفسانى وحيوانى واگر وجود قواى نفسانى وحيوانى فيضانا ما بالقا مشروط باشد بوجود قواى نباتى ومزاج لازم آيد كه ملايك را شعور وادراک حسى وحركت وغضب ودفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملايكه است كه بتوسط شكلى وبدلى كار ميكند لى آنكه نفس نباتى همراه داشته باشد فرق همين است كه ملايكه را موافق اعمال تنعم وتعذيب نيست وارواح را بحسب اعمال مكسوبه تنعم وتعذيب خواهد بود انتهى وترمذى ونسائى وابن ماجه وابن حبان وحاكم از انس روايت كرده اند من سال الله الجنة ثلاث مرات قال الجنة اللهم ادخله الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم

اجرہ من النار و شراح حدیث نوشتہ اند کہ مراد قول جنت و نار است بحقیقت
و نیست دران بعدی و استبعادی کہ اللہ تعالی میفرماید و تقول هل من مزید
و جایز است کہ مراد خزنہ و حفظہ جنت و نار باشند و جلال الدین سیوطی در بدور سافرہ
میگوید اخرج الترمذی و حسنہ و ابن ماجۃ عن معاذ بن جبل عن
النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تؤذی امرءۃ زوجها الا قالت
زوجتہ من الحور العین لا تؤذیہ الخ و اخرج الطبرانی عن ابی امامۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انصرف المنصرف
من الصلوۃ و لم یقل اللهم اجرنی من النار و ادخلنی الجنۃ و زوجنی
من الحور العین قالت الملائکۃ ویح هذا اعجز ان یستجیر باللہ من
جهنم و قالت الجنۃ ویحك هذا اعجز ان یسال اللہ و قالت الحور اعجز ان
یسال اللہ تعالی الحور العین پس ہرگاہ کہ ملایکہ و حور در جنت بلکہ جنت و نار کہ
قسم جماد اند می شنوند کلام احیا را بلکہ ملک و حور را در جنت علم دعا نکردن او میگرد
پس ارواح کاملہ کہ در جنت و برزخ بشنوند کلام احیا را کہ بخوبی ثابت و علم یاد کردن احیا
حاصل شد شرک از کجا آمد تحقیق درین مقام آنست کہ افعال عباد ہمہ مخلوق خدا اند و ہمین
حکم احیا و اموات آدم و ملک و غیرہ ہمہ یکسان اگر کسی فرشتہ یا آدمی زندہ یا مردہ را در کدام
فعل مستقل و خالق داند کفر است کلام و سماع احیا ہم نیست مگر بخلق و قدرت او تعالی اگر
او تعالی بخواہد کلام کند و بشنود و اگر نخواہد نشنود اگرچہ صور اسرافیل در گوش او دمیدہ
شود علی ہذا القیاس ارواح اموات ہم می شنوند تا آنکہ خدا شنوانید یا سماع خدا
می شنوند و کلام میکنند و دیگر افعال میسازند و چنانچہ جریان عادت الہی در عالم بالا و کہ

طریقی برای سمع وغیره بر یک نهاده که بران طریق هم در افراد و انواع تفاوت تا بی شمار پیدا
کرده باصره یکی را از باصره دیگری و سامعه یکی را از سامعه دیگری و علی هذا القیاس و بر طرف
خامه مخلوق هم قدرت او نگردیده هر گاه که خواست دران طرق هم تصرف نموده همچنان در
عالم مجرد یعنی ملک و روح مفارق هم طرق حیات و علم و ادراک و سامعه و غیره نهاده که افعال
و اعمال ایشان در ارض معلوم و مدرک ایشان گردد بر آسمان و جنت و برزخ علی تفاوت
المراتب یا علام الله و اسماء و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور
دیگر اند مثلا ابدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند و دران عالم چنان نیست و سمع
که درین عالم بر قرع صماخ سامعه بقوت مادیه موقوف است دران چنان نیست و می تواند که
کسیکه انکار سماع موتی میکند مبنی سماع است بلکه آن عالم اشبه و اقرب است بعالم ملکوت
و لهذا افعال آن عالم قوی از افعال این عالم می باشند چه سماع دنیا اگر مسموع نمیشود
بسبب بعد فاصله یا حیلوله حاجب و غیره دران عالم نمیشود و این عوایق مانع آن نمیشوند در برزخ
مسلم و کفره که امور برزخ را بر امور دنیا قیاس باید کرد و نزدد و انکار ملاحده طبعیه درین
احکام مجرد استبعاد است بخلاف معتاد یعنی قدرت الله را در عالم مادی محسوس عادی منحصر
میدانند و لهذا ازین جهت است که در معجزات و کرامات انبیا و اولیا کلا میکنمی باید میکنند و این امر
ناشی است از جهل بقدرت قدیر مطلق علاوه بران میگوییم که این استبعاد بخلاف معتاد
منافی امکان نیست فاما ملاحده که اعتقاد معاد و حشر و ثواب و عذاب و تکلیفات و نبوات
ندارند کلام خاص در باب برزخ چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت این است
که بعضی متمیزین بزی اسلام هم کلام ناملایم بر زبان می آرند و روایات صحیحه صریحه قویه
را بر طاق نسیان گذاشته روایتی ضعیف المتن و السند ضعیف الدلالة که بفهم ایشان

موید و ہم باشد متصرفات بعیدہ در مجالس اعلان میکنند و این امر ثابت است شرعاً چنانچہ
بالا گذشت و نیست دران رایحہ از شرک بلکہ انکار آن خطاست و ہمین قدر کافیست برای
ندای و خطاب شان و آنچہ کہ مولوی اسمٰعیل نوشتہ کہ بزرگان ترا چنان تصور نمودہ اند
کہ از دور و نزدیک برابر میشنوند این شرک است خبطی است عجیب مقام حیرانی است کہ از غیر مجنون
چگونہ سرزند و اتباعش ہمہ دیوانہ گردیدند کہ باین کلمہ بیمعنی تفوہ میکنند معلوم نمی شود کہ ازین دعوی
یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصہ خدا است چہ ارادہ دارند با وجودیکہ خدا از قرب
و بعد مکان منزہ است و نسبت او با جمیع امکنہ یکسان و تصریح نمودہ اند جمہور کہ مراد از قرب کہ واقع
شدہ است ہم قرب مکانی نیست و آنانکہ خطاب میکنند ارواح کاملہ را می شنوانند خدا تعالی
در عالم برزخ و جنت کلام احیا را بطریقی کہ خود خواستہ است و این امر شرعاً ثابت است با شرک ہیچ علاقہ
ندارد و معلوم نیست کہ از دور و نزدیک چہ ارادہ نمود اگر قبر مقصود است پس محل دور [illegible]
اگر بر قبر ہم کلام کسے کند نمی شنود روح مگر جائیکہ ہست از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت کہ محل
ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر و دیگر امکنہ یکسان قرب و بعدی معنی
ندارد و اجر زیارت مرتب است بر تعلقی کہ روح را از جنت و برزخ بآن حاصل است و لہذا
میگویند کہ استعانت نزدیک قبر در افاضہ قویست از دور چنانچہ بجای خود مبین است
ظاہرا ارواح را محبوس در قبور تصور نمودہ قیاس بر احیا ساختہ کہ عادۃً از دور نمی
شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را دور تصویر نمودہ استبعاد شنیدن ارواح
نمود و این قیاس چنانکہ گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان مثل
ملایکہ میگردد بران قیاس باید کرد و در تفسیر عزیزی نوشتہ روح را قرب و بعد مکانی
مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است کہ ستارہا

بعنت انسان را در دن چاہ می تواند دید پس این قسم نداکردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است چنانچہ آیات قرانی و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم و روایات فقہ بر معنی دلالت دارد بالا گفتیم کہ از اعتقاد علم ذاتی و علم غیب و قدرت مستقلہ و تصرف در عالم و شرکت در تدبیر کفر لازم می آید بی ندا ہم کفر است مگر لفظ چنانچہ کہ درین عبارت واقع است محض غلط کہ ازین آیات و احادیث و روایات فقہ کہ نقل نمودہ اصلا حکم نداظاہر نیست چنانچہ مفصلا می آید در بعضی آیات کہ لفظ دعا وارد است مراد نداقرار دادن مغالطہ عامہ این فرقہ است اکابر این طریق کہ بر مطلق ندابی تفصیل کہ مجیب ہم مجملا ادا کردہ رہست می نماید قال اللہ تعالی قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان یبعثون صاف ظاہر است کہ این آیہ نفیا و افادہ اختصاص علم غیب بحضرت باری عز شانہ می نماید و دران کلام نبود کلام در ندا واین آیہ افادہ آن نمیکند ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمة وھم عن دعائھم غفلون وقال اللہ تعالی ولا تدع من دون اللہ ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین وقال اللہ تعالی قل ادعوا الذین زعمتم من دون اللہ لا یملکون مثقال ذرة فی السماء ولا فی الارض وما لھم فیھما من شرک وما لہ منھم من ظھیر و دیگر آیات بہمین معنی بسیار اند طریقہ کلیہ این فرقہ است کہ آیات قرانی را بی لحاظ موارد نزول مخالف تفاسیر منقول از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و خلاف تفاسیر ماثورہ از صحابہ رضی اللہ عنہ و جمہور مفسرین محض برای فاسد خویش نمودہ احکام تحریر خود را بران بنا نمودن از انجملہ این آیات و امثالہا صاحب کتاب التوحید

که اصل شیوخ نجدیه است و باتباع آن مدر تقویت الایمان که گویا ترجمه کتاب التوحید شیخ نجدیست که مولوی اسمعیل هم هرجا که در قرآن و حدیث لفظ دعا یافته ترجمه آن ندا نموده این آیات هم از انجاست مگر گونه فرقی است و آن اینکه مولوی اسمعیل بالتصریح آنکه همین ندا مطلق شرک است و بنا مجیب در ظاهر اینکه ندا بطریق شرکست بطریق بهر حال این آیات را بدعوی تراشیده هر دو بین ایشان تعلق نیست چه بطرق صحیحه تفسیر دعا بعبادت از آنحضرت صلعم منقولست جلال الدین سیوطی در تفسیر در منثور از ما روی عن النبی

مرفوعا در تفسیر سوره فاطر می نویسد اخرج احمد و اصحاب السنن والحاکم وابن حبان عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرء ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و در مدارک نوشته وقال ربکم ادعونی اعبدونی استجب لکم اثبکم فالدعاء بمعنی العبادة کثیر فی القران ویدل علیه ان الذین یستکبرون عن عبادتی وقال علیه السلام الدعاء العبادة وقرء الایة وسیاتی مفصلا و در صحاح و کتب معتبره تفسیر در جاها که تفسیر دعا بعبادة موجود بود همه جا ندا قایم نمود چنانچه این تفصیل در رساله ندا مسطور است حالا تفسیر این آیات نقل میکنیم آیه اول در تفسیر بحر ابوحیان اندلسی که خیلی معتمد و مستند و جلال الدین سیوطی در اتقان مدح آن نموده می نویسد ومن اضل استفهام فی معنی النفی لعبدة الاصنام ای لا احد اضل ای ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا قدرة لها علی الاستجابة دعاء ما دامت الدنیا ای لا یستجیبون لهم ابدا ولذلک غیا انتفاء استجابتهم بقوله الی یوم القیمة ومع ذلک لا یشعرون لهم بعبادتهم ایاهم وهم فی الاخرة اعداء لهم فلیس لهم فی الدنیا بهم نفع وفیهم

علیہم فی الاخرۃ ضرر ہے ودر بیضاوی نوشتہ ومن اضل ممن یدعوا من
دون اللہ من لا یستجیب لہ انکار اینکوت احد من المشرکین حیث
ترکوا عبادۃ السمیع العلیم المجیب القادر الخبیر الی عبادۃ من لا یستجیب لھم
لو سمع دعائھم فضلا ان یعلم سرائرھم ویراعی مصالحھم ودر مدارک
ہم یدعوا بمعنی یعبد ومن دون اللہ را باصنام تفسیر نمودہ آیۃ دویم جلال الدین سیوطی
در اتقان نوشتہ الدعاء ورد علی اوجہ العبادۃ نحو ولا تدعوا من
دون اللہ الخ ودر مدارک نوشتہ اذا من الظالمین اذا جزاء الشرط و
جواب سوال مقدر کان سائلا سال عن عبادۃ الاوثان لانہ
لا ظلم اقبح من الشرک وقال بعد تمام ما ملخصہ النہی عن عبادۃ
الاوثان ووصفہا لا تنفع ولا تضر ان اللہ ھو الضار النافع الذی
ان اصابک بضر لم یقدر علی کشفہ الا وحدہ دون کل احد
فکیف بالجماد التی لا شعور لہا وکذا ان اراد بخیر لم یقدر احد ان
یرد ما یریدہ بک من الفضل والاحسان فکیف الاوثان فھو الحقیق
اذن بان یتوجہ الیہ العبادۃ دون غیرہ آیہ سیوم بیضاوی مینویسد
قل للمشرکین ادعوا الذین زعمتم انہم الہتہ من دون اللہ فالمعنی
ادعوھم فیما یھمکم من جلب نفع او دفع ضر لعلھم یستجیبون لکم
ان صح دعوتکم در تفسیر واحدی می نویسد قل لکفار مکہ ادعوا الذین
زعمتم انہم الہۃ من دون اللہ قال مقاتل یقول ادعوھم لیکشفوا
عنکم الضر الذی نزل بکم فی سنی الجوع ثم اخبر عنہم فقال لا یملکون

مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض نجم الغرض این آیات را بر کفر و شرک
بودن ندا حمل کردن تفسیر نیست بلکه تحریف است واما احادیث پس از انجمله این است
قالت احدیهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال دعی هذه وقولی ما الذی
کنت تقولین ونیز در حدیث شریف عن عائشة رضی الله عنها قالت من
اخبرك ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخمس التی قال الله تعالی
ان الله عنده علم الساعة الایة فقد اعظم الفریة كذا فی المسلم
وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لا ادری والله
لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بكم كذا فی المشكوة ودیگر احادیث
موید احادیث مذکوره بسیار اند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد اما فقهیه پس این است
ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله
احیانا وذکر الحنفیة فیه تصریحا بالكفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه
وسلم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموات والارض
الغیب الا الله كذا فی شرح فقه الاکبر لملا علی قاری قال فی البزازیة و
غیرها من كتب الفقه من قال ان ارواح المشایخ حاضرة یعلم یكفر
كذا قال الشیخ فخر الدین ابو سعید عثمان الجیانی بن سلیمان الحنفی فی
رسالته ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله واعتقد بذلك
كفر كذا فی البحر الرائق هر کسیکه کونه فهم داشته باشد ظاهر است که حاصل این احادیث
وروایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغیر خدا
ودعوی عجیبی که بر آن این احادیث وروایات سند آورده چیزی دیگر یعنی خدا

پس حاصلی مغز این نیست که جهال الحقدر بدانند که مسئله از آیه و حدیث و فقه نوشته است
حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هر کاهیکه در جواب سوالیکه بالای این سوال
و جواب نوشته عرض اعمال احیا بر اموات و دعا اموات برای احیاء تسلیم نموده
بنابر استبعاد جواز ندا وجهی نمانده و اثبات جواز ندا در بحث استمداد بتفصیل گذشته
از انجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرة ندای اموات را چه قدر ستوده و در رساله
ندائیه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن
میت جائز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت و مکروه است
زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت نیست بموجب روایات کتب فقه
مکروه می باشد و عبارة الکتب هکذا ایکره عند القبر مالم یعهد من
السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعا عنده قائما کما فی
فتح القدیر والبحر الرائق والنهر الفائق والفتاوی العالمگیری پس
ازین روایات واضح شد کراهة اذان بر قبر پس کسیکه بران اصرار کند و این راسنت
داند در حق او کراهة شدیده خواهد شد اول تمام کلام را باید دید و بعد از ان معنی آن
باید فهمید پس از ان اگر بدلالت مطابقه صریحه مفهومه منطبق باشد بر مسئله مقصوده تا آن
وقت نوشتن جواب مضایقه ندارد مثلاً در جواب نوشت که مکروه است روایات فقهی
انچنان می آورد که در وحکم کراهة اذان مصرح می بود نه اینکه عبارت را بحذف و تصرف
نقل نموده و بمعنیش نرسیده یا دیده و دانسته برای تغلیط عوام بر محل بیگانه کشان
کشان برده راست نمودن که از شان مفتی بعید است این مسئله اصل از فتح القدیر
است دیگران که ناقلش برده همه از فتح القدیر اخذ نموده اند و عبارت فتح القدیر این است

ویکرہ النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولی کلما لم یعهد من السنة
والمعهود منها لیس الا زیارتها والدعاء عندها قائما کما کان یفعل
صلی الله علیه وسلم فی الخروج الی البقیع ویقول السلام
علیکم دار قوم مؤمنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون اسئل الله
لی ولکم العافیة واختلف فی اجلاس القاری لیقرأ عند القبر والمختار
عدم الکراهة اصل مذهب این طایفه اکثر برقبر رفته بجز السلام علیکم دار قوم
مؤمنین حیثیت ذکر وکلام جایز نیست محصل تغلیط مجیب آنکه معهود از سنت زیارت ودعا
نزد قبر و بر چه معهود نیست مکروه است واذان دعا نیست پس مکروه شد وفساد درین قیاس
از خطا در معنی دعاست که بدان معنی اذان از دعا خارج است ووجه خطا اینکه در فتح القدیر
در خاتمه همان کلام موجود که نشانیدن قاریان برای قرأة نزد قبر مذهب مختار مکروه
نیست حال آنکه چنانچه اذان از معنی خاص دعا خارج قرأة قرآن هم ازان خارج پس تهافت
وتعارض در همان یک مقام در سند لازم میگردد وچونکه مجیب با وجود نقل عبارت از
فتح القدیر بسبب عدم فهم تعارض افهام هم که معنی ترا شیده و آنچه لازم می آید متنبه نگردیده
دیگر قبایح که لازم می آید فهم آن نصیب الله است یکی ازان اینکه در همان فتح القدیر
در مقصد ثالث از خاتمه کتاب الحج آنچه نوشته و بحیری در ماسبق ذکر کردیم مخالف
آنست دیگر آنکه اگر مراد از دعا معنی عرفی مجیب باشد تا این فقره یعنی والمعهود من
السنة لیس الا زیارتها والدعاء عنده قائما غلط میگردد چه بسیاری سوای
آن از سنت معهود است چنانچه می آید وحقیقت اینست که دعا بمعنی طلب ادنی از اعلی بنوع
خضوع است و بمعنی ذکر هم می آید و اینجا مراد از دعا ذکر است و این اطلاق در عرف

شرح شمائل ترمذی و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم افضل الدعاء الحمد لله و امام احمد حنبل و ترمذی از سعد رضی الله عنه
روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی
النون اذ دعا به وهو فی بطن الحوت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نموده قال کنا مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فجعل الناس یجهرون بالتکبیر
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس اربعوا علی
انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون سمیعا بصیرا
و در شرح السنة از ابی سعید خدری مرویست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به
او ادعوک فقال یا موسی قل لا اله الا الله الی آخر الحدیث و ملا علی
قاری در شرح حصن حصین نوشته کل دعاء ذکر و کل ذکر متضمن للدعاء
لما فیه من عرض الثناء و تعریض بالعطاء و در مرقاة در شرح حدیث
گفته کل دعاء ذکر و کل ذکر دعاء و در شرح حدیث موسی اشعری در فائده زاید کردن
بصیر نوشته والاولی هو ان یقال لما کان الدعاء یشتمل العبادة الفعلیة
والقولیة اتی بهما جمیعا و در کتب حدیث کتاب الدعوات مشتمل بر همه انواع میباشد
تا لا ذکر میکنم آنچه از احادیث و روایات فقیر درین باب بما رسیده است در مشکوة
عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی سعد
بن معاذ رضی الله عنه حین توفی فلما صلی علیه رسول الله صلی الله

علیه وسلم و وضع فی قبره و سوی علیه سبح رسول الله صلی الله علیه
وسلم فسبحنا طویلا ثم کبر فکبرنا فقیل یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت
قال لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره حتی فرجه الله تعالی عنه
رواه احمد و ملا علی قاری در شرح نوشته وقال الطیبی حتی متعلق بمحذوف
ای ما زلت اکبر و تکبرون و اسبح و تسبحون حتی فرجه الله انتهی و الا
نسب تقدیم التسبیح و التکبیر علی هذا الاطفاء الغضب الالهی و لذا ورد
استحباب التکبیر عند رویة الحریق و هم در مشکوة است عن عثمان رضی الله
عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف
علیه فقال استغفروا لاخیکم ثم سلوا له بالتثبیت فانه الان یسئل
رواه ابو داود ملا علی قاری در شرح مینویسد ای ادعوا له بدعاء
التثبیت یعنی قولوا ثبته الله تعالی بالقول الثابت او اللهم ثبته بالقول
الثابت وهو کلمة الشهادة عند منکر و نکیر وهذا افضل من التلقین
المختلف فیه و لکن اکثر الناس عنه غافلون قال الخطابی ولدی فیه
دلالة علی التلقین عند الدفن کما هو العادة ولا نجد فیه حدیثا مشهورا
ولا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله تعالی و عرض الاعتقاد علی المیت والحاضرین
والدعاء له وللمسلمین والارغام لمنکر الحشر و کل ذلک حسن الی اخره وقال
ابن حجر فیه ایماء الی تلقین المیت بعد تمام دفنه و کیفیته مشهورة
وهو سنة علی المعتمد من مذهبنا خلافا لمن زعم انه بدعة کیف
وفیه حدیث صریح یعمل به فی الفضایل اتفاقا قایل اعتضد بشواهد

یرتقی بها الی درجة الحسن وفی الاذکار عن الشافعی واصحابه انه یستحب یقرء علی القبر بعد الدفن اول سورة البقرة وخاتمتها قال الطیبی وفی روایة یقرء اول البقرة عند راس المیت وخاتمتها عند رجلیه وشیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته درین حدیث دلیل است که دعای زندگان سود کننده است مردگانرا وطلب آمرزش ایشان اورا سبب رحمت و همین است مذهب مشایخ اہل سنت وجماعت رضوان الله علیهم اجمعین در عقاید نوشته اند وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم واین دعا وطلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند ومستحب است نزد بسیاری از شافعیه وبعضی از حنفیه حدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده است که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردیکی از برادران شما و دفن کردید اورا و ریختید بروی خاک باید که بایستد مردی از شما نزد قبروی وبگوید یا فلان بن فلان یعنی میت میشنود از ولیکن جواب نمیدهد پس بگوید یا فلان بن فلان چون باز میشنود برمی نشیند در قبر پس بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید ارشاد بکن مرا رحمت کند خدا تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید یاد کن آن کلمه را که بر آمده بودی بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله راضی شده که خدای پروردگار تست ومحمد پیغمبر تست واسلام دین تست وقران امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر ونکیر دست دیگر را ومیگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم باوی اکنون که حق سبحانه تعالی تلقین کرد اورا حجت وی پس گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم چه گوئیم و بکه نسبت کنیم اورا فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است انتهی وخواندن اول سوره بقره تا مفلحون واخر آن از امن الرسول نیز آمده است اگر ختم قران کند اولی وافضل باشد واز بعضی علما

شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است
و مختار است که مناسب حال ذکر مسئله فرائض است و خواندن قران بر سر قبر مکروه نیست
خلافا للبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام رحمه الله و در مشکوة است عن عمرو بن العاص قال
لابنه وهو فی سیاق الموت اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار
فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا ثم اقیموا حول قبری قدر ما
ینحر جزور ویقسم لحمها حتی استانس بکم واعلم ماذا اراجع به رسل
ربی رواه مسلم شیخ عبد الحق در ترجمه گفته پس چون دفن کنند مرا بریزید بر من ریزیدنی
خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این دلالت میکند باین که میت احساس
میکند و دردناک میشود بانچه دردناک میشود زنده و عن عبد الله بن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه
واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة وعند رجلیه
خاتمة البقرة رواه البیهقی فی شعب الایمان قال والصحیح انه موقوف
علیه شیخ عبد الحق در ترجمه نوشته و در آثار قرأت فاتحة الکتاب
و معوذتین و قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و در شرح
الصدور در باب ما یقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی والبیهقی فی
الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
اذا مات احدکم فلا تحبسوه واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند رأسه
فاتحة الکتاب وعند البیهقی فاتحة البقرة وعند رجلیه خاتمة سورة
البقرة واخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج قال قال لی ابی

يابني اذا وضعتني في لحدي فقل بسم الله وعلى ملة رسول الله ثم شن
على التراب شنا ثم اقرء عند راسي فاتحة البقرة وخاتمتها فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك واخرج ابن شيبة عن قتادة
ان انسا دفن ابناله فقال اللهم جاف الارض عن جنبه وصعد روحه
وتقبله وتلقاه منك بروح واخرج ابن ماجه والبيهقي في سننه
عن المسيب قال حضرت بن عمر في جنازة فلما وضعها في اللحد قال بسم الله
وفي سبيل الله فلما اخذ في تسوية اللحد قال اللهم اجرها من الشيطان ومن
عذاب القبر فلما سوى الكثيب عليها قام جانب القبر ثم قال اللهم
جاف الارض عن جنبها وصعد روحها وتلقاه منك رضوانا ثم قال
سمعت من رسول الله واخرج ابن ابي شيبة عن مجاهد انه كان يقول
بسم الله وفي سبيل الله اللهم افسح له في قبره ونور له فيه والحقه بنبيه
واخرج ابن ابي شيبة في المصنف عن خيثمة قال كانوا يستحبون اذا دفنوا
الميت ان يقول بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله
عليه وسلم اللهم اجره من عذاب القبر وعذاب النار ومن شر الشيطان
الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن بن مسعود قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما يسوى عليه فيقول اللهم نزل
بك صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهره اللهم ثبت عند المسئلة منطقه
ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به واخرج الطبراني في الكبير عن سعيد بن عبد الله
عن ابي امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فسويتم التراب عليه فليقم احدكم عند راس قبره ثم يقول
يا فلان بن فلانة فانه يسمعه ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوي
قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول ارشدنا رحمك الله ولكن لا
تشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد
نبيا والقرآن اماما فان منكرا ونكيرا ياخذ كل واحد منهما بيد صاحبه و
يقول انطلق بنا ما لنا عند من لقن حجته فيكون الله حجيجه دونهما قال
رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه الى حوا يا فلان بن حوا
واخرج بن منده من وجه اخر عن ابي امامة الباهلي قال اذا مت فدفنتموني
فليقم انسان عند راسي فليقل يا صدي بن عجلان اذكر ما كنت
عليه في الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اخرج سعيد
بن منصور عن راشد بن سعد وضمرة بن حبيب وحكيم بن عمير قالوا
اذا سوى على الميت قبره وانصرف الناس عنه كان يستحب ان يقال للميت
عند قبره قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربي الله وديني الا
سلام ونبيي محمد صلى الله عليه وسلم ثم ينصرف تنبيه قال الآجري
يستحب الوقوف بعد الدفن قليلا والدعاء للميت مستقبل وجهه بالثبات
فيقال اللهم هذا عبدك وانت اعلم به منا ولا نعلم منه الا خيرا وقد
اجلسته تسأله اللهم فثبته بالقول الثابت في الآخرة كما ثبته
في الدنيا اللهم ارحمه والحقه بنبيه ولا تضلنا بعده ولا تحرمنا اجره

وقال الترمذی الحکیم فی نوادر الاصول الوقوف علی القبر و سوال التثبیت
فی وقت الدفن مدد للمیت بعد الصلوٰة لان الصلوٰة بجماعة المسلمین
کالعسکر له قد اجتمعوا بباب الملک یشفعون له والوقوف علی القبر
وسوال التثبیت مدد للعسکر وذلک ساعة شغل المیت لانه مستقبله
هول المطلع وسوال القیامتین ودر فصل قرءة القران للمیت او علی القبر
بعد از ذکر قد اختلف فی وصول ثواب القرءة للمیت فجمهور السلف والائمة
الثلثة علی الوصول وخالف امامنا الشافعی می نویسد واما القرءة
علی القبر فجزم بمشروعیتها اصحابنا وغیرهم واخرج الخلال فی جامعه
عن الشعبی قال کانت الانصار اذا مات لهم المیت اختلفوا الی قبره یقرؤن
له القران واخرج الدارقطنی والسلف عن علی مرفوعا من مر علی المقابر
وقرء قل هو الله احد احدی عشر مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی
من الاجر بعدد الاموات واخرج عبد العزیز صاحب الخلال بسنده
عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من دخل المقابر فقرء سورة یس خفف الله عنهم وکان له بعدد من
فیها حسنات وفی فتاوی قاضیخان من الخفیة قرءة القران عند القبور
فان نوی بذلک ان یونسهم صوت القران فانه یقرء وان لم
یقصد ذلک فالله یسمع القرءة حیث کانت وحبیب مادت که نام کتب بکمال
حدت بر زبان می آرد همان سو، فهو باعث جرات است در عالمگیری می نویسد والا
فضل الدفن فی المقبرة التی فیها قبور الصالحین ویستحب اذا دفن المیت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما ينحر جزور ويقسم لحمها يتلون القران ويدعون للميت كذا في الجوهرة النيرة قرءة القران عند القبور عند محمد رضي الله عنه لا يكره ومشايخنا رحمهم الله تعالى اخذوا بقوله وهل ينفع والمختار انه ينفع هكذا في المضمرات وبحاشية وفي التهذيب يستحب زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارة ذلك الميت في حيوته من القرب والبعد كذا في خزانة الفتاوى واذا اراد زيارة القبور تستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرء في كل ركعة الفاتحة واية الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلث مرة وجعل ثوابه للميت بعث الله تعالى الى الميت في قبره نورا وكتب للمصلي ثوابا جليلا فلا يشتغل بما لا يعنيه في الطريق فاذا بلغ المقبرة يخلع نعليه ثم يقف مستدبر القبلة مستقبلا لوجه الميت ويقول السلام عليكم اهل القبور ميگويد ثم يقرء سورة الفاتحة واية الكرسي ثم يقرء سورة اذا زلزلت والهكم التكاثر كذا في الغرائب يا سكوني وان قرء القران عند القبور ان نوى بذلك ان يونسه صوت القران فانه يقرء وان لم يقصد ذلك فالله تعالى يسمع قرءة القران حيث كانت كذا في فتاوى قاضيخان ولو مات رجل واجلس وارثه على قبره من يقرء الاصح انه لا يكره وهو قول محمد رحمة الله عليه كذا في المضمرات ونيز ميگويد اذا مر بمقبرة فقرء شيئا بنفسه من القران لا باس به كذا في السراجية وحكى عن ابي بكر بن سعيد انه قال يستحب عند زيارة القبور قراءة سورة الاخلاص سبع مرات فانه يلغني من قرء

سبع مرات انكان ذلك غير مغفور يغفر له وانكان مغفورا غفر لهذ القاري ووهب ثوابه للميت كذا في الذخيرة وان قرءها غاية مرات فهي احسن ومن اراد غاية الكمال فليزد عليها بالتصريح ولا ابتهال سورا اخر ومن قرء على قبر بسم الله وعلى ملة رسول الله ادفع الجواب والضيق والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة ونيز گفته ووضع الورد والرياحين على القبور حسن وزيارت قبر نبي صلى الله عليه وسلم گفته اینست بالا گذشت ودر بحر الرائق نوشته ولا باس بقرءة القران عند القبور وانما يكون افضل ولجهر ان يخفف الله من اهل القبور شيئا من عذاب القبر او يقطعه عند دعاء القاري وتلاوته وفيه ورد اثار من دخل المقابر فقرء سوره يس خفف الله عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها من الحسنات شيخ الاسلام در کشف الغطا گفته ومستحب است که چون از قبر فارغ شوند بنشینند نزد قبر ساعتی بقدار ذبح نایکه نحر کرده شود وقسمت کرده شود گوشت اورا و تلاوت کنند قران را ودعا کنند برای میت کذا في الجوهرة ووصیت کرده بود عمرو بن عاص پسر خود را وقت موت خود بنشستن بعد دفن وگفت تا انس گیرم بشما وبدانم که بچه چیز باز میگردانم وجواب میدهم فرستاده های پروردگار خود را که در قبر آمده سوال کنند در خزانه است چون میت را در گور بپوشند از وسوال کنند درین حالت سوره ملک باید خواند وثواب آن باید بخشید تا جواب سوال او را اسان گردد ودر حدیث خواندن افتتاح سوره بقر تا مفلحون نزد میت واختتام آن از امن الرسول تا آخر نزد هردو پای او بعد از دفن آمده طیبی گفته مستحب است همچنین شنیدیم ما از بعض علما که مستحب است ذکر مسئله از مسائل فقه در وقت

و متعارف ذکر مسئله از علم فرائض است در وسیلة النجاة از اذکار نقل نموده و یستحب ان
یقعد عند القبر بعد الفراغ ساعة قدر ما ینحر جزور و تقسم لحمها و یشتغل
القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
والصالحین روینا فی صحیح مسلم عن عمرو بن العاص قال اذا دفنتمونی اقیموا
حول قبری قدر ما ینحر جزور و تقسیم لحمها حتی استأنس بکم وانظر ماذا
اراجع رسل ربی و از ذیل مجمع البحار نقل نموده ثم سلوا الله بالتثبیت لیس فیه
دلالة علی التلقین للمیت و لا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله و عرض الاعتقاد
علی المیت والحاضرین والدعاء لهم و کل حسن و اتفق کثیر علی التلقین و از
مفتاح الجنان نقل نموده چون بر سر گورستان از جانب قبله در آید و بگوید السلام من اهل
لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله و کیف وجدتم قول لا اله الا الله اللهم
احشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله و لا تنسانا قول لا اله الا الله محمد
رسول الله و برابر روی مرده بنشیند فاتحه و اذا زلزلت الارض بخواند و این
دعا بخواند الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لا یدوم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جزی الله محمد النبی الامی عنا ما
هو اهله و آیه شهد الله انه لا اله الا هو تا سریع الحساب و از حیرة الفقهاء
نقل نموده چون سلام کردی تکبیر بگوی و حکمت در تکبیر آنست بر اهل گورستان که رسول علیه السلام
فرموده است اذا رأیتم الحریق فکبروا چون آتش در جای افتد و از دست شما بر نیاید
که فرو نشانند تکبیر بگوید که آتش به برکت تکبیر فرو نشیند چون عذاب قبر آتش است و

تنها بآن بغیر سعد تکبیر می باید کفت تا مردکان از آتش دوزخ خلاص یابند ملا علی قاری در شرح
عین العلم نوشته ویقرء القران ما تیسر ففی صحیح مسلم عن ابی امامه الباهلی اقرءوا
القران فانه یاتی یوم القیامة شفیعا لاصحابه ثم یبیح ویدعو بالرحمة والمغفرة
لنفسه وللمومنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار وعن حاتم الاصم
من مر بالمقابر فلم یتفکر لنفسه ولم یدع لهم فقد خان نفسه وخانهم
وورد قراءة یس فی المشاهیر ای فی الاحادیث المشهورة والاخلاص سبعا
ای سبع مرات والمشهور انه یقرء ثلاث مرات لانه بمنزلة ختم القران لجمیع
الایات فی روایة العقیلی عن رجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد ثلاث
مرات فکانما قرء القران اجمع ودر حمائل از مفاتیح نقل نموده من زار قبر مومن
فقال اللهم بحق محمد وال محمد لا تعذب هذا المیت دفع الله العذاب عنه
الی یوم ینفخ فی الصور عینی در شرح صحیح بخاری بذیل باب موعظة المحدث عند القبر
وقعود اصحابه حوله مینویسد واما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر
وفیهم من یعظهم ویذکرهم الموت واحوال الاخرة واما مصلحة المیت فمثل
ان یجتمعوا عنده لقرءة القران والذکر فان المیت ینتفع به وروی ابو داود
حدیث معقل بن یسار قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرؤا یس علی
موتاکم واخرجه النسائی وابن ماجة ایضا فالحدیث یدل علی ان المیت
ینتفع بقرءة القران عنده وهو حجة علی من قال ان المیت لا ینتفع بقرءة
الحی الغرض امثال این روایات در کتب فقه بکثرت موجود که تطویل موجب ملال است حاصل
اینکه از احادیث و روایات فقهیه سوای زیارت و دعا بمعنی مشروعی محبت و بشر و حیثیت قرءة القرا

و تسبیح و تکبیر و تهلیل و جمله اذکار حتی که وعظ و حکایات صالحین و گفتن مسئله فقهیه ثابت کردیم
پس دعوی مجیب یعنی کراهت اذان که مبنی بود بر عدم معهود بودن چیزی بجز زیارت و دعا
بخوبی باطل گردید و هم ظاهر گردید که مراد ابن همام نه آنست که مجیب تراشیده که مخالف جمهور
و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود ابن همام
این است که خواب کردن و قضاء حاجت نمودن نزد قبر و جمیع آنچه معهود نیست مکروه است
که در آن توهین قبر است و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر نزد آن قسطلانی در مواهب
گفته زیارة القبر تعظیم و در حدیث آمده که الا فزوروها و لا تقولوا هجرا یعنی فحش مگوئید
و کلام قبیح مکنید و بعضی از علمای این فرقه باین نوع تلبیس میکنند که مشروعیت اذان صرف برای
اعلام نماز است پس در غیر آن بدعت است و حرام و در غیر از اینکه برای نماز باشد فضیلت
نیست بلکه لغو است و این مخالف محض است در مشکوة مرویست عن ابی هریرة رضی
الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فقام بلال رضی
الله عنه ینادی فلما سکت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال
مثل هذا یقینا دخل الجنة رواه النسائی ملا علی قاری در شرح نوشته
من قال مثل هذا القول ای تبعا او هو قدرا او مطلقا و این حدیث را ابن حبان
در صحیح خود آورده و حاکم گفته که اسناد او صحیح است ملا علی قاری از میرک نقل نموده پس
ثابت شد که فضل اذان خاص نیست چنانچه مخالفان فهمیده اند و هم مشروعیت اذان خاص
برای نماز نیست برای غیر نماز هم مسنون است چنانچه اذان در گوش راست مولود و
اقامت در گوش چپ هم مسنون است و برای سوء خلق انسان و دابه هم مسنون است
ملا علی قاری در مرقاة نوشته و قال ابن حجر [illegible] الاعلام و شرعا قول مخصوص

به وقت الصلواة اصالة وخرج بها الاذان الذی لیس بغیر الصلوة کالاذان فی اذن المولود الیمنی والاقامة فی الیسری ولیس ایضا عند الهم وسوء الخلق لخبر الدیلمی عن علی رأنی النبی صلی الله علیه وسلم حزینا فقال یا ابن ابی طالب انی اراك حزینا فمر بعض اهلك یوذن فی اذنك فانه درء الهم فجربته فوجدته کذلك وقال کل من رواته الی علی جربه فوجده کذلك وروی الدیلمی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ساء خلقه من انسان او دابة فاذنوا فی اذنه انتهی

سوال معانقه کردن نمازیان روز عید جایز است یا نه **جواب** معانقه برای قدوم از حدیث ثابت است چنانچه در مشکوة مذکور است وتخصیص روز عید از حدیث ثابت نشده موافق قیاس مصافحه عقب عصر وفجر که سابق مذکور شد مکروه خواهد بود ومعای مجیب اگر حصر ثبوت معانقه در قدوم است پس آن محض غلط بلی قدوم از حصر هم ثابت است در مشکوة شریف مرویست عن اسید بن حضیر رجل من الانصار قال بینما هو یحدث القوم وکان فیه مزاح بینما یضحکهم فطعنه النبی صلی الله علیه وسلم فی خاصرته بعود فقال اصبرنی فقال اصطبر قال ان علیك قمیصا ولیس علی قمیص فرفع النبی صلی الله علیه وسلم عن قمیصه فاحتضنه وجعل یقبل کشحه قال انما اردت هذا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم وعن ابی ایوب بن بشیر عن رجل من عنزة قال قلت لابی ذر هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصافحکم اذا لقیتموه قال ما لقیته قط الا صافحنی وبعث الی ذات یوم ولم اکن فی اهلی فلما جئت اخبرت انه ارسل

الی فاتیه وهو علی سریرة فالتزمنی وکانت تلک اجود واجود شیخ عبد الحق
در ترجمه همین حدیث از اینجا معلوم شد که معانقه در حال غیر قدوم از سفر نیز آمده از برای اظهار محبت
وعن ابن یعلی قال ان حسنا وحسینا استبقا الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فضمهما الیه الحدیث در اول باب گفته معانقه اگر خوف فتنه نباشد مشروع
است خصوصا نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابیطالب بیاید و بعد نقل اختلاف
نوشته از شیخ ابو منصور ماتریدی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شهوت
بود مکروه است و آنچه بر وجه بر و کرامت باشد مشروع و گفته اند که خلاف در حالیست که برهنه
تن باشد اما با قمیص و جبه لا باس به است باجماع و هو الصحیح کذا فی الکافی و در ذیل حدیث
نهی گفته بعضی گفته اند که مکروه است که بر سبیل تملق و تعظیم بود و جائز آنکه نزد تودیع و قدوم سفر
باشد یا بجهت طول عهد ملاقات یا غلبه و شدت حب فی الله بود انتهی پس تخصیص معانقه
بقدوم باطل شد و آنچه مجیب گفته و تخصیص روز عید از حدیث شریف ثابت نشده میگویم که اگر
حدیث شریف ثابت نشد سنت و مستحب میگردید و نهی آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه
و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح بعده گفته موافق قیاس مصافحه عقیب عصر و فجر که سابق
مذکور شد مکروه خواهد بود فقط در اینجا از اصل مخترعه خود فراموش کرد که صرف ثابت نبودن
را باعث کراهت قرار نداد بلکه محتاج قیاس شده و در مقیس علیه غلطی نمود چنانچه در بحث مصافحه
گذشت که مکروه نیست پس قیاس هم غلط شد و کراهت معانقه روز عید هم ثابت نکرد بلکه
در اربعین گفته اما تلقین میت بعد از موت پس در ان اقاویل علما ست در ظاهر روایت آنست
که تلقین نکنند و در بعض روایات آمده است که نزد یک شیخ و نزد یک دیگر هر دو تلقین کنند
چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است و اما بعد الموت فلا تلقین عند نا فی

ظاهر الروایة کذا فی العینی شرح الهدایه وفی معراج الدرایة وعن نعل بعد الموت وعند الدفن کذا فی المضمرات انتهی اکتفا بنقل اختلاف شان مفتی نیست ونه از ان سایل استفتی ورنه همین یک جواب برای جملہ سایل فروعیہ کفایت میکند بلکہ تفتیش و تحقیق کند که مختار و معمول بایه و راجح چیست بعد از ان جواب نویسد و کتابیکه از ان نقل کند و حوالہ او میدهد مختار صاحب کتاب را نسبت باو باید کرد نه قولی را که صاحب کتاب نقل نموده روان کرده باشد و آن را اختیار نموده باشد و آن هم تصرف حال این است که مجیب عبارت عالمگیری را بزیاده کردن لفظ فی در فقره و فی معراج الدرایة بمطلب خود را نموده که یا مطلب عالمگیری اینست که تلقین کرده نشود نزد ما در ظاهر روایت چنان است و نزد بعضی پس قول اول ثابت شد و در معراج الدرایت اینست که ما عمل میکنیم هر دو پس قول دوم ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین در ظاهر الروایت از عینی و معراج الدرایة نقل کرده و آنرا قابل عمل ندانسته بطریق تعریض میگوید ما عمل میکنیم هر دو تلقین بعد موت و نزد دفن و همچنان است در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میکرد عمل هر دو تلقین پس کسیکه استناد کند بعالمگیری او را میباید نوشت عمل هر دو تلقین در جواب و لطف این است که این فقره را جلبی هم خود نقل کرده است بلکه از شرح و جیز نقل کرده شرح وسیط رد نموده و عبارته و فی شرح الوجیز و لا یلح علیه و کان ابن صاحبه یذکر بین یدیه وهذا التلقین مستحب بالاجماع واما التلقین بعد الموت فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة وعند الشافعی یستحب ان یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله وان محمد رسول الله وان الجنة حق وانا

حق والبعث حق وان الساعۃ آتیۃ لا ریب فیہا وان اللہ یبعث من فی القبور
وانک رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی اللہ علیہ وسلم
نبیا ورسولا وبالقران اماما وبالکعبۃ قبلۃ وبالمؤمنین اخوانا المظاہر قولہ
علم لقنوا موتاکم کذا فی شرح الوجیز قلت روی الطبرانی عن ابی
امامۃ رضی اللہ عنہ اذا امت فاصنعوا بی کما امرنا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم ان نلقن موتانا امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال
اذا مات احد اخوانکم فسویتم التراب علی قبرہ فلیقم احدکم علی راس
قبرہ ثم لیقل یا فلان بن فلانۃ فانہ یسمعہ ولا یجیبہ ثم یقول یا فلان
بن فلانۃ فانہ یستوی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانۃ فانہ یقول ارشدنا
یرحمک اللہ ولکن لا تشعرون فلیقل اذکر ما خرجت علیہ من الدنیا
شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا عبدہ ورسولہ وانک رضیت
باللہ ربا وبالاسلام دینا وبالقران اماما فان منکرا ونکیرا یاخذ
کل واحد منہما بید صاحبہ ویقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من لقن
حجتہ فقال رجل یا رسول اللہ فان لم یعرف امہ قال ینسبہ الی
امہ حوا علیہا السلام یا فلان بن حوا اسناد صحیح وقد قواہ الضیاء
فی احکامہ کذا قیل ولکن الراوی عن ابی امامۃ سعید الازدی
وقد بیضہ لہ ابن ابی حاتم وفی حیرۃ الفقہاء وفتاوی الظہیریۃ جوز بعض
المشایخ التلقین بعد الدفن ولا اراہ یفعل قلت وکیف لا یفعل وقد روی
عنہ علیہ السلام انہ امر بالتلقین بعد الدفن فیقول یا فلان بن فلان

لی اخر ماذکرناه من شرح الوجیز وقال الحلوانی لاینهی ولا یومر به
ال قاضیخان انکان التلقین لاینفع لایضر ایضا فیجوز وحکی عن
ظهیرالدین المرغینانی انه لقن بعض الایمة من السلف بعد دفنه و
صی ان یلقن هو ایضا بعد دفنه کذا فی عباب المفتی باید دانست که مسئله
تلقین بعد موت از مسایل مهمه و بنای اکثر مسایل دین جدید از انکار سمع اموات و استمداد
ز ایشان وغیرها است چنانچه گذشته و تمیمه درین مسایل انکار فقهارا از استمداد
مبنی نمود بر عدم سماع موتی نزد ایشان و عدم سماع را بارتکاب مجاز و لقنوا موتاکم در
متابعت آن ظاهر فقهای کاذبه جولانیها نمود و ازین مسئله اغماض نموده وایجا هم بطریق
جهل در گذشته نشنوید که انکار تلقین بعد موت باین جهت که میت نشنود مذهب معتزل
ست ومذهب اهل سنت وجماعت جواز و استحباب است چنانچه از کلام محققین معتمدین
بن امیر نقل میکنیم اول در فتح القدیر نوشته فقیل یفعل لحقیقته مما و بیناو نسب
الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة ودلایل مانعین را ذکر
رده وجوابها داده که مفصل بالا مذکور است دویم عینی در شرح هدایه اثبات وتصحیح تلقین
بعد دفن نموده و مانعین را جواب داده وقول انبار رد کرده واز شمس الایمه حلوانی و قاضیخان
ظهیرالدین مرغینانی جواز آن نقل نموده حواله کتاب عباب نموده و از مرغینانی حکایت
کرده که یکی از ایمه سلف را بعد دفن تلقین کرد و وصیت نمود که مرا هم بعد دفن تلقین کنند
و عبارتیکه قبل ازین عبارت منقوله اینجاست و ما از در ما سبق نقل کرده ایم گفت که
نزد اهل سنت میت جواب تلقین کننده میدهد مگر آخر کلام میت کلمه شهادت بودن حاصل
نمیشود بدین سبب در لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله مجازا اختیار کرده سیوم

ورزاد البيت مرقوم است اذا فرغ من تقبيره سن تلقينه روى ابو امامة
اذا مات احد كم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم على راس
قبره ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يقول ارشدنا يرحمك الله ولكن
لا تشعرون فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان
لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا
بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقران اماما فان منكرا ونكيرا يقولان
ما قعودنا عند هذا وقد لقن حجته حررد قد اورد الزاهد الصفار في
كتاب تلخيص الادلة وينبغي ان يلقن الميت على مذهب الامام الا
والمقتدى المقدم فمن يلقن فهو على مذهب الاعتزال وبيان ذلك
في التلخيص وكيفية التلقين هذا بسم الله الرحمن الرحيم تثبت الله الذين
امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة يا عبد الله يا امة الله
هذا بيت الوحشة هذا بيت الوحدة هذا بيت الغربة هذا بيت
الحسرة والله امته هذا اول منزل من منازل الدنيا فاذا اتاك
لكان الكريمان المخلوقان المامور ان لا ينفعانك ولا يضرانك الا
باذن الله فيسا لانك عن ربك وعن دينك ونبيك لا تخف ولا
تحزن فقل لهما الله ربي ومحمد نبيي والاسلام ديني والقران امامي
الكعبة قبلتي والمومنون اخواني وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له اعترافا بربوبيته وان محمدا عبده ورسوله ونبيه و
صفيه ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره

الشکون کرامن الاحیاء ویستحب تلقین المیت بعد الدفن والدعاء الغفر
فیہ من عمدۃ الابرار سئل شمس الائمۃ عن ذالک فقال لا
نامران ترکوا ولا ننہی ان فعلوا غیرہ سئل الحلوائی عن ذلک فقال فی
فعلہ بعض مشایخنا ولا ننہی ولا نامر ولا حجۃ لمن یقول لا بد منہ د
فی الجواھر لما سئل عن التلقین ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ
حسن چہارم در بحر ذاخر مرقوم است والتلقین بعد الدفن مشروع عند
اھل السنۃ پنجم در عیابۃ مرقوم الی سمعت استادی قاضیخان یحکی
عن الامام ظہیر الدین انہ لقن بعض الائمۃ واوصانی بتلقینہ فلقنتہ
ششم در جواہر مرقوم لما سئل القاضی محمد الکرماسی عنہ قال ما راٰہ
المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن وروی فی ذلک حدیثین ہفتم در
درالمختار مرقوم لا یلقن بعد تلقینہ وان فعل لا ننہی عنہ وفی الجوہرۃ
لانہ مشروع عند اھل السنۃ ویکفی قول یا فلان ابن فلان اذکر ما کنت
علیہ وقل رضیت باللہ ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی اللہ علیہ
وسلم نبیا فسئل یا رسول اللہ فان لم یعرف اسمہ قال ینسب
الی حوا ہشتم در فتاوی رحمانی مسطور اورد الزاھد الصفار فی
کتابہ تلخیص الادلہ ینبغی ان یلقن المیت علی مذہب الامام الاعظم رضی
اللہ عنہ ممن لم یلقن فہو علی مذہب الاعتزال وکیفیت التلقین انہم
در کشف الغطا بعد بیان اختلاف ونقل از شمس الائمۃ حلوائی وانہ
مضمرات وصاحب عنایۃ کہ شنیدم استاد خود قاضیخان راکہ حکایت میکرد کہ امام ظہیر الدین

تلقین میکرد بعض یاران خود را بعد از دفن و وصیت کرد مرا نیز تلقین دهی بعد از دفن و گفت قاضیخان
بالفرض تلقین اگر نفع نکند ضرر هم نمیکند کذا نقله الشیخ ابو المکارم مینویسد و بالجمله بمقتضای بیسی
مذهب اهل سنت و جماعت که قایل اند بحقیقت سوال در قبر و اعاده روح و عقل بوی بعد از دفن از
برای سوال تلقین ملایم و مناسب است چنانچه در تلخیص الادله از امام صفار نقل کرده سوا او از نسفیه
که تلقین کرده شود میت بر مذهب امام اعظم و هر که تلقین نمیکند و نمیگوید بان پس او بر مذهب
اعتزال است که گویند میت جماد محض است و روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته که اگر
مسلمان مرده است محتاج نیست بسوی وی بعد از موت و گرنه فایده نمیکند ناتمام است چه با وجود
اسلام احتیاج بسوی تلقین برای ثابت داشتن دل باقی است چنانچه در حدیث آمده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید برادر خود را و سوال کنید برای
وی تثبیت را بدرستیکه الان سوال کرده میشود از وی و سیوطی در جوامع الجوامع بتعدد
طرق آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه بمیرد یکی از برادران شما بریزید بر وی
خاک را باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی بگوید یا فلان بن فلانه و وی میشنود
لیکن جواب نمیدهد پستر باز میگوید همان را درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند
خدا تعالی ترا ولیکن شما نمیشنوید پستر گوید یاد کن ای فلان انرا که برآمده تو بران از
دنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و آنکه راضی شدی که خدا پروردگار تست
و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست و قرآن امام تست چو این را میگوید میگیرد دست یکی از منکر نکیر
دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش آن بنده چه کار داریم ما اکنون با وی
که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را گفت مردی یا رسول الله اگر نام مادر میت نداند
بکه نسبت کنم فرمود که نسبت کن بحوا که مادر همه است و حلبی صورتش چنان

لقنة با فلان اذكر دينك الذى كنت عليه رضيت بالله ربا و بالاسلام دينا و بمحمد صلى
الله عليه وسلم نبيا و بالقرآن اماما و بالكعبة قبلة" الغرض اگر امثال این روایات از
کتب معتمده معتبره که آن تقاضا نموده اید و فتوی گردد الحاصل بروایات این اکابر فقها که
شمس الائمه و امام صدر الشهید و امام ظهیر الدین مرغینانی و قاضیخان وغیره در طبقه ثانیه و
مجتهدین فی المسایل معدود و کرمانی و ابن همام و عینی در تمام حنفیه ممتاز و از کتبها که
نقل کردیم همه معتمد بودن تلقین مذهب امام اعظم و مذهب اهل سنت و بودن مانع تلقین
از معتزله بخوبی ظاهر پس اگر بسبب اختلاط معتزله در حنفیه که بالا ذکر کردیم در کدام کتاب
روایه منع تلقین یا نسبه آن با امام اعظم وغیره بر آمد اعتبار را نشاید تا اگر برای تصدیق
او تکذیب و تخطیه این همه اعلام اختیار کرده شود و رجحانش بر همه التزام نموده اید باآن
تحفظ در روایت و فقاهت برین همه ها ترجیح صریح داشته باشد و نیست مگر بندرت در کلام
کوهستانیان و سکنه افغانستان که دون از طبقه خامسه و ایشان را قدرة بر تمیز در
اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر المذهب و ظاهر الروایات و روایات نادره هم حاصل نیست و
اقوال مردوده و روایات ضعیفه هم در کتاب شان میباشد و ایشان بحواله کتب
فقها که عبارت از اصحاب طبقات خمسه است معتبر نیست که ایشان بحسب اصطلاح فقها
نیستند و مطلق به تقلید روایات و مراعات اصول آشنائی ندارند و کتب شان از هر گونه
رطب و یابس پر می باشد و آن کتابها باین علل قابل فتوی نیستند خصوصاً در صورت
مخالفت با بحوالۀ اعلام · سوال زیارت قبور زنان را جایز است چنانچه مردان را جایز
شده است یا نه · جواب زیارت قبور مردان را جایز است بشرطیکه موافق سنت
باشد نه زنان را بالاتفاق و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی است چنانچه

در ستملی مرقوم است ویستحب زیارة القبور للرجال وتکره للنساء و در کتاب
مجالس واعظیه می نویسد واما النساء فلا یحل لهن ان یخرجن الی المقابر
لما روی عن ابی هریرة انه علیه السلام قال لعن الله زوارات القبور
وعن ابن عباس قال لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم زایرات
القبور والمتخذین علیها المساجد والسرج کذا فی المشکوة و در نصاب
الاحتساب آمده که سئل القاضی عن جواز خروج النساء للمقابر و امثالها فی
مثل هذا او انما نسئل عن مقدار ما یلحقها من اللعن واعلم انها کلما
نوت الخروج کانت فی لعنة الله و ملائکته علیهم السلام و اذا خرجت
یلحقها الشیاطین من کل جانب واذا اتت القبر یلعنها روح المیت و اذا
رجعت کانت فی لعنة الله کذا حتی تعود وفی حدیث ایما امرأة خرجت
الی مقبرة تلعنها ملائکة السموات السبع وملائکة الارضین السبع
فتمشی فی لعنة الله و ایما امرأة دعت للمیت [illegible] فی بیتها یعطیها الله تعالی
ثواب حجة وعمرة و روی عن سلیمان و ابی هریرة انه علیه السلام
ذات یوم خرج من المسجد فوقف علی باب داره فاتت ابنته فاطمة
رضی الله عنها فقال لها من این جئت فقال خرجت الی دیار ابنة [illegible]
اللتی ماتت فقال هل ذهبت قبرها فقال معاذ الله ان افعل [illegible]
بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم تجد رائحة الجنة انتهی و قاضی ثناء الله
پانی پتی در رساله ما لا بد آورده که زیارت قبور مردان را جائز است نه زنان را طرفه ماجرا
که محمد [illegible] کراهت تحریمی زیارت قبور زنان را القول اصح [illegible] در دلیل [illegible]

روایتی ہم بتصریح صحیحہ قول کراہت تحریمی نادردہ کہ از عبارتش ظاہر لیس لفظ چنانچہ
بی محل محض افتادہ حالا میگویم کہ زیارت قبور زنان را مباح است بقول افصح چنانچہ
در بحر الرائق مرقوم است و الاصح ان الرخصۃ ثابتۃ لہما و در عالمگیری
مینولیسد ظاہر قول محمد رحمہ اللہ یقتضی الجواز للنساء ایضا لانہ لم یخص الرجال و
فی الاشربۃ اختلف المشائخ فی زیارۃ القبور للنساء قال شمس الائمۃ
السرخسی الاصح انہ لا باس بہا و در جامع الرموز می نولیسد و زیارۃ القبور
مستحبۃ للرجال وکذا للنساء علی الاصح در مختار الفتاویٰ مینولیسد و لا باس
بزیارۃ القبور و ہو قول ابی حنیفۃ وظاہر قولہ یقتضی الجواز للنساء ایضا
لانہ لم یخص الرجال و فی اشربۃ المبسوط اختلف المشائخ فی زیارۃ
القبور للنساء قال شمس الائمۃ السرخسی الاصح انہ لا باس بہا
در کشف بزدوی در نسخ سنت لبنت مرقوم و الاصح ان الرخصۃ ثابتۃ للرجال
والنساء جمیعا فقد روی ان عائشۃ رضی اللہ عنہا کانت تزور قبر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فی کل وقت وانہا خرجت حاجۃ زارت قبر
اخیہا عبد الرحمن در سراجیہ مینولیسد و لا باس لہا ای الحائض والجنب
بزیارۃ القبور در فتاوی حمادیہ مینولیسد فی کشف البزدوی قیل
الاذن تثبت للرجال دون النساء فالنساء یمنعن من الخروج الی المقابر
لما روی ان فاطمۃ رضی اللہ عنہا ذہبت لتعزیۃ لبعض الانصار فلما رجعت
قال لہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلک اتیت المقابر قلت لا قال
لو اتیت ما فارقت یوم القیامۃ ای کنت معہا فی النار والاصح

الرخصة ثابتة للرجال والنساء جميعا ودر در المختار می نویسد لا باس بزيارة القبور
ولو للنساء لحديث كنت نهيتكم الا فزوروها الحديث وشيخ الاسلام در كشف الغطا
بعد نقل اختلاف مینویسد در غرایب گفته ظاهر مذهب امام محمد اقتضا میکند جواز زیارت زنان را
نیز و شمس الائمه سرخسی گفته اصح آنست که باکی نیست زیارت زنان را و در خزانه نیز باصحیه عموم
رخصت تصریح کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تائید مذهب النعمان گفته اکثر علما بر ثبوت
رخصت اند برای مردان و زنان همین است مذهب ائمه ثلثه سوای احمد ره دار و بی دور وا
است نقله من شرح المرقی انتهی پس از حکم اصحیه اجماعیه اعلام اغماض نمودن واقوال ثناء
الله قاضی پانی پتی و عمر سنائی دهلی و صاحب مجالس واعظه مستعلی را با وجود تحریف فی التصرف
در عبارات لی اکه در آن عبارات هم اشاره اصحیت با آنکه دلیل صحیحه کراهت تحریمی با وجود حکم
ائمه فن با صحیحه جانب مخالف دور از دیانت است **سوال** مقرر کردن سفر بعض جایز است
یا نه **جواب** مقرر کردن روز سفر ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای
راشدین و ائمه اربعه نرسیده پس امری که ثبوت آن از شارع و مجتهدین متحقق نباشد آن امر
بر اصل خود باید داشت مادامیکه خلاف آن از دلیل ثابت شود و اصل شیء با حرمت است
نزد جمهور كما في التفسير الاحمدي تحت قوله تعالى هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا فيمكن
ان يستدل بها على ان الاصل في الاشياء الاباحة كما هو مذهب ابي حنيفة
بخلاف الجمهور فان عندهم الاصل هو الحرمة انتهى يا توقف است كما يظهر
من الرد والاشباه من الدر في كتاب الوضوء المنصور ان الاصل في
الاشياء التوقف الا ان الفقهاء كثيرا ما يلهجون بان الاصل الاباحة
وفي الدر ايضا من كتاب الجهاد من باب استيلاء الكفار العجيب من منا

اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزله انتهی
قال فی الاشباه ناقلاً عن شرح المختار للمص قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء
التوقف انتهی نا اباحت است کما هو مذهب طایفه ورای معتزله هم چنان
کما هو مکتوب فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است
یا اباحت یا توقف اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود
بنا ساختن که در حرمت خواهد افتاد یا در امری خواهد افتاد که حال او معلوم نیست بنای خواب
بر اصل هدا اشبار و ذکر اختلاف و بودن اباحت رای معتزله و نقل عبارت کتب بمرنا شی است
از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارت مذکوره و معانی لفظ توقف و اباحته و تحریف در
شرف در نقل علاوه بر ان اما التحریف در نقل پس اول در نقل اشباه چه تمام عبارت اشباه
اینست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل وهو مذهب
الشافعی رح او التحریم ونسبه الشافعی الی ابیحنیفه رح وفی البدایع المختار
ان لا حکم للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیاً فالمراد منه انعدام
تعلقه بالعقل قبل الشرع فانتفی المتعلق لعدم فائدته انتهی وفی شرح المنار
للمص الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض الحنفیة ومنهم الکرخی وقال
بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر وقال بعض اصحابنا الاصل فیه التوقف
بمعنی انه لابد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی وفی الهدایه
من فصل الحد او ان الاباحه اصل انتهی اینست عبارت اشباه پس از ان
سرف بر یک فقره اکتفا نمودن وازان هم لفظ بعض را سرقه نمودن و در نظر جهال بودن
توقف مذهب حنفیه بقول واحد جلوه دادن مباح وعرس حرام لاحول ولا قوة الا بالله

وعبارت رد المحتار این است واورد علیه فی البحر المباح بناء علی ما هو الصحیح
من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون
بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف اجزای جمله و ترتیب
جملة المضمون ان الاصل فی الاشیاء التوقف ونسبت نمودنش بر رد المحتار باظهار آنکه
مذهب و مختار صاحب کتاب است برخلاف واقع از دیانت بسیار بعید است و ظاهر گردید
مجیب رد المحتار در بیان مناب اعتراض واقع است که لفظ اورد بران مناقشه میکند یعنی
تعریف سنت را که کرده شد مباح و قول او الا ان الفقهاء الخ جواب او است و ترجمهٔ آنچه
رد المحتار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر میگردد که آورده نشد درین محل تحقیق
تمام عبارت را نقل میکنم و حالتش بعد ازین بیان نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله که
فهمش آسان گردد در باب استیلاء الکفار وان غلبوا علی اموالنا ولو عبدا
مؤمنا واحرزوها بدارهم ملکوها لان الاستیلاء ورد علی مباح لان الصحیح
من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والا
باحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة الاحکام المشروعة وهم لم
یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حاصل مسئله
اصالة واباحة شرعیه وآنکه اصل در اشیاء چیست باید شنید وچونکه بنای این مسئله بر
حسن و قبح ذاتی یعنی عقلی و شرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضرورت بقلم می آید تا مسئله
ذهن نشین گردد حسن بمعنی استحقاق مدح و ثواب خدا تعالی و قبح بمعنی استحقاق ذم و عقاب
نزد اشاعره شرعی است فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن است و از هرچه نهی کرد
قبیح است واگر امر منقلب گردد حسن قبیح گردد و قبیح حسن و نزد ماتریدیه و معتزله عقلی است

یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق است در هردو مذهب نزد ما تریدیه این حسن و قبح مستلزم
حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس ترک احکام در زمان
فترت عقاب نیست و از اینجا ست که بلوغ دعوة در تکالیف شرط است پس کافر که دعوت باو
نرسیده مکلف بایمان نیست و در آخرت مواخذه بکفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند
آن حسن و قبح حکم را پس اگر شرع نبودی و رسولی مرسل نشدی و افعال موجود بودندی هر آینه
احکام حسب تفصیلی که الان در شریعت حقه است واجب می بودند و فعل مباح برای اباحت
مباح می بود البته و مراد از حکم در اینجا اشتغال ذمه عبد است بفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی
و فخر الاسلام و صدر الشریعه و غیره گفتند عقل گاه مستقل میشود در ادراک بعض احکام خدا
پس واجب کرد آنکس ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لایق نیست بخدا حاصل اینکه سه مذهب
قرار یافتند اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعیست و حکم هم دویم مذهب ماتریدیه که حسن و قبح
عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از تعلق حکم بذمه عبد و اختیار کرد آن را صاحب
تحریر و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفت که مشایخ خود را که ملاقات کردم موافق اشعریه یافتم
مذهب سیوم حسن و قبح عقلی است و هم چنین حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام و غیره است اما
نزد معتزله بنابر وجوب عمل عقوبت بحسب عقل واجب و نزد جماعه کرام عقوبت بحسب عقل واجب
نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگرچه در هر فعل قدیم است لیکن جایز
است که بعض از آن قبل بعثت معلوم نگردد لیکن نزد معتزله اگرچه حکم ذاتی است موقوف بر شرع نیست
لیکن بعض چنان است که علت حسن و قبح فعل بعقل دریافت نگردد و نزد اهل سنت از اشاعره
و ماتریدیه پس موجب حکم اگرچه کلام نفسی قدیم است فاما ظهور آن به تعلق است و آن حادث
است بحدوث بعثت پس نیست حکم اصلا قبل بعثت نزد جمهور اهل سنت و بعض لهذا اگرچه

موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیه موافق اند باشاعره که نزد جمهور اہلسنت نیست ظهور حکم مگر بشرع
وآن به بعثت است پس معلوم میشود قبل بعثت وخلافیکه مشهور است در اہل سنت که اصل
اباحت است وآن مختار اکثر حنفیه وشافعیه یا خطر که مذہب بعض ایشان است وصدر الاسلام
گفته که اصل اباحت است در اموال وخطر در انفس وگویا که این تفسیر قول حنفیه وشافعیه
است و در بادی الرای مخالف می نماید بآنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت وموافق میگردد
بمعتزله قائله باباحت اصلیه جواب اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی صلعم الدین خالی
نگذشته از آدم تا ایندم پس خلاف حاصل نمیگردد در هیچ یک زمانه از ازمنه و نه حکم باباحت
مطلقا و به تحریم مطلقا پس نیست خلاف مگر در زمان آنحضرت که شریعت مندرس گردید
بتقصیر سابقین حاصل اینکه کسانیکه پیدا شدند بعد اندراس شریعت و جهل احکام پس
این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه وشافعیه پس معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله مباح
یعنی ماخوذ نمیشوند بفعل وترک چنانکه در مباح واین را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
باباحت اصلیه مبنی است بر زمان فترت قبل شریعت متقدمه یعنی اباحت حقیقیه نیست بل بمعنی
نفی حرج است در فعل وترک بسبب عدم مانع وموجب وبرهمین اباحت اصلیه مبنی است نسخ نماز حج
اگرچه دران کلامی است وفی التنقیح نوشته وفیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا
فلا یکون الحرمة بعده نسخا ودر شرح آن را بتفصیل بیان نموده است ومعتزله تقسیم کرده اند افعال
اختیاریه را باینکه جهت محسنه ومقبحه معلوم گردد پس منقسم است باقسام خمسه یعنی وجوب وندب
واباحت وتحریم وکراہت واینکه جهت محسنه ومقبحه معلوم نگردد ودرین قسم معتزله را قبل شرع
مذہب است اول اباحت وآن مذہب معتزله بصره است دوم حرمت وآن مذہب معتزله
بغداد است سیوم توقف ومشہور آنست که مذہب شیخ ابو الحسن اشعری وابوبکر صیرفی ہم توقف

است و مراد بتوقف بطبق معتزله عدم العلم بحکم و بطریق شیخ عدم حکم است این همه از کفته بحث
اباحت میلیه و قبل بعثت محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت باشد و اباحت
میلیه بحثا اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته وهذه المسئلة تورد فی
اصول الشافعیة والاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان العقل
حاکم بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام
حاصل باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه و را اباحت اصلیه قرة است چه اباحت اصلیه فرع
خطاب نیست بهذا میگویند که قابل نیست برای نسخ و اباحت شرعیه عبارت است از خطاب
شارع بالتخییر و آن عبارت است از خطاب شرع بتخییر و اباحت اصلیه نوعی است از
خطاب بالتخییر جاییکه مدرک شرعی حرج فعل و ترک معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی
برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرع
بتخییر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله اباحتیه میگویند که اباحت در عرف شرع عبارت
است از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارت است از حکم شارع بر آن پس تحریم
خطاب متعلق نشد و مشتمل متعلق و نفی نیست مباح باتفاق معتزله و اهل سنت اما نزد
معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرع بمعنی عدم حرج در فعل و ترک است و آن بحال
است نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در وی مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک معدوم است
پس معدوم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع بتخییر در مبنی الاصول مرقوم لا حکم
قبل ورود الشرع وقسم المعتزلة الافعال الاختیاریة التی یقضی العقل
فیها بالحسن والقبح الی خمسة والتی لا یقضی فیها بحسن ولا قبح ثالثها التوقف
عن الحظر والاباحة باز میگوید الاباحة حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلة

فانهم قالوا المباح ما انتفى الحرج فی فعله وترکه وذلک ثابت قبل الشرع و
بعده ونحن ننکر ان ذلک اباحة شرعیه وانما الاباحة خطاب
الشارع قاضی عضد در شرح مختصر نوشته لا حکم لافعال العقلاء قبل الشرع
وقد قسم المعتزله الافعال الاختیاریه الی ما لا یقضی العقل فیها بحسن
ولا قبح ولهم فیها ثلثه مذاهب الحظر والاباحة والتوقف عنهما والی
غیرها وهو ینقسم عندهم الی الاقسام الخمسة المشهورة من واجب
ومندوب ومحظور ومکروه ومباح پس میگوید الاباحة حکم شرعی خلافا
لبعض المعتزله فانهم یقولون المباح ما انتفى الحرج فی فعله وترکه وذلک
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننکر ان ذلک اباحة شرعیه بل الاباحة
خطاب الشارع بذلک فاضل مرزاجان در حاشیه عضدی مینویسد قوله
خلافا لبعض المعتزله هم الذین قالوا الافعال الاختیاریه التی لا یدرک
العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع
بالاباحة الاصلیة لانه تعالى خلق العبد وما ینتفع به فالحکمة تقتضی
اباحته له دفعا للعبث وحاصل النزاع یرجع الی ان الاباحة فی لسان الشرع
هل هو عدم الحرج فی فعله وترکه او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما
یدرک العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوه عنهما ولم یتعلق به
الخطاب والکاشف عن حاله صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند هولاء المعتزله
من جملته ان الاباحة فی عرف الشرع بمعنى عدم الحرج فی فعله وترکه
وهذلک وعند الجمهور ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج

فی فعله وترکه فذلك مدرك شرعی بحکم الشارع بالتخییر بینهما وسلم الثبوت
مرقوم لاخلاف فی ان الحکم وان کان فی کل فعل قدیما لکن یجوز ان لا یعلم
قبل البعثة بعض منه بخصوصیة اتفاقا اما عند المعتزلة فلانه وان کان
ذاتیا لکن منه ما لا یدرك علة الحسن والقبح فیه واما عند غیرهم فلان
الموجب وان کان الکلام النفسی القدیم لیکن لما کان ظهوره بالتعلق الحادث
لحدوث البعثة فلا حکم متحقق قبلها فلا حرج عندنا مولینا نظام الدین
وسیح عند غیرهم ثبوت من اهل السنة کالاشاعرة والماتریدیة وشرح
فلا حکم متحقق قبلها ثبوت بل لا حکم اصلا الا بالوقوف علیه قال
صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بین اهل السنة ان الاصل فی
الافعال الاباحة کما هو مختار اکثر الحنفیة والشافعیة او الخطر کما ذهب
الیه غیرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحة فی الاموال والخطر فی
الانفس فقیل بعد الشرع بالادلة السمعة ای ذلت علی ان ما لم تقم
دلیل التحریم ماذون فیه او ممنوع عنه وفیه ما فیه وقال فی الحاشیة
اذ یظهر من تتبع کلامهم ان الخلاف قبل ورود الشرع ومن ثم لم یجعلوا
رفع الاباحة الاصلیة نسخا بعد مخاطبة الشرع قال مولینا بحر العلوم
فانقیل فعلی ما ذکر کیف یصلح الخلاف بین اهل السنة فی ان الاصل
الاباحة او التحریم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول الا وقال و
نقل فی تقریر الحق فانمهد مقدمة اولا هی انه لم یجز علی انسان زمان
یبعث فیه البتة نبی مع دین لان شریعة ادم علیه السلام کان

باقيا الى مجئ نوح عليه السلام وشريعته عليه السلام الى ابراهيم عليه السلام وكانت شريعته عامة للكل فمن نسخت في حقه فقد قام غيره مقامها كشرع موسى وعيسى عليهما السلام في حق بني اسرائيل ونفي في حق غيره كما كان الى ودود وشريعتنا بحقيقة الباقية الى قيام الساعة الكبرى ويدل عليه قوله تعالى وان من امة الا خلا فيها نذير وقوله تعالى ايحسب الانسان ان يترك سدى واذا انهما دهذا فنقول فحينئذ لا يتاتى خلاف في زمان من ازمنة وجود الانسان اصلا ولا يتاتى الحكم بالاباحة مطلقا ولا بالتحريم مطلقا كيف وفي كل زمان شريعة فيها تحريم بعض الاشياء وايجابه واباحته وغير ذلك فاذن ليس الخلاف الا في زمان الفترة التي اندرست الشريعة بتقصير من قبله وحاصله ان الذين جاؤا بعد اندراس الشريعة وجهل الاحكام فجهلهم هذا اما ان يكون عذرا فيعامل مع الافعال كلها معاملة المباح اعني لا يؤاخذ بالفعل ولا بالترك كما في المباح واليه ذهب اكثر الحنفية والشافعية وسموه اباحة اصلية وهذا هو مراد الامام فخر الاسلام بقوله لسنا نقول بهذا الاصل اي بان يكون الحرم ناسخا له باباحة الاصلية لوضع ان البشر لم يترك سدى في شيء من الازمان وانما هذا اي القول بالاباحة الاصلية بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا الشريفة يعني ان الاباحة ليست حقيقية بل بمعنى نفي الحرج اه وقال مولينا نظام الملة والدين قدس سره ان الاباحة الاصلية انما هي عمل معاملة المباح لفقد ان الدليل وقصورهم

فى الولوج فى معرفة البحث عنه حتى تظهر حاليه الحال وتلخيصها انا نعنى
عدم الحرج فى الفعل والترك بعدم المانع والموجب وهذا ليس بمنكر من احد
سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والقبح حتى ان من قال بالخيار الا
ايضا يقول بها صاحب مسلم بعد از انكه ميجث حسن وقبح عقلى يعنى استحقاق مدح وثواب
خدا ومتابلين آن نوشته عند الاشاعرة شرعى اى بجعله فقط فما امر به حسن
وما نهى عنه قبيح ولو انعكس الامر لانعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلى
اى لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما فى العبد بل يصير موجبا
لاستحقاق الحكم من الحكيم الذى لا يرجح المرجوح فما لم يحكم لايكون
حكم ومن ههنا اشترطنا بلوغ الدعوة فى التكليف بخلاف المعتزلة و
امامية والكرامية والبراهمة فانه عندهم يوجب الحكم فلولا الشارع
وكانت الافعال لوجبت الاحكام قالوا منها ما هو ضرورى ومنه نظرى
ومنه مالا يدرك الا بالشرع كحسن صوم اخر رمضان وقبح صوم اول
شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وقبح ذاتيين
مى نويسد اما المعتزله فقسموا الافعال الاختيارية الى ما يدرك فيه جهة
محسنة او مقبحة فيقسم الى الاقسام الخمسة المذكورة والى ما ليس كذلك
ولهم فيه قبل الشرع ثلثة اقوال الاباحة وفى الحرج وهو قول معتزلة
البصرة والحظر وهو قول معتزلة بغداد الثالث التوقف وفى الحرج و
اشتهر انه مذهب الشيخ ابى الحسن الاشعرى وابى بكر الصيرفى وللمصنف
لو نقصده لان كلامه فى اقوال المعتزلة وفسر بعدم الحكم وهو المناسب

للشيخ فان الاشعرية عن اخرهم ينفون الحكم قبل البعثة قال صاحب المسلم
الاباحة حكم شرعي لانه خطاب الشرع بتخيير والاباحة الاصلية ليست منه
لان حاصلها عدم فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه قال الشارح اي
شرعي لحكم الشارع بالتخيير فهي لا يكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلة
وقال مولانا بحر العلوم اي عدم المدرك الشرعي ليس مدركا شرعيا
لحكم الشرع بالتخيير والاباحة الاصلية لا يكون الا في موضع عدم المدرك
الشرعي للحرج في الفعل والترك بل بحكم بخصوصية اصلا فالاباحة
الاصلية فيها حكم بالتخيير فهي لا يكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم يقولون بالاباحة وغيرها من الاحكام قبل الشرع حاصل عبارت
مرقومه اينكه نزد معتزله حسن وقبح عقلي موجب حكم است اشيا بحسن وقبح آن معلوم
منقسم باقسام خمسه قبل شرع وبعد شرع بی مداخلت شارع واشيا بحيثيت
حسن وقبح آن بعقل معلوم ميگردد نزد يک فرقه از معتزله مباح واين اباحت اصليه معتزله
اباحت حقيقيه وحكم است واشعريه وماتريديه از آن منكر مرشان قبل شرع حكم ثبت
واطلاق توقف هم كه در كتب ايشان است بمعنى عدم حكم است واباحت اصليه كه مختار
اكثر حنفيه وشافعيه است نسبت بزمان فترت اباحت حقيقيه نيست ونه حكم نزد ايشان وجرئي
مغاير اباحت اصليه معتزله واباحت اصليه بعد شرع علاوه برد واباحت اصليه مذكوره است كه
دران حكم است چه اباحت شرعيه عبارت است از خطاب شرع بتخيير واباحت اصليه هم نيست از
خطاب بتخيير چه عدم مدرك شرعي حرج در فعل وترك مدرك شرعيت برای حكم شرع بتخيير واين اباحت
اصليه نيست مگر در جاييكه مدرك شرعي برای حرج در فعل وترك معدوم باشد والا معانی

عبارات مذکوره جواب باید داد است فی التفسیر الاحمدی یمکن ان یستدل بها علی ان
الاصل فی الاشیاء الاباحة کما هو مذهب طائفة بخلاف الجمهور فان
عندهم الاصل هو الحرمة یعنی لذ قایلین بودن حکم در اصل کسانیکه باباحت قایل اند
ممکن است که باین آیه استدلال کنند و آن یک طایفه است بخلاف جمهور که نزد ایشان
اصل حرمت است یعنی جمهور کسانیکه بودن حکم در اصل قایلی لفظ حرام میگویند ظاهر که جمهور
اهل سنت مراد نیستند چه از اصل حکم در اصل منکر با حرمت و اباحت چه رسد و اگر مراد باباحت اباحت
اصلیه قریبات نمی پس درست نمی آید چه بتصریح زواید فن اصول ثابت که مذهب اکثر حنفیه و شافعیه
اباحت است و حرمت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بران قول احمدی بار روایت در الحماسه
که خودش نقل نموده متعارض چه دران مصرح که الصحیح من مذهب اهل السنة ان
الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة و همچنان در روایت دیگر الحماسه
که بان لفظ استناد نموده اینست المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف و همچنان
بعبارت تراشیده ا متشابه قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء التوقف پس هر گاه
که روایات نقل نموده اش هم باهم متخالف لازم می آید که همه از پایه استدلال ساقط شوند
و اگر از اباحت اصلیه سر مراد باشد پس دران خلافی و نزاعی در زواید اصول منقول نیست و قطع نظر
از مخالف روایت تفسیر احمدی با دیگر روایت منقوله اش و احتمال خطا در بودن لفظ جمهور
بجای طایفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی ابا تمام دارد و از آنچه مجیب قرار داده یعنی بعد بعثت
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم چیزیکه حکم آن بیان نشده باشد حرام باشد چه بتصریح حکم اباحت
دران صورت موجود و آنچه از تفصیل اقسام اباحت بیان کردیم همه از آن ظاهر چه بعد ذکر تعارض
مبیح و محرم و ترجیح محرم از امام فخر الاسلام نقل نموده ثم قال وهذا بناء علی قول من

يجعل الاباحة اصلا ولسنا نقول هذا فى اصل الوضع لان الناس لم يتركوا سدى
فى شئ من الزمان وانما هذا بناء على زمان الفترة قبل شريعتنا يعنى ان
يجعل المحرم ناسخا بناء على قول من جعل الاباحة اصلا فى الاشياء
كالكرخى وابى بكر الرازى وطائفة من الفقهاء الحنفية والشافعية وهو قول
المعتزلة ولسنا نقول بكون الاباحة اصلا فى الوضع لان عباد الله تعالى
لم يتركوا سدى اى مهملا فى شئ من الزمان ولو كان الاباحة اصلا
لكانوا مهملين غير مكلفين وانما يجعل المبيح اصلا والمحرم ناسخا بناء
على زمان الفترة بين عيسى ومحمد عليهما الصلوة والسلام قبل
شريعتنا فانه كانت الاباحة حتى ثم بعث نبينا عليه السلام بين الاشياء
المحرمة وبقى ما سواها على الاباحة كذا فى حواشيه ثم كون الاصل
عندنا الاباحة لا ينافى ان يكون الشئ حراما لعينه كالربا والخمر او لغيره كاكل
مال الغير او مكروها كراهة تحريم او تنزيه كاكل الفرس او سؤر الهرة
لان كل ذلك يثبت بالادلة القاطعة او الظنية وانما الكلام فيما
لم يوجد فيه دليل اصلا هر چند عبارتيكه بما نحن فيه علاقه ندارد از تغيير او سقوى
نقل نموده وآنچه كه در ما نحن فيه نص بود از آن گذر كرد لا حول ولا قوة الا بالله
ومعنى عبارت در المختار از كتاب الطهارت اين است كه سنت را تعريف نمود بآنچه
ثابت شود بقول وفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم و واجب و مستحب نباشد وايراد
كرده شد بران در جزء مباح بنابر آنچه مشهور است از آنكه اصل در اشيا توقف است
وصاحب در المختار جواب داد كه فقها بسيار تلفظ ميكنند بآنكه اصل اباحت است پس تعريف

مبنی است بر عرف فقها فقها اینجا مراد از اباحت اباحت اصلیه حقیقیه نیست که مخالف جمهور اهل
سنت است چه از اصل حکم در اصل منکر اند و آنچه مبنای مورد است که اصل در اشیا توقف
است مراد از توقف نه آنست که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه آن
متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد توقف عدم حکم است و معنی روایت
کتاب مذکوره از باب الاستیلا اینست که اگر اهل شرک بدار خود احراز کنند مالک آن اموال
میشوند بدین جهت که مستولی شدند بر مباح چرا که صحیح از مذهب اهل سنت آنست که اصل
در اشیا توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیست مباح بر مذهب اهل سنت چه کفار
مکلف بفروع نیستند پس باحکام مشروعه مخاطب نشدند پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع
بر مذهب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع رای معتزله است بلکه
سبب ملک آنست که عصمت از جمله احکام مشروعه است و کفار مخاطب بعصمت نیستند پس
باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از
توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه مجیب فهمیده است که آن موقوف
بر حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی ادعا کرده شود پس قول او لان العصمة الخ
راست نمی آید و اباحت را که رای معتزله گفته غیر اباحت است که در کتاب الطهارت بفقها نسبت
کرده و الا التعارض لازم می آید و اضح باد که مقصود از ذکر معانی روایات بیان این امر است که
آوردن مجیب این روایات را بی محل است نه تصحیح و تسلیم آن که تصحیح و تطبیق و رفع تعارض
بذمه مستدل است نه ذمه ما و آنچه محشین بر صاحب در المختار درین خصوص کلام نموده اند در
حواشی مذکوره هر کتابی بر [illegible] باشد حجت این طایفه است صاحب رد المحتار
که علیت استیلا علی المباح را نفی میکند آن منفی منقول صاحب هدایه و شمس الائمه و امثال

شان است چنانکه نوشته اند لنا ان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا للملک
و ظاهر که صاحب در المختار و مجیب آن اعیان چه رتبه دارد در غلط او شک نیست و طرفه اینکه در
استدلال خود باز قرار نموده است بانچه ازان فرار ساخته از اباحت و کلام در عبارت
اشباه بعد ازانکه تمام عبارت را نقل کردیم حاجت ندارد که ازان صاف ظاهر که کلام در اباحت
اصلیه حقیقته است و از قایلین توقف معتزله مراد اند و برین امر دلیلی ازهمان عبارت ظاهر
چه صاحب اشباه معنی توقف هم بیان کرده است و مجیب هم بواد این حال از عبارت اشباه
بحذف اول و آخر صرف بریک فقره آنهم باسقاط لفظ بعض اکتفا نمود پس تردید مجیب در اصل
شی که یا حرمت است نزد جمهور یا توقف یا اباحت کما هو مذهب طایفه و رای معتزله هم عین است
محض لعودی اصل اشیا از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله از واقفان فن و نفهمیدن مطالب کتب و
تحریف و تصرف است قصه خوانی چیزی دیگر فقاهت چیزی دیگر از نقل عبارت کتب بی فهم مطلب
و بی عرض بر فقها فتوی راست نمی شود مفتی را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
و مرجوح و معمول و متروک و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
نماید بی اینکه خود در ورطه تحیر افتاده است هدایت دیگران معلوم و هر مسئله از فنی که محل تحقیق
او باشد باید گرفت نه از فن دیگر که ضمنا و استطرادا ذکر مسئله اتفاق افتاده باشد نقل کنند
مبحث این مسئله علم اصول است و ما ازانجا حقیقت مسئله را بتفصیل بیان نمودیم ازان بخوبی
ثابت که از اباحت حقیقیه مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصلیه فقره مختار اکثر حنفیه و
شافعیه و در اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از معتمدین منقول نیست پس نسبت حرمت اصل بجمهور
و توقف بمعنی مرغوبش بمذهب صحیح اهل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
کتب هم نقل میکنم صاحب اشباه در همان قاعده می نویسد و فی الهدایة من فصل

الحد اد ان الاباحة اصل و در قاعده تعارض دلیل تحریم و اباحت و تقدیم تحریم می نویسد
وعلله الاصولیون بتقلیل النسخ لانه لو قدم المبیح لزم تکرر النسخ
لان الاصل فی الاشیاء الاباحة پاید فهمید کہ مراد از اباحت درینجا اباحت اصلیہ
قرہ است و ہر چند درین استدلال یعنی لزوم نسخ کلام است طویل فاما قول اباحت اصل
از اصولیین ثابت است و حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قول ماتن الاصل فی
الاشیاء الاباحة می نویسد ذکر العلامة قاسم بن قطلوبغا فی بعض تعالیقه
ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا وقیده فخر الاسلام
بزمن الفترة فقال ان الناس لم یترکوا سدی فی شیء من الزمان
وانما هذا بناء علی زمن الفترة لاختلال الشرائع و وقوع التحریفات فلم
یبق الاعتماد والوقوف علی شیء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنی عدم
العقاب بما لم یوجد له محرم ولا مبیح انتهی و دلیل هذا القول قوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا اخبرنا بانه خلقه لنا علی وجه المنة علینا
وابلغ وجوه المنة اطلاق الانتفاع فثبت الاباحة و در شرح قول
ماتن والحکم عندنا وان کان ازلیا می نویسد جواب سوال مطوی تقریره
ان یقال اذا کان الحکم عندکم ازلیا ثابتا قبل الشرع کیف یصح قولکم
بانه لا حکم قبل الشرع وتقریر الجواب بان نفس الحکم وان کان ازلیا لکن
تعلقه التنجیزی بافعال المکلفین لیس بازلی والمراد منها عدم تعلق الحکم
التنجیزی منفیا قبل الشرع لعدم الفائدة بانه لو تعلق فتعلقه اما للفائدة
الاداء وهو غیر ممکن قبل الشرع لانه عبارة عن الاتیان بعین ما امر فی

وقته وذلك موقوف على العلم به بكيفيته ولا علم بشيء من ذلك قبل الشرع
بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا واما بفايدة ترتب العقاب
على الترك وهو منتفي ايضا قبل الشرع لعدم الفايدة و در شرح قول ماتن والشراب
المجهول مي نويسد يعلم منه حل شرب الدخان و در شرح وقايه در شرح ما ليس بنجاست
لابس نجس مي نويسد لما حكم بحرمة المسفوح بقي غير المسفوح على اصله وهي
الحل ويلزم منه الطهارة و احاديث نبويه هم صراحت بدعاء ماشا بد هستند عن
ابن عباس رضي الله عنه قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء و يتركون
اشياء تقذرا فبعث الله نبيه وانزل كتابه واحل حلاله وحرم حرامه
فما احل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت عنه فهو عفو شيخ عبد الحق
در ترجمه مشكوة در ذيل الحديث نوشته از اينجا معلوم ميشود كه اصل در اشيا اباحت است
و در آخر مسئله بتحقيق ثابت شده است تحريم بعض اشيا و ديگر سنت زياده بر كتاب و ليكن ابن
عباس خواند كتاب را و نخواند سنت را از جهت كثرت آن يا شرط آن وي رضي الله عنه از غلو ورد آن است يا
آن بوده است كه بدانا كه تحريم نيست مگر بوحي و جايز نيست بهوا و بهمين مطلب در شرح ابي جهيم مشتمل
و در مشكوة از ابي ثعلبة خشني مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
الله فرض فرايض فلا تضيعوها وحرم حرامات فلا تنتهكوها وحد حدودا
فلا تعتدوها وسكت عن اشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها ملا علي قاري
در شرح نوشته دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة و در شرح حديث ابن عباس
رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامر ثلاثة امر بين
رشده فاتبعه وامر بين غيه فاجتنبه وامر اختلف فيه فكله الى الله

عزوجل بی نوبنہ وقیل الاولی ان تفسیر هذا الحدیث بما ورد فی اخر الفصل
الثالث من حدیث ابی ثعلبة ودرتفسیر احمدی تحت ایه قل لا اجد فیما اوحی
الی الایه مینویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه
لا بهوی النفس حالا بعضی از مسایل جزئیه که ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا
راشدین وایمه اربعه نرسیده وفقها تصریح نموده اند باباحت بلکه استحباب آن از کتب معتبره
نقل میکنیم یکی از آن تلفظ بنیت در صلوة که در منیه مسنون ومشروح واکثر فتاوی استحباب آن گویند
وهم مختار جمهور شافعیه در وقایه مرقوم والقصد مع لفظه افضل ودر مختصر وقایه ومع اللفظ افضل
ودر برجندی شرح مختصر وقایه مینویسد وفی شرح الطحاوی الافضل ان یشتغل قلبه
بالنیة ولسانه بالذکر ویده بالرفع در هدایه اما الذکر باللسان فلا معتبر به
ویحسن ذلک لاجتماع عزیمته ودر محیط الذکر باللسان سنة فینبغی ان یقول
اللهم انی ارید صلوة وکذا فیسرها لی وتقبلها منی با وجودیکه ثبوت آن از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وخلفا راشدین وایمه اربعه نیست وملاحده ظاهریه که از اکابر غیر مقلدین اند
گفتگوها کرده نزد تقریر عجیب ایراد نموده اند اما جمهور حنفیه وشافعیه این ایرادات را قابل التفات
واعتبار ندیدند در بحر الرایق قد اختلف کلام المشایخ فی التلفظ باللسان فذکره
فی منیة المصلی انه مستحب وهو المختار وصححه فی المجتبی وفی الهدایة والکافی
والتبیین انه یحسن لاجتماع عزیمته وفی الاختیار معزیا الی محمد بن الحسن انه
سنة وهکذا فی المحیط والبدایع وفی القنیة انه بدعة الا ان لا یمکن اقامتها
فی القلب الا باجرایها علی اللسان فحینئذ یباح ونقل عن بعضهم الکراهة
وظاهر ما فی فتح القدیر انه بدعة فانه قال قال بعض الحفاظ لم یثبت عن النبی

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف انه كان يقول بعد التكبير نويت اصلي كذا ولا عن احد من الصحابة والتابعين بل المنقول انه صلى الله عليه وسلم اذا قام للصلوة كبر وهي بدعة انتهى وقد فهم من قول المصنف لاجتماع عزيمته انه لا يحسن بغير هذا القصد وهذا لان الانسان قد يغلب عليه تفرق خاطره فاذا ذكر باللسان كان عونا على جمعه ثم رأيته في التجنيس قال والنية بالقلب لانه عمله والتكلم لا معتبر به ومن اختاره اختاره لتجتمع عزيمته انتهى عبارة الفتح القدير باز صاحب بحر الرائق ميكويد فزاد في شرح المنية انه لم ينقل عن الائمة الاربعة فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاعصار في عامة الامصار فلعل القائل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله عليه وسلم ملا علي قاري در شرح مشكوة مي نويسد الاكثرون على ان الجمع بينهما مستحب ليطابق القول معنى النية واستحضارها ثم قال صاحب الهداية ويحسن لاجتماع عزيمته قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اخره وبعد تمام عبارت فتح القدير كه بالا مذكور شد نوشته وقيل لا يجوز التلفظ بالنية فانه بدعة والمتابعة كما يكون في الفعل يكون في الترك ايضا فمن واظب على فعل لم يفعل الشارع فهو مبتدع قد يقال فسلم انها بدعة لكنها مستحسنة استحبها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليه وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه كانوا في مقام الجمع والحضور لم يكونوا محتاجين الى الاستحضار المذكور وقيل التلفظ شرط كقوله المسنون ...

الی الغلط والخطاء ومخالفا للاجماع لکن له محمل عندنا مختص بمن ابتلی بالوسوسة
فی تحصیل النیة وعجز عن ادائها فانه قبل فی حقه اذا تلفظ بالنیة سقط
عنه الشرط دفعا للحرج وبعد نقل کلام ابن قیم در رد تلفظ وهذه عشر بدع لم تنقل
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم باسناد صحیح ولا ضعیف ولا مسند
ولا مرسل لفظة واحدة منها البتة بل ولا عن احد من الصحابة ولا استحسنه احد
من التابعین ولا الائمة الاربعة وبعد ذکر کلام جمال الدین محدث فیروزآبادی گفته
قال القسطلانی فی المواهب بالجملة لم ینقل احد انه علیه السلام تلفظ بالنیة
ولا علم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقر علی ذلک بل المنقول منه
فی السیرة انه قال مفتاح الصلوة الطهور وتحلیلها التسلیم الی اخر ما قال
واطنب ابن القیم فی الهدی فی رد الاستحباب واکثر من الاستدلال بما فی
ذکره طول یخرجنا عن المقصود ولا سیما والذی استقر علیه اصحابنا استحباب
التلفظ بها ملا علی قاری بر شرح فقه اکبر نوشته وکذا لبس تاج الرفضة مکروه هنا کراهة
تحریم وان لم یکن کفرا بناء علی عدم تکفیرهم بقوله علیه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم اما اذا کان فی دیارهم ومامورا بان یمشی متکرها
علی آثارهم فلا یضره واما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار علیه بان یلبسوه
الاذیلیه البدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل
البدعة فی شعارهم ولا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء
کانت من افعال اهل السنة او من افعال الکفرة واهل البدعة فالمدار
علی الشعار در تهمات مبتنة للمصلی مرقوم وسجدة الشکر ذکره الطحاوی

عن ابي حنيفه انه قال لا اراه شيئا قال ابو بكر الزاهدي معناه ليس
بواجب ولا مسنون بل هي مباح لا بدعة وعن محمد انه كرهها قال ولكن يستحب
اذا اتاه ما يسره من حصول نعمة او دفع نقمة وبه قال الشافعي فيكبر
مستقبل القبلة ويسجد فيحمد الله ويشكر ويسبح ثم يكبر فيرفع راسه اما بغير
سبب فليس بقربة ولا مكروه واما ما يفعل عقيب الصلوة فمكروه لان
الجهال يعتقدونها سنة او واجبة وكل مباح يودي اليه فمكروه انتهى
والفتوى على ان سجدة الشكر جائزة مستحبة ولا مكروهة وهم دران كتاب است
ولا باس بقول الرجل بغير يوم العيد تقبل الله منا و منكم در شرح وقايه منقول سيد
واستحسن المتاخرون تثويب الصلوة كلها در در المختار مرقوم وتثويب بين الاذان
والاقامة للكل لما تعارفوه الا في المغرب وهم مكتوب است التسليم بعد الاذان حدث
في ربيع الاخر سنه سبعمائة واحدى وثمانين في عشاء ليلة الاثنين ثم الجمعة
ثم بعد عشر سنين احدث في الكل الا المغرب ثم فيها مرتين وهو بدعة حسنة
وهم در در المختار منقول سيد لا وقوف الناس يوم عرفة في غيرها تشبها بالواقفين ليس بشيء
هو نكرة في موضع النفي فيعم انواع العبادات من فرض وواجب ومستحب فيفيد
الاباحة وقيل يستحب كذا في مسكين فقال الباماني لو اجتمعوا لشرف ذلك
اليوم لسماع الوعظ بلا وقوف وكشف راس جاز بلا كراهة اتفاقا در كتاب
مذكور منقول سيد ويندب ذكر الخلفاء الراشدين والعمين لا الدعاء للسلطان وجوزه
القهستاني ويكره تحريما وصفه بما ليس فيه وهم در كتاب مذكور از نهايه نقل نموده
وفي يوم عاشوراء يكره كحل اثم ولا باس بالمعتاد خلطا ويوجر در قنيه از ذخيره

روایت نموده خلاف الخوارج یوم عاشوراء اورد فیه اھ فتوی ولاباس و ذبحایا ب
یوم عاشوراء معظم یستحب فیه الصوم قیل الاکتحال یوم عاشوراء کانت سنة
ولکن لما صار علامة لمبغضی اهل البیت وجب ترکه از جامع صغیر و شرح ظهیریه روایت
کرده و یکره التعشیر والنقط والمشائخ یرون انه باسا لان العجم لایمکن لهم التلاوة
الا بالنقط و اما کتبه اسامی السور وعد الای ونحوهما فهی بدعة حسنة و از
رحمانی روایت میکند لا باس بالوقف والتعاشیر فی المصحف و از شرف الائمه مکی نقل نموده
القرءة علی القبر بدعة حسنة و از جندی نقل نموده امام بعتاد کل غداة مع جماعة
قراءة ایة الکرسی و اخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا باس به والافضل
الاخفاء و از وبری نقل نموده ولا باس باجتماعهم علی قرءة الاخلاص جهرا عند
ختم القران ولو قرء واحد و استمع الباقون فهو اولی و از شرح حسنی نقل نموده
یکره للقوم ان یقرء والقران جملة لتضمنها ترک الاستماع والانصات المامور
بهما و از فتاوی کرمانی روایت نموده لا باس به و در شرح وقایه در باب الجنائز نوشته
استحسن المتاخرون العامة و در فتاوی عالمگیری مینویسد لا باس بکتابة اسامی السور
وعد الای وهو وان کان احداثا فهو بدعة حسنة وکم من شی کان احداثا
وهو بدعة حسنة وکم من شی یختلف باختلاف الزمان والمکان کذا فی جواهر
الاخلاطی و بعد ازان مینویسد سئل الفقیه ابو جعفر عن قوم قرءوا قراءة و ورد
یکره والعبد ذلک جهرا قال ان اراد وا بذلک شکرا لا باس به و هم مینویسد لا باس
باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند ختم القران ولو قرء واحد واستمع
الباقون فهو اولی کذا فی القنیه ویستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم

و یدعو لهم کذا فی الینابیع و در قاضیخان نوشته تکلموا فی الدعاء عند ختم القران فی شهر رمضان و عند ختم القران بالجماعة و استحسنه المتأخرون فلا یمنع من ذلک
و قراءة سورة الاخلاص ثلث مرة عند ختم القران استحسنه مشایخ العراق
الا فی المکتوبة و در فتاوی عالمگیری مینویسد قرءة الفاتحة بعد المکتوبة لاجل
المهمات مخافتة او جهرا مع الجمع مکروه هاه و اختیار قاضی بدیع الدین انه لا یکره
و اختیار القاضی الامام جلال الدین انه ان کانت الصلوة بعدها سنة یکره و ان کان
فلا کذا فی التاتارخانیه قوم یجتمعون و یقرؤن الفاتحة جهرا دعاء الا
یمنعون عادة و الاولی المخافته و فی الجبیدی امام یعتاد کل غداة مع جماعة
قرءة اٰیة الکرسی و اٰخر البقرة و شهد الله و نحوها جهرا لا باس به و الافضل
الاخفاء قرءة قل هو الله ثلث مرات عقب الختم لم یستحسنها بعض المشایخ
و استحسنها اکثر المشایخ و در بحر الرائق از تجنیس در ذکر خطبه آورده و ذکر الخلفاء الراشدین
مستحسن بذلک جری التوارث و بذکر المعانی غرض امثال این مسئله اگر تشبع کرده
آید دفتری گردد و اصل مذهب فرقه مبتدعه همین است هرچه منقول نباشد مکروه و حرام و این
امر را جابجا تلبیسات جداگانه و تمویهات رنگارنگ بیان میکنند مناسب نمود که این همه مغالطات
بجهت مناسبت مقام درینجا ذکر کنم و قبل از تشریع امری واجب التنبیه دریافت باید نمود
که اطلاق مکروه در عرف شرع معانی متعدده آمده از انجمله ترک اولی است و این معنی اگرچه مما
از ما سبق معلوم شد فاما درینجا تصریحی هم بیان نموده میشود در عضدی می نویسد و
تارکها ترک الاولی یقال ترک الصلوة الضحی مکروه ه ای لم یرد فیه نهی لکثرة
الفضیلة فیها فکان فی ترکها حط مرتبه و اطلاق میکنند مکروه و مراد از ان کراهة

بخصوصیتی خاص میباشد چنانکه ابوحنیفه گفت حج پیاده مکروه است وگفته‌اند مراد آنست که مطلقا
سوء خلق باشد یا طاقت مشی نداشته باشد ازان مکروه است نه مطلقا که قربت است وبدعة
لازم میگردد چنانچه در فتح القدیر بتصریح نوشته در جواب سوال چهل وششم می نویسد فاتحه مروج
ومشهوره اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه وتابعین رضی الله عنهم
طوریکه معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم وصحابه نباشد غیر مشروع چنانچه صاحب هدایه چندجا عدم نقل را از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم وصحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل
الاوقات التی تکره فیه الصلوات قال ویکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من
رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة ومنها ما
قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه
علی الصلوة آوردن این هردو روایت برای تائید دعوی بی اصل خود حجت بی فهمی است که عدم
نقل چیزی دیگر ونقل عدم چیزی دیگر وفایده قید مع حرصه را فهمیدن نصیب اعدا مراد صاحب هدایه
این است که ترک کردن آنحضرت نفل را درینوقت باوجود حرص به احراز فضیلت که منقول است
ازان یافته میشود که نفل را درآنوقت مکروه میدانستند وگرنه میخواندند عینی در حاشیه هدایه میگوید
قال الاترازی ولو لم یکره لفعل قلت هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه
عدم زیادة النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل ان الترک
مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة وقد ذکر
فیما مضی من حدیث مسلم رواه عن ابن عمر عن حفصة رضی الله عنهم
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طلع الفجر لا یصلی الا رکعتین

خفيفين وهذا يدل على انه عليه السلام ما كان يزيد على ركعتى الفجر مع حرصه على احراز فضيلة النوافل وفى تخفيف القرءة فى ركعة الفجر قول ابن عمر سمعت النبى عليه السلام يقرأ فيما نفل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وفى المبسوط بشيخ الاسلام والنبى عما سوى ركعتى الفجر فيه لا تحل فى الوقت وقال النبى فى شرح قوله ولا ينتفل فى المصلى قبل صلوة العيد لانه عليه السلام لم يفعل مع حرصه على الصلوة وقد روى الائمة الستة عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله ان النبى صلى الله عليه وسلم خرج فصلى بهم العيد لم يصل قبلها ولا بعدها وروى ابن ماجة فى سننه من حديث عطا بن يسار عن ابى سعيد الخدرى قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلى قبل العيد شيئًا فاذا رجع فى منزله صلى ركعتين ومنها ما قال فى كتاب الحج من احرم وفى بيته او فى قفص معه صيد فليس عليه ان يرسله وقال الشافعى عليه ان يرسله لانه متعرض للصيد بامساكه فى ملكه فصار كما اذا كان فى يده ولنا ان الصحابة رضوان الله عليهم كانوا يحرمون وفى بيوتهم صيود ودواجن ولم ينقل عنهم ارسالها وبذلك جرت العادة الفاشية وهى من احدى الحجج اوردن اين مسئله دليل بر دعوى غالى انجنون نيست چه صورت دعوى اينكه امرى كه منقول نيست غير مشروع است وحاصل مسئله اينكه اگر كسى احرام كند ودر خانه اش يا در قفسى كه همراه اوست جانورى باشد رها كردن آن بر محرم واجب نيست چراكه در خانه صحابه جانوران ميبودند وبعد احرام رها نميكردند وعادت مستمره مسلمين حجت است از حج شرعيه پس پان ثابت كه رها كردن جانوران واجب نيست تامل بايد كرد كه از دعوى چه مناسب

ا ز ا [illegible]

وارد و واصل نقدیم یعنی تحیة بودن عادت مستمره که بآوردی دین جدید میکند عینی بر شرح ہدایہ
نوشته لنا ان الصحابة رضی الله عنہم کانوا یکرمون وفی بیوتہم صیود و
واجن رواہ ابن ابی شیبة فی مصنفه حدثنا ابو بکر بن عیاش عن یزید
بن ابی زیاد عن عبد الله الحارث کنا نحج ویترک عند اهلنا ما لنا من الصید
ما یرسلهم حدثنا عبد السلام بن حرب عن لیث عن مجاهد عن علی رضی
الله عنه رای من الناس واجنا وهم محرمون ولو باهو بارساله ولم ینقل
عنہم ارساله ای لم ینقل عن الصحابه ارسال الدواجن بعد الاحرام وبذلک
جرت العادة الفاشية وهی من احد الحج ای العادة الفاشیة من احدی الحجج
التی یحکم بها قال علیه السلام ما راہ المومنون حسنا فهو عند الله حسن قال
الکاکی العادة الفاشیة مثل الاجماع القولی ما لا کرم عدم انطباق عبارات ہدایہ بر مدعا لیش
بیان نمودیم میخواہیم که بطلان دعوی او از تصریحات صاحب ہدایہ نشان دہیم صاحب ہدایہ بجاہا
متعدده باوجود تصریح خودش به نبودن چیزی در عہد آنحضرت و صحابه حکم بحسن آن میکند از بجا است
که نوشته التثویب فی الفجر حی علی الصلوة حی علی الفلاح مرتین بین الاذان والاقامة
حسن ذکره فی سایر الصلوة و معناه العود ای الاعلام بعد الاعلام وهو علی حسب
ما تعارفوه وهذا التثویب احدثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة رضی الله عنہم
لتغیر احوال الناس وخصوصا الفجر به لما ذکرنا والمتاخرون استحسنوا فی الصلوة
کلها لظهور التوانی فی الامور الدینیه وبعد ذکر کراهة تفسیر ونقط مصحف از جهت
قول ابن مسعود رضی الله عنه جردوا القرآن نوشته قالوا فی زماننا لا بد للعجم من دلالة فترک
ذلک اخلال بالحفظ وهجر از قرآن فیکون حسنا و اطلاق لا باس که بر امثال

این امور در همان هدایه بجاهای کثیره است لا بأس بتحلية المصحف لما فيه من تعظيمه وصار كنقش المسجد بالجص والساج وماء الذهب و لا بأس بان ينقش المسجد بالجص والساج وماء الذهب وقوله لا بأس به يشير الى انه لا يوجر عليه لكنه لا يأثم به وقيل هي قربة وصاحب هدایه بجاهای متعدده حکم اصل بودن اباحت بتصریح نوشته است در باب حداد چنانچه در عبارت اشباه گذشت و در باب القسامة نوشته فبقي اصل الاباحة للحاجة و در باب استیلاء کفار نوشته لنا ان الاستيلاء ورد على مال مباح فينعقد سببا للملك وصاحب ذر المختار همین تعلیل مختار را نفی نموده از راه قصور فهم بایراد تعلیلی دیگر خلاف اکابر خود پرداخته کوشش کرد بکه بلی ان اصل شاصله تعلیل او هم تمام نمیشود و بعد نقل روایات هدایه نقل روایت قرءة الكافرون مع الجمع مكروه لانها بدعة لم ينقل من الصحابة والتابعين از عالمگیری ونصاب الاحتساب نزد خود داد تحقیق داده واثبات دعوی نموده اینقدر نمی فهمد که مذهب مخالف ایمه مجتهدین واحادیث صحیحه و خلاف متون وشروح بلکه خلاف اصول و فروع یک روایت عالمگیری که بران کدام علامت مختار ومفتی به بودنش نیست و هم اول و اخر آن روایت دیگر روایات کثیره خلاف دلیل هدایت مذکوره بتصریح اختیار ایه معتمدین موجود چنانچه سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند این اصحاب فتوی هرگونه روایات در کتب جمع میکنند قابل استناد همان روایت است که مختار ومفتی به ومعمول باشد واین در یافتن نمیشود مگر بتصریح معتمدین وتمدت وممارست فن اصول و در نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب هم نموده وظاهر که صاحب نصاب نه از آن طبقه است که گفتنش بلی حواله بر طبقات مستندین سند یابشد محققین فقها از قسم محیط صنعه مقدمه نوشته اند که اری بدعت است مگر حسنه و در تتمه منیه نوشته لا بأس به وهمچنین روایتی اینکه ابن ایوب واسته خواندن مکروه است چه منقول از صحابه وتابعین نیست

چنانچه در معنی روایت کراہت یعنی در ہمان عالمگیری موجود است ویکرہ ان یوقت شیئا من القرآن لشیٔ من الصلوٰۃ قال الطحاوی والاسبیجابی هذا اذا راه حتما واجبا بحیث لا یجوز غیرہ اورای قرءۃ غیرہ مکروهة واما اذا قرء لاجل الیسر علیه او تبرکا بقرءۃ فلا کراهة فی ذلک ولکن یشترط ان یقرء غیرها احیانا لیلا تظن الجاهل ان غیرها لا یجوز هکذا فی التبیین در احیا نوشته ومنها ان یکون الخطیب لابسا لثوب اسود یغلب علیه الابریسم او ممسکا بسیف مذهب فهو فاسق والانکار علیه واجب فاما مجرد السواد فلیس بمکروہ ولکنه لیس بمحبوب اذا احب الثیاب الی الله البیض ومن قال انه مکروہ وبدعة اراد به انه لم یکن معهودا فی العصر الاول ولکن اذا لم یرد فیه نهی فلا ینبغی ان یسمی بدعة ومکروها ولکن ترکه احب ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولیٰ وهذا وقد ثبت فیه نهی مقصودۃ در جواب سوال پنجاه ودوم که سائل از مفهوم بدعت سوال کرد نوشت که مفهوم بدعت چند نوشته اند فی البحر الرائق البدعة ما احدث علی خلاف الحق المتلقی من رسول الله صلی الله علیه وسلم من علم او عمل او حال بنوع شبهة او استحسان وجعل دینا قویما وصراطا مستقیما انتهی ودیگر چند معانی بیان نموده ودر جواب سوال پنجاه وسیوم می نویسد که یک مفهوم بدعت را بیان کرده اند که ما احدث علی خلاف الحق المتلقی عن رسول الله الخ پس نزد ایشان حاجت تقسیم نیست بر بدعت که هست ضلالت است انتهی این حکم کمال ضلالت است چه این معنی نقل کرد از بحر الرائق وصاحب بحر الرائق در ہمان کتاب در مسئله تلفظ به نیت گفته که بدعة حسنه است ودیگر چند جا در ان کتاب موجود وابن حجر در فتح المبین نوشته والحاصل ان البدعة الحسنة متفق علی ندبها وبدعت مقابل سنت است تعریف سنت نزد حنفیه الطریقة المسلوکة فی الدین است وبدعت خلاف آن

[illegible]

وآن حسن هم میباشد و سیئه می باشد چنانکه کسی که تعریف سنت کماشت عن النبی میکوید عجبت
نزد ایشان مالم تثبت من النبی صلی الله علیه وآله وسلم و سنت هم بحسنه و سیئه در جواب سوال
نهم و چهارم نوشته چنانکه بدعت را مطلق ندارند بدعت سیئه مراد می باشد چنانکه از عبارات
کتب فقه معلوم میشود الخ این هم دعوی بی دلیل محض است چند جا ذکر کرده ایم که مطلق بدعت اطلاق کرده
و لا عقلی نگفتند که ای بدعت است مگر حسنه و لفظ چنانچه که زکیه کلام عجیب است چه بعید از این دعوی
نمی بایست که عبارتی نقل میکرد که از آن ظاهر میشد که هر جا که مطلق بدعت اطلاق میکنند مراد از آن
بدعت سیئه است حال آنکه چنان نیست در اصل امر نیست و اغلب تنبیه و آن اینکه از خواص ضلال اهل بدع
بود است اضطراب و سفاهت در کلام و عدم ثبات بر عقاید و تناقض در اقوال و اختلال در جمیع احوال
عجیب باینقدر اصرار که در غیر مشروع بودن غیر منقول و حرمت و کراهت او کرده است همه را مانند بنیاد
و ابطال باحتمال اباحت دارد چنانکه جواب سوال چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و بیست و ششم
و چهل و سیوم و چهل و پنجم و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم و پنجاه و هشتم و هشتاد و هفتم
هشتادم و هشتاد و نهم صرف بر همین دعوی نموده و بر کجا که منقول نیست آنرا داده خلاف صریح
در این جا موجود در جواب سوال دوم مینویسد که پیشکش نمودن حضرت فاطمه زهرا چیزی از طعام
و جنس بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دادن او آن منقول نیست ظاهرا دادن چیزی بایشان
حال مستحق از باب خیر باشد بشرطیکه در وی عصیان سنت مهم نکرده و در جواب سوال هفتم می نویسد پیش
کتب تقسیم شیرینی و طعام مسنون نیست مگر اگر این تقسیم در یوم وقت از قسم مباح باشد بشرطیکه در آن
تفاخر و ریا و سمعه و لزوم امر مبتنی نباشد و الا مکروه خواهد شد و در جواب سوال سیزدهم هم نوشته
نشانیدن عروس به در مکان علیحده چند روز قبل از نکاح و رفتن ندادن در صحن خانه آن مکان هم از
رسم هنود و مستمان که نهود است می نویسد این امور از قسم مباحات است که فعل و ترک در آن

امور برابر است زود در جواب سوال چهاردهم از رسوم سلامی ورونمای مینویسد درست در بدعت محمدی
اصل این چیزها یافته نمی شود مگر ظاهر حال آن تقسیم چیزها کردادن سلامی ورونمای است مباح است
در جواب سوال شانزدهم از دادن مردمان برادری حجام را چیزی وقت پوشانیدن لباس نوشته را
مینویسد دادن مردمان برادری وغیره درینوقت حجام را درست است درجه اباحت دارد در جواب
سوال بست وششم دادن وتقسیم نمودن چیزی بفقرا و مساکین وقت رخصت شدن برات مینویسد
تصدق کردن برای فقرا و مساکین هیچ گاه ممنوع نیست در جواب سوال سی ودوم در تعزیت میت
رفتن و هر دو دست برداشته سوره فاتحه خواندن می نویسد اما دست برداشتن برای
دعا وقت تعزیت ظاهرا جائز است زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلقا ثابت شد پس
درینوقت هیچ مضایقه ندارد لیکن تخصیص آن برای دعا وقت تعزیت ماثور نیست انتهی هر کسیکه
بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی ودوم اکثر مسایل تراشیده یا به مسایل کلی
بعضی محولات اربعین هم باطل میگردد و ظاهر میشود که مدار حکم مجیب بر دلایل ساخته خود شان هم نیست
دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل ورنه دلیل و کبدی دیگر است درینعام دستآویز این فرد برای
تضلیل عوام و تکفیر عامه اهل اسلام و آن مشابهت بالکفار و تمسک بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم بی
فهم معنی و بی رجوع بشراح و ایمه فن چنانچه در جواب سوال نوزدهم وغیره از اربعین این معنی را خوب
آنهو تا بعداده و تمسک بنود و بمراة الصفا و کتاب سید آدم بنوری بهر تکفیر و تماشا اینست
در جواب سوال سی و ششم نوشته که خواندن نماز هولی در کتب حدیث و فقه که معتبر و مضبوط اند
از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظایف و رسایل صوفیه نوشته است و برای تمسک بروایات حدیثیه
و فقهیه کافی نیست و بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء
دعوات مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب القبر

میخوانند انتهی عبارت شیخ الاسلام در کشف الغطا این است گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان
بمنزله هدیه است برای زندگان پس در می آید فرشته بر میت و با وی طبق از نور می باشد پس میگوید
این هدیه است برای تو از فلان برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه خوش می شود زنده
به هدیه کذا فی الخزانه و در فتح القدیر این را مرفوعا آورده و در کفایه الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده
پس بدانکه سنت است که تصدق کند ولی میت پیش از گذشتن شب اول بر چه میسر شود که شب اول بر میت
دشوار است پس رحم کند وی را بصدقه تا بانس انوار هدیه ایش وحشتش رفع شود و اگر نیابد چیزی را باید
که نماز گذارد دو رکعت بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی ده بار و در رکعت دویم بعد فاتحه سوره
التکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوندا گذاردیم این نماز را برای تو و میدانی تو چیزی را
که خواسته ایم بآن خداوندا بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آن را عطا
میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسن و درجه بلند و شفاعت کذا فی النشر عنه وعادة
مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب میخوانند و
آنرا صلوة الهول نامند انتهی پوشیده که شیخ الاسلام و کتابش نزد مجیب معتبر که جا بجا ازان تمسک نموده و در
کتاب خود کوران نماز را در زیر سنت نوشته استشهادا و نشر عنه نموده و بعد ازان برای تاکید نوشته
که عادت مشایخ است با آنکه در کلام شیخ الاسلام اصلا اشارتی بتضعیف نیست و به لفظ مشایخ مخصوص
بصوفیه و نه مفید بی اعتباری اطلاق مشایخ بر فقها شایع و ذایع است هر کس که گونه مهارتی داشته
باشد میداند فاما از غبی متعصب محجوب نیست و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری
نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطا نوشته لفظ چنانچه بمعنی محض و مجیب را به کدام قول
خود ثابت نیست متقدم اتباع هوا است این حکم هم ازان قبیل است ورنه در جواب سوال ثبات
و تشنیع تمسک بفواید الفوادی نمود بهر تقدیر میگوییم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشایخ بصوفیه

فتوی دادن نتوانست پس تمسک بکتاب سید آدم نوری و مرآة الصفا چگونه درست شد و چرا
برقول شان فتوی داد و لطف اینکه جاییکه فتوی جایز نبود از قسم فضایل اعمال که توسع دران جائیست
و اینجا که فتوی در باب تکفیر که محل کمال احتیاط است در بحر الرائق می نویسد و فی جامع الفصولین
روی الطحاوی من اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان الا جحود ما ادخله فیه
ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان
لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت
هذا لتصیر میزانا فیما نقلته فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها
انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المقدمة فلیتأمل انتهی و فی الفتاوی
الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة انه لا یکفر
انتهی و فی الخلاصة و غیرها اذا کان فی المسألة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم
الا اذا صرح بارادة موجب الکفر فلا ینفعه التاویل حینئذ و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع
الاحتمال لا نهایة انتهی و الحاصل ان من تکلم بکلمة الکفر هازلا او لاعبا
کفر عند الکل و لا اعتبار باعتقاده کما صرح به قاضیخان فی فتاواه و من تکلم
بها مخطئا او مکرها لا یکفر عند الکل و من تکلم بها عالما عامدا کفر عند الکل
و من تکلم بها اختیارا جاهلا بانها کفر ففیه اختلاف و الذی تحرر انه
لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره خلاف

اختلافات ولو برواية ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير
بها ولقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها و هم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح
عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما ثبت عن غيرهم فلا يفتى به في مثل
التكفير ولذا قال في فتح القدير من باب البغاة الذي صح عن المجتهدين
في الخوارج عدم تكفيرهم ووقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
من كلام الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء
ملا علي قاري در شرح فقه اكبر مى نويسد ولا نكفر مسلما بذنب اي بارتكاب معصية
كثيرة وان كانت كبيرة اي كما يكفر الخوارج مرتكب الكبيرة اذا لم يستحلها
اي لكن اذا لم يعتقد حلالها لان من استحل معصية قد ثبتت حرمتها بدليل
قطعي فهو كافر الى اخر ما قال واما ما روي عن ابي حنيفة رضي الله عنه
قال للجهم اخرج عني يا كافر فمحمول على التشبيه ثم في بسط الامام الكلام
في نفي تكفير ارباب الاثام من اهل القبلة ولو من اهل البدعة ودلالته على ان
سب الشيخين ليس بكفر كما صححه ابو الشكور السالمي في تمهيده وذلك
لعدم ثبوت مبناه وعدم تحقق معناه فان سب المسلم فسوق كما في حديث
ثابت ح يستوي الشيخان وغيرهما في هذا الحكم ولانه لو فرض ان احدا
قتل الشيخين بل الختنين ايضا فهو عند اهل الحق لا يخرج عن كونه مسلما عند اهل
السنة ومن المعلوم ان السب دون القتل نعم لو استحل السب او القتل
فهو كافر على تقدير ثبوت الحديث فيجب ان يؤول كما اول حديث من
ترك الصلوة متعمدا فقد كفر والحاصل ان الفسق والعصيان لا يزيل

الایمان فیصر کافراذ لا واسطة وکذا البدعة لایزیل الایمان والمعرفة کانکار المعتزلة صفات الله وخلق افعال العباد وجواز رویته سبحانه فی المعاد لانه مبنی علی تاویل ولوکان علی وجه الفساد الا التجروانکار علم الله سبحانه بالجزئیات فانه یکفر بهما اجماعا من غیر النزاع وزدیل قول ومنها ان استحلال المعصیة صغیرة کانت اوکبیرة کفر اذا ثبت کونها معصیة بدلالة قطعیة فی نریبد والجمع بین قولهم لا تکفر احدا من اهل القبلة وقولهم نکفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرویة وسب الشیخین اولعنهما و امثال ذلک مشکل کما قال شارح العقاید وکذا قال شارح المواقف ان جمهور المتکلمین والفقهاء علی انه لا یکفر احد من اهل القبلة وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار امامتهما کفر ولا شک ان هذه المسالة مقبولة بین جمهور المسلمین والجمع بین القولین المذکورین مشکل انتهی ووجه الاشکال عدم المطابقة بین المسائل الفرعیة والدلائل الاصولیة التی من جملتها اتفاق المتکلمین علی عدم تکفیر اهل القبلة المحمدیة وبدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی مع جهالة قایله وعدم اظهار دلایله لیس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدینیة علی الادلة القطعیة علی ان فی تکفیر المسلم قد یفوت مقاصد جلیلة وحقیقیة فلا یعتمد قول بعضهم انما ذکره بناء علی الامور المقید به والمعلقة وقد تصدی الامام ابن الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذه الاسئلة حسن قال اعلم ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت

عن ابی حنیفه والشافعی من عدم تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم
محمله ان ذلك المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به قائل بما هو کفر وان لم یکفر
بناء علی کون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا فی طلب الحق لکن
جزمهم ببطلان الصلوٰة خلفه لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان یراد بعدم
الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة
الصلوٰة والا فهو مشکل انتهی ولا یخفی انه یمکن ان یقال فی رفع الاشکال
ان جزمهم ببطلان الصلوٰة مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم
بانه لیس من البیت بل غالبا بحسب ظنهم فیه انه منه فافهم وحینئذ فهو
من روایته ودر بحث کلمات کفری نویسد وقد ذکروا ان المسئلة المتعلقة بالکفر
اذا کان لها تسعة وتسعون احتمال الکفر واحتمال واحد فی نفیه فالاولی
للمفتی والقاضی ان یعمل بالاحتمال النافی لان الخطاء فی ابقاء الف کافر
هون من الخطاء فی افناء مسلم واحد وفی المسئلة المذکورة تصریح بانه
یقبل من صاحبها التاویل خلافا لما ذکره بعضهم علی خلاف هذا القول
هذا کله اذا صدر عنه بحکم الحدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان
وما استکرهوا علیه فقد صرح قاضیخان فی فتاویه بان الخاطی اذا جری
علی لسانه کلمة الکفر خطاء الرایکن ذلك کفرا عند الکل وباز مینویسد
وفرق بین العامة وقتل العموم والواجب انما هو نفی العموم فما قبل تفسیر
الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوایف من اهل الکلام والفقه و
الحدیث لا یقولون ذلك فی الاعمال لکن فی الاعتقادات المبدعة

وان كان صاحبها تبها ولا فيقولون نكفر كل من قال هذا القول لا يفرقون
بين المجتهد المخطي وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب
الى مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انه يكفر بعضهم
بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم يخطئون ولا يكفرون نعم من اعتقد ان
الله تعالى لا يعلم الاشياء قبل وقوعها فهو كافر وان عد قائله من اهل
البدعة وكذا من قال بانه جسم وله مكان ويمر عليه زمان ونحو ذلك
فانه كافر حيث لم تثبت له حقيقة الايمان واما قوله تعالى ومن لم يحكم
بما انزل الله فاولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب المسلم
فسوق وقتاله كفر كما رواه الشيخان فمحمول على الاستحلال او قتاله
من حيث انه مسلم وقوله عليه السلام واذا قال الرجل لاخيه يا كافر
فقد باء بها احدهما كما في الصحيحين محمول على انه اذا اعتقد ذلك ولو لم يرد
به اهانة ضلالة او قصد به كفر النعمة ونحو ذلك وقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد كفر رواه الحاكم بهذا اللفظ فمعناه كفران دون
كفر كما رواه غيره فقد اشرك اي شركا خفيا او حمل على انه اذا اعتقد
تعظيم غيره سبحانه باليمين او استحل هذا الامر المبين بالتبييد وفي
المحيط قال علي الرازي اخاف على من يقول بحياتي وحياتك وما اشبه
ذلك الكفر اي لظاهر قوله تعالى فلا تجعلوا لله اندادا وبقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد اشرك ولكن لما كان الحالف اراد مجرد تعظيم
نفسه او تعظيم نفس مخاطبه في الجملة لا على وجه المقابلة والمشاركة

ما يجزم بكفره فيدخل في قوله وما اشبه ذلك لو حلف بالنبي صلى الله عليه وسلم او بروح النبي او حيات النبي او بالكعبة او بالامامة وامثال ذلك ولو قال ان العامة يقولون ولا يعلمونه تقالت انه شرك اي خفية لانه لا يمين اي منعقدة الا بالله فاذا حلف بغير الله فقد اشرك اي ظاهرا او شابه المشركين وقال ابن مسعود لان احلف بغير الله صادقا اشد علي من ان احلف بالله كاذبا او قال لان احلف بالله كاذبا احب الي من ان احلف بغير الله صادقا قلت وهذه الرواية صريحة في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى بازميكويد سئل الامام الفضلي عن الجوارات التي يتخذها الجهال للقادم فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة في وجه انسان في وقت الخلعة او القدوم وما اشبه ذلك من الجوارات وفي المحيط اذا اتخذ جوارات كفر اي اذا لم يسم الله في ذبحها او شارع القادم في التسمية واما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر بازميكويد نقل صاحب المضمرات عن الاخرة ان في المسئلة اذا كان وجوه توجب الكفر ووجه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الذي يمنع التكفير تحسينا للظن بالمسلم درشرح مواقف مي نويسد ولو علم انه شد الزنار لا لتعظيم دين النصارى واعتقاد حقيته لم يحكم بكفره فيما بينه وبين الله كما مر في سجود الشمس ودرمواقف نوشته جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة ودرشرح مينويسد فان الشيخ ابا الحسن قال في اول كتاب مقالات الاسلاميين اختلف المسلمون بعد نبيهم صلى الله عليه وسلم في اشياء ضلل

بعضهم بعضا وتبرء بعضهم عن بعض فصاروا فرق متباينين الا اسوم
يجمعهم ويعمهم فهذا مذهبه وعليه اكثر اصحابنا وقد نقل عن الشافعي
انه قال اقبل شهادة احد من اهل القبلة الا الخطابية فانهم يعتقدون حل
الكذب وحكى الحاكم صاحب المختصر في كتاب المنتقى عن ابي حنيفة انه لم
يكفر احدا من اهل القبلة وحكى ابو بكر الرازي مثل ذلك عن الكرخي وغيره
واز تكفير منكرو روافض وخوارج وغيرهم جوابها نوشته قد كفر الرافضي والخوارج
بوجوه الاول ان القدح في اكابر الصحابة تكذيب للقرآن والرسول حيث
اثنى عليهم وعظمهم قلنا لا ثناء عليهم خاصة ولا هم داخلون فيه عندهم
اذ الثناء عليهم بشرط سلامة العاقبة ولم يوجد عندهم الثاني الاجماع
منعقد على تكفير من كفر عظماء الصحابة قلنا هم لا يسلمون كونهم من اكابر
الصحابة وخوارج كه تكفير مرتكب كبيره ميكنند ازان شان جوابها نوشته بعد طول در اينجا
ذكر نمودم غرض ازين روايات ظاهر كه در مسائل تكفير كمال احتياط ملحوظ است ومنصوص متون
وشروح وفتاوى معتبره ومجيب قاعده مذكوره جواب سوال سى وچهارم ازما تا مسائل لزوم
نموده بروايت درة الصفا وكتاب سيد آدم بنورى وحماديه تمسك تكفير ازينها برگشته
دور از ديانت است حالا آمدم بر اصل مطلب يعنى بيان مراد از تشبه ومعنى حديث من تشبه
بقوم فهو منهم ميگويم كه مراد آنست كه قصد تشبه كند بقومى در چيزيكه شعار دين آن قوم با
شد پس از ان قوم است تشبه بى قصد ودر غير آنچه شعار دين باشد از حكم حديث خارج است
ملا على قارى در شرح فقه اكبر مى نمايد قلت وكذا لبس تاج الرفضة مكروه كراهة
تحريم وان لم يكن كفرا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه السلام من تشبه

بقوم فهو منهم اما اذا كان في ديارهم ومامورا بان يمشي مكرها على اثارهم

فلا ضرر واما جواب بعض العلما في مقام الانكار عليه بان قلنسوة الاتراك

انها بدعة فليس في محله فانا ممنوعون من التشبيه بالكفرة واهل البدعة

المنكرة في شعارهم لا منهيون عن كل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت

من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار على الشعار

ودر رد او مينويسد فان التشبيه بهم لا يكره في كل شئ بل في المذموم وفيما يقصد

به التشبيه كما في البحر بالجملة تشبه در حديث عام است تشبه مسلم بكافر

وتشبه كافر بمسلم [illegible] تشبه مسلم [illegible] مسلمان كرد وبهمان [illegible] تشبه بمسلم هم كافر خواهد كرد [illegible]

در امر ديگر نيست [illegible] استحلال المعصية كفر است [illegible] كلام جابجا وارد نموده يعني هر كار كه [illegible]

ضعيف بالكلية [illegible] اطلاق بدعت ومعصيت را ثبت نموده و مذهب مختار

عدم معصيت وجواز باشد اين حكم راست نمود با وجوديكه مقصود آن نيست مگر اينكه معصيتي كه بنص

قطعي ثابت باشد استحلال آن كفر است نقل آن عنقريب گذشته واينجا هم نقل ميكنم ملا علي قاري

در شرح فقه اكبر مي نويسد وفي عمدة النسفي فاستحلال المعصية كفر قال شارحها

القونوي كأنه اراد والله تعالى اعلم بالمعصية الثابتة بالنص القطعي

لما في ذلك من جحود مقتضى الكتاب اما المعصية الثابتة بالدليل الظني كخبر

الواحد فانه لا يكفر مستحلها ولكن يفسق اذا استحسن باعتماد الاجتهاد فاما

متأولا فلا لما عرف امري عجيب اينوقت بنظر آمده وآن اينكه در جواب سوال سي وششم از

اربعين نوشته اين روايات در كتب صحاح سته نيست وتا وقتيكه روايات صحيحه مرفوعه متصل

الاسناد نباشد از درجه اعتبار ساقط است اگرچه بعضي آنرا در كتاب خود نقل كنند انتهى

به پیدا که با وجود موجود بودن احادیث در کتب معتبره فن حدیث اقتدا و اعتماد نموده که از درجه اعتبار
ساقط است مجیب در جواب سوال سیوم امر از تعبیر با حادیث فتاوی حمادیه [illegible] نموده و نعوذ بالله [illegible] المجتهد عبارت تحریر
از بحار که در بیان نقل نموده مجیب در جواز آن [illegible] ينبغي للمفتي ان يفتي للناس بما
هو سهل عليهم كذا ذكره الزودي في شرح الجامع الصغير وينبغي للمفتي
ان ياخذ بالايسر في حق غيره خصوصا في حق الضعفاء لقوله صلى الله عليه
وسلم لعلي ومعاذ حين بعثهما الى اليمن يسرا ولا تعسرا دویم اینکه مجیب در جواب
سوال سی و چهارم از ما نوشته که قاعده فقهاست که روایات متون معتبر می باشد از روایات
شروح و روایات شروح از فتاوی پس هرگاه که عامه ارباب متون و شروح و فتاوی معتبره نص
نموده باشند بصحت چنانچه در وقایه می نویسد وصح عند فاسقين او محدودين و در هدایه
می نویسد عدولا كانوا او غير عدول او محدودين في القذف ثم در آن می نویسد
لا بد من اعتبار العقل والبلوغ لانه لا ولاية بدونهما ولا بد من اعتبار الا
سلام في انكحة المسلمين انتهى در تمام کتب معتبره تصریح صحت نکاح در صورت فسق ولی
و فسق شهود موجود با این همه روایت جماعه از ترجیح درباره مختلف فیه بودن نکاح مجلس ملاهی
و فرامیر بفسق ولی و فسق شهود در فتوی نوشته و ادخال اینکه در مذهب حنفیه جای اختلاف نظر بوده
و مجیب تمام عبارت را هم نقل نموده و بیان اختلاف نموده برای همین تغلیط که مبتدیان بدانند
که این اختلاف در مذهب حنفیه است ورنه خاتمه عبارت ترک نکرده و نزد کسی از معتمدین حنفیه اختلاف
منقول نیست و وجوب رعایت اختلاف امام شافعی و مالک وغیره در فتوی بنظر نرسیده و ظاهر است
که اگر قصد جمع در همه مذاهب نموده لا مذهبی مجیب و دینی مشرب خواهد برآمد البته اختلاف امام شافعی
در باب شهود در کتب مذکور است پس بجز روایت را در جواب نوشتن از شتر [illegible] دو را [illegible]

و بیجا آوردن عبارت خزانة الروایة من المظهر به و دین جواب غلطی پیش نیست که آن در باب
کلمات کفر است با جواب هیچ علاقه ندارد و اگر لحاظ اباحت در اصل کرده شود پس بطلانش
معلوم نمیشود که مقرر کردن یوم عرس جایز باشد لیکن این امر مردود است بدو وجه یکی آنکه حدیث
صحیح در مشکوة المصابیح بروایت نسائی مرویست دلالت دارد بر آنکه بهیئت اجتماعیه نزد قبر
یوم عید اجتماع نباید کرد عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا وصلوا علی فان
صلاتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوة یعنی روایت است از ابی هریرة
گفت که شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمودند مکنید خانهای خود را مثل قبرها که مردگان
دران افتاده و خفته باشند و هیچ عبادتی و نمازی دران کرده نمیشود و باشند و مگردانید قبر مرا عید
که اجتماع کنند بزینت و سرور لهو و لعب که موجب غفلت است چنانچه یهود و نصاری بر قبور انبیاء خود میکنند
و درود بفرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید
روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوة شریف موجود است قال فی مجمع البحار فی شرح
هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری
او قبری مظهر عید ای لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم
لهو وسرور وحال الزیارة بخلافه وکان داب اهل الکتاب فاورثهم
القسوة او من هجر اعیاده لاوثان حتی عبده والاموات انتهی ترجمه اش اینکه
یعنی مقرر نکنید زیارت قبر مرا عیدگاه یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع نشوید برای زیارت قبر
مانند جمع شدن شما در روز عید زیرا که روز عید روز لهو و خوشی است و حال زیارت قبر خلاف است
یعنی محل عبرت و یاد آخرت است و بود این رسم حال اهل کتاب پس باعث شد ایشان را

دل بود عادت بت پرستان را که پرستش او مردگان را لیکن این وجه مخصوص است بعرس

نزد قبر بخلاف وجه دویم که عام است که عرس نزد قبر باشد یا غیر قبر عجیب استدلالی است
که دلیل از دعوی بیگانه محض چه بیان دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود و دلیلش حدیث
و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت اجتماعیه و در ترجمه
حدیث این مدلول را باینطور تعبیر نمود که مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع زینت و سرور و لهو
لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور و لهو و لعب موجب غفلت
است نقیض مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه با و دارد که بجواز اجتماع
بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس باجتماع بخواندن قران و
استغفار و تذکر آخرت هرگز در آن داخل نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
آن هم همینکه اجتماع بلهو و خوشی بر منع مقرر کردن یوم عرس حاشا که یکی از دلالات ثلثه
دلالت داشته باشد پس این وجه نا سوجه از اول تا آخر الهی است با ابذ و معنی اول معنی حدیث
باید فهمید تا حال توجیه بخوبی آشکارا گردد باید دانست که لفظ عید در سه معنی مستعمل است جشن
و عادت گرفتن و هر چه باز آید از امثله و در حدیث هیچیک از این معنی راست نمی نشیند که جعل
متعدی بدو مفعول بمعنی تصییر است یعنی گردانیدن چیزی را چیزی جعل الطین خزفا و این معنی
در حدیث بی تقدیر درست نمی افتد بعضی علما گفته اند که عید بمعنی جشن است و مضاف از مفعول
اول محذوف یعنی زیارت قبر مرا جشن مگردانید که در آن لهو و لعب پیدا شود و این محل تذکر آخرت
و مهبط هزاران هزار رحمت و برکت و ذریعه حصول با نواع سعادت است و بعضی گفته که مفعول
مفعول ثانی محذوف است یعنی قبر مرا محل جشن مکنید بعضی گفته که تقدیر چنین است که قبر مرا محل
اعتیاد مکنید ملا علی قاری در مرقاة مینویسد لا تجعلوا قبری عیدا هو واحد الاعیاد

عيدا اى لا تجعلوا زيارة قبرى عيدا او لا تجعلوا مظهر عيد فانه يوم لهو وسرور
وحال الزيارة بخلاف ذلك وقيل يحتمل ان يكون للحث على كثرة زيارته ولا
يجعل كالعيد الذى لا يأتى فى العام الا مرتين قال الطيبى نهاهم عن الاجتماع
لها اجتماعهم للعيد نزهة وزينة وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك
بقبور انبيائهم فاورثتهم الغفلة والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم
لا يزالون يعظمون امواتهم حتى اتخذوها اصناما والى هذا اشار بقوله
اللهم لا تجعل قبرى وثنا يعبد فيكون المقصود من النهى كراهة ان يتجاوزوا
فى قبره غاية التجاوز ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور
انبيائهم مساجد وقيل العيد اسم من الاعتياد يقال عاده واعتاده وتعوده
اى صار عادة والعيد ما اعتاد من هم او غيره اى لا تجعلوا قبرى محل
اعتياد فانه يؤدى الى سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا يظن ان دعاء الغائب
لا يصل الى ولذا عقبه وصلوا على فان صلوتكم تبلغنى اى لا تتكلفوا المعاودة
الى قبرى فقد استغنيتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم قال القاضى وذلك ان
النفوس الزكية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية عرجت واتصلت
بالملأ الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار
الملك لها وفيه سر يطلع عليه من تيسر له انتهى فيكون نهيه عليه الصلوة
والسلام لدفع المشقة عن امته برحمة عليهم پس باوجود اينقدر كثرت معانى و
اختلاف بين المحدثين يك معنى هم كنايت مطلوب مجوزين زيارت نميكند و جد و جهد اكثر در تشريع
شريعت تاكيد نمودن بآنكه شعار اسلام را اهتمام بايد كرد چنانچه باقامت جمعه و جماعات و اقامت

اعیاد وجهاد و باقامت موسم حج مثل طواف خانهٔ کعبه و سعی بین الصفا والمروة و وقوف عرفه و مزدلفه
و اقامت و مناره می بجا و ذبح هدایا و ذکر آیات شعائر و تعلق وغیره و پس غیر شعائر اسلام را اهتمام
نمودن مثل اهتمام این امور در شرع مقصودیت و فی زماننا ظاهر و هویدا است که اهتمام اعراس
مشایخ اینقدر میکنند که در شعائر اسلام اصلا کرده نمیشود چنانچه برای اقامت جمعه خروج سلاطین
و امرا و مشایخ عظام هرگز نمی شود و در اعراس بیرون آمدن و اهتمام نمودن هرگز فوت نمیکردند بلکه
بعضی برای ادای فرض صوم اینقدر اهتمام ندارند که برای کردن اعراس اهتمام دارند اگر دوائی
فوت شود هیچ باک ندارند و اگر روزی عرس فوت شود موجب بیکاری می انگارند و بر روز عرس
در تمام شهر شور و شغب مثل روز عید میشود و قریه بلباس فاخره و استعمال طیبها نموده میروند
چنانچه برای عید رفته باشند و جائیکه عرس میکنند آنجا رفته نحویکه بدعات شنیعه منکرات قبیحه
بعمل می آرند ذکر آن نشاید بنابر همین آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در آخر مرض خود تحذیر
فرموده که لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فاحذروا ما
صنعوا کذا فی البخاری پس وقتیکه از طرف شارع بر اقامت شعائر اسلام اهتمام باشد و غیر
را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن پس بنابرین امور مذکوره اهتمام مقرر کردن روز عرس
جایز نخواهد شد قوله پس غیر شعار اسلام را اهتمام نمودن مثل اهتمام این امور در شرع مقصودیت
فی الواقع همچنین است که مراتب اهتمام متفاوت درجات متمم متفاوت اهتمام فرض بدرجه خود اهتمام
واجب بمرتبه خویش اهتمام مستحب بحسب آن اهتمام سنت بمرتبش اهتمام مباح براندازه او و
متفاوت بتفاوت اقسام مباح و بلحاظ خصوصیات مثلا در خاندان صاحب کتاب اهتمام شاه
عبدالرحیم و شاه ولی الله و مولوی عبدالعزیز و صاحب کتاب تا روز روائی از دهلی در عقد مجلس وعظ
بتعیین یوم جمعه و سه شنبه و اهتمام دیگر اکابر اعلام بتعیین روز مقرر برای وعظ و اهتمام مولوی

عبد العزیز صاحب بعرس والد خویش و نوشتن جناب مفتی شرع و مولوی رفیع الدین صاحب
فتوی بر جواز آن و اهتمام شاه ولی الله بعرس شاه عبد الرحیم صاحب و اهتمام شاه
عبد الرحیم صاحب بمجلس مولد نبوی که یک مرتبه هیچ میسر نیامده فاتحه بر نخود نمودند و باعث آن
اهتمام در منام مشرف بزیارت رسول صلی الله علیه وسلم گردیده و این امر از کتاب تصنیف شاه
ولی الله صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اهتمام این حضرات بنقیه امور مثل اهتمام شان
باقامت صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اهتمام بغیر شعار مثل اهتمام شعار موجب ترجیح
تعیین و بدعت درست است فاما آنچه بعد ازین تحریر نموده همه لغو چه میگوید که فی زماننا ظاهر و هویدا
الی آخر ما قال بعض جهال میدانند که آن نشاید یا میگوییم که مشائخ و صلحاء و امراء هر کسی که با
چنین رای اقدام ... هیچ خارج نمیشود بسیار از بسیار بد میکند خواه برای اهتمام عرس بیرون آید
یا نه اینچنان نیست که اگر برای عرس هم بیرون نیاید ملام نگردد و عدم جواز عرس هنوز ثابت
نگردید چه این وجه وجه تحریم اوست برنقیض اباحت و معارضه بلکه اینکه عرس را مستحب میداند اسم
و کسیکه از فوت فرض باک ندارد و یقینا بد میکند عام اینکه فوت روز عرس را بزرگاری انگارد
یا نه انگارند و کسی که فوت روز عرس موجب بزرگاری انگارد اگر در واقع بزرگاری نیست وی
خاطی است فاما ازین خطای ادراک او منع مطلق بر مقرر کردن روز عرس نمیرسد اگر کسی از فوت
نماز پنجگانه باک ندارد و فوت تحیة الوضوء را موجب بزرگاری داند آنکس ماخوذ خواهد شد اما تحیة الوضوء
چگونه حرام خواهد گردید و این امر شرعا و حسا و عقلا بخوبی ثابت که در علم خلاف واقع قصور عالم
است نه قصور معلوم و در تمام شهر شور و شغب کردن مثل روز عید و در جای عرس بدعات شنیعه
و منکرات قبیحه بعمل آوردن بد است و هر جا و هر وقت بد است فاما باصل مدعی یعنی مقرر نمودن روز
عرس مضرتی نمیرساند اگر در مسجد جمعه یا عیدگاه یا مدرسه یا مکان وعظ بدعات شنیعه نمایند

اہم چہ اَیست فی ما جیدۂ عید ملکس و وعظ ممنوع نخواہد شد قولہ لعن اللہ الیہود اتخذوا مساجد
قبور انبیائہم یا عبث ملعونی است فاما کلام در مقرر کردن روز عرس عید است و آن اتخاذ مسجد
نیست قبر را قولہ پس تشیکہ از طرف شارع باقامت شعائر عجب خبط پیدا است بالا گفتہ کہ اہتمام
در غیر شعائر مثل اہتمام شعائر در تشریع مقصود نیست حالا میگوید کہ باقامت شعائر اسلام اہتمام
در غیر شعائر اسلام اہتمام نباشد بقول خودش چنان نیست در غیر شعائر ہم اہتمام در تشریع
مقصود است لیکن نہ مثل اہتمام شعائر حالا اہتمام را از غیر شعائر کلیہ مسلوب ساختہ میخواہد کہ بقوّہ
ثبوت … کند سود یا شود و تماشا باید کرد بہو ر توجیہات را بانجام رسیدہ کہ تشریع متبدل
گردید میگوید کہ غیر مہتم را اہتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن است حاشا کہ شارع ما را از کردن
امری خلاف مقصود خود ما خوذ فرماید پس تبلیغ مقرر کردن روز عرس کہ جایز بود تا حال نہی از
ساختن … سود پس پی در رو دنبی چگونہ جایز ناجایز گردد صاحب مدارک در تفسیر آیہ قل لا
اجد فیما اوحی الی محرما ففیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت بوحی اللہ و
شرعہ لا بہوی النفس و زنار اسبیلی است بر بستن آن تجربیان شارع فاما صاحب
کتاب اگر موافق تشریع مولوی اسمعیل از صراط المستقیم رتبہ اخذ احکام کلیہ شرعیہ بطریق وحی
باطنی از خدا حاصل کردہ و خود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشتہ باشند قولہ پس بنا بر این امور مذکورہ
اہتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواہد شد می پرسم کہ اہتمام شی نفس آن شی می باشد یا
غیر آن اگر غیر است پس از ناجایز کردن اہتمام مقرر کردن روز عرس ناجایز نمی شود والکلام فیہ
و اگر نفس است پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اہتمام مقرر کردن است ہر چند کہ بیان القدر
پریشان و متہافت کہ محلی صحیح برای آن حاصل نمی شود فاما ظاہر این است کہ بطریق مفہوم مخالف است
اثبات مدعی مقصود است یعنی تخصیص شی باسم ولا للہ میکند بہ نفی حکم از ما سوای آن و این مراد

در توضیح می نویسد و عندنا لا یدل الا یلزم الکفر والکذب فی محمد رسول الله و
زید موجود و لاجماع العلماء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
والقیاس و ان علی ان تخصیص الشی باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه الخ
پس اہتمام شعائر دلالت بر عدم اہتمام غیر شعائر نمیکند و ہم میگویم که زیارت قبور و دعای برای خود و برای
اموات بموجب جواب سوال یازدہم و دواز دہم و سیزدہم و از قول و فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم
ثابت و در جواب سوال بست نهم عبارت عالمگیریه با سطور نقل نموده الاصل فی هذا الباب ان
الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة او غیرها
کالحجة وقراءة القران والاذکار و زیارة قبور الانبیاء علیهم السلام و الشهداء
والصالحین و تکفین الموتی و جمیع انواع البر پس زیارت قبور و ایصال ثواب هم
شعائر اسلام است و اہتمام شعائر جایز و مقرر کردن روز عرس اہتمام زیارت قبر است پس جای تشنیع
واضح باد که یکی از مغالطات دارا این فرقه است که مداومت و ملازمت و تخصیص امور خیر را ستلزم اصرار
میگویند و تصرفات رکیک و بیانات واہیہ ادای این مطلب نمایند در جواب سوال بست هشتاد و نهم نیز
اصرار و تاکید بر مندوب نمودن باین حیثیت که گاہی ترک نکند پس نصیب شیطان است چنانچه ملا علی
قاری و طیبی و سید در شرح مشکوة در تحت این حدیث لا یجعل احدکم الشیطان شیئا من
صلوته بری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه می نویسد فیه ان
من اصر علی امر مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان
من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة و منکر و در جواب سوال چہل و نهم تخصیص کردن و
اصرار نمودن بر امر مباح یا مندوب بوضعیکه ازان سوگند و بر رخصتها عمل نکردن پس اضلال از
شیطان است کما یفهم هذا المعنی من عبارة شرح المشکوة لملا علی قاری

الطیبی والسید کہ در شرح این حدیث مرقوم است عن عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ قال لا
یجعل الخ باید دانست کہ استدلال بکلام طیبی کہ ملا علی قاری در مرقاۃ از ان نقل نمودہ یعنی و
فیہ ان من اصر علی امر مندوب جعلہ عزما الخ درین محل ناشی است از بی تهی چرا
از ان کلام مست مگر اینکه غیر واجب را واجب اعتقاد کردن و جایز را ناجایز اعتقاد نمودن از شیطان
است کہ خود ملا علی قاری در همان مرقاۃ در شرح همان حدیث می نویسد لا یجعل احد کم
للشیطان شیئا من صلوته یری بضم الیاء و فتحها ای یظن احد کم او یعتقد
وهو استینافی کان قائلا یقول کیف یجعل احد کم للشیطان من
صلوته فقال یری ان حقا ای واجبا علیه ان لا ینصرف ای ینذهب
حق علیه ان لا ینصرف اذا فرغ من الصلوۃ الا عن یمینه ای عن جانب
یمینه فمن اعتقد خلافه فقد تابع الشیطان ای فی اعتقاد سنیة مالیس
محقق علیه پس حاصل حدیث و شرح اینکه اشاره لی هم بمانعت یا ومت و ملازمت و اختیار
امور مندوبه و مباحه بسکین یا کرد اوست و ملازمت مامور و مطلوب شارع در مشکوۃ است
عن عبداللہ بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
یا عبداللہ لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل
ملا علی قاری در شرح می نویسد ای لا عن عذر بل دعة و رفاهیة فلو یکن من
الموفین بعهدهم اذا عاهدوا و اسلم فی سلک ما قیل من ان تارک
الورد ملعون و اما ما قیل من ان صاحب الورد ملعون محمول علی الرد
او المراد بکر فلان لیسمع هذا الکلام و یاتیه من المنام و فی الحدیث اشارة
الی ان ترک العبادة والرجوع الی العادة نقصان بعد الزیادة و فی الدعا

نعوذ بالله من الجور بعد الكور اذ ينبغى السالكين والمريدان يكونوا طالبا للزيادة
ولذا قيل من لم يكن فى زيادة فهو فى نقصان ومن استوى يوماه فهو مغبون
ازحم ومشکوة از صحیحین نقل نموده وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ملا على قارى در شرح مى نويسد
احب الاعمال اى الاوراد ادومها لان النفس تألف به وتداوم عليه بخلاف
الاقبال عليه قال ابن المالك وقال المظهر فهذا الحديث ينكر اهل التصوف ترك
الاوراد كما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمرو ما قبله
وبحديث عائشة الذى يلى هذا الحديث اظهر فانه لا وجه الا نكار على ترك
الاولى كما لا يخفى وقد يوجه بانه اذا ترك الطاعة بعرض وتى فكانه اعرض
عبادة المولى فيستحق المقت بخلاف المداوم على الباب حيث يستحق ان يجعل
من الاحباب ويعد من اولى الالباب وان قل اى ولو قل العمل والحاصل ان
العمل القليل مع المداومة والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المراعات
والمحافظة متفق عليه فى الازهار هذا من افراد مسلم وقال الابهرى
لعل المصنف جعله من المتفق عليه لما روى البخارى عن مسروق اى الا
عمال احب الى النبى صلى الله عليه وسلم قالت الدائم انتهى فيكون من وادى
النقل اذى نحو رواية مسلم فى المعنى ازحم ومشکوة از صحیحین مروی است وعنها اى
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الاعمال
ما تطيقون فان الله لا يمل حتى تملوا ملا على قارى در شرح مى نويسد من الاعمال
اى الاوراد من الاذكار وساير النوافل من قبيل الافعال والاقوال انتهى

ای المداومة علیه وقال ابن المالك یعنی لا تحملوا علی انفسکم اورادا کثیرة بحیث
لا تقدروا علی مداومتها فتترکونها قال الله لا یمل قال ابن المالك معنی الملال
من الله ترك اعطاء الثواب حتی تملوا ای تترکوا عبادته وهم در مشکوة است
عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن
حزبه او عن شیء منه فقرءه ما بین صلوة الفجر والظهر کتب له کانما قرءه من اللیل
رواه مسلم ودر حصن حصین نوشته وینبغی من کان له ورد فی وقت من لیل او
نهار او عقب صلوة او غیر ذلك ففاته ان یتدارکه ویاتی به اذا امکنه ولا
یهمله لیعتاد الملازمة علیه ولا یتساهل فی قضائه ملا علی قاری در شرح منیر
او غیر ذلك ای عرفا ذکر من جمعة او شهر او سنة ففاته ای درد یعنی
او غیره الملازمة علیه ای المداومة والمحافظة علی الورد در لمعه فی تحقیق
البدعة در رد قول رئیس وهابیه الفعل المباح بتقیید الزمان والمکان وغیرها
یصیر حراما وکفرا بل الفعل الحسن للهند وب ایضا نوشته وذلك بهتان وکذب
وافتراء علی الله ورسوله مخالف الشرع وقد جعله اصلا موسسا وبنی علیه
فروعا کثیرة ولیس له اصل من ادعی فعلیه ان یاتی بایة دالة علیه او حدیث
مصرحة به واذ لیس فهذا الاختراع فی الدین هو البدعة الضالة وطالما
طالبنا هؤلاء علی هذا الدعوی وما به تمسکون فما کان لهم بذلك من
علم انهم الا یخرصون وبعد ما عجزوا من اثبات هذا المبدع طالبونا بابطال
هذا المخترع والبینة وانکان للمدعی وفقدانها لبطلان دعواه یکفی ولکن
للمقصود النصیحة فناتی بالحجج الصحیحة الصریحة فنقول فیما ذکرنا من عبارا

الائمة الهادين تصريحات فی جواز خلاف الدعوی وابطال المدعی فمنها استدلالهم
بحديث صوم عاشوراء فان اليهود وقتوا هذا اليوم وخصصوا الصوم من
عند انفسهم لا بامر موسی وقبل رسول الله صلی الله عليه وسلم منهم وصيره
سنة من كل سنة فقد ثبت ان نفس المقيد ليس بقبيح بل القبح والحسن يرجع
الی الاصل ولو كان نفس التقيد سببا للحرمة فكيف يقبله رسول الله صلی
الله عليه وسلم لا سيما وهو تقيد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث فی صحيح
مسلم عن ابن عباس ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلی الله
عليه واله وسلم بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه فی الجنة علی صلوته
ركعتين بعد كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلی الله عليه وسلم بل انما
استنبطها من الامر بمطلق الصلوة والحديث فی صحيح مسلم عن ابی هريرة
ومنها استدلالهم بالسؤال عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلی
الله عليه وسلم واجابته صلی الله عليه وسلم ببيان شرفه بولادته و
الانزال عليه فيه والحديث فی مسلم عن ابی قتادة قال النووی فی شرحه
وفی الحديث دليل علی ان الزمان قد يتشرف بما وقع فيه كالمكان ومنها احكامهم
باباحة تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن لم يكن معه فی الصلوة ومنها احكامهم
بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط فی اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مشروعا
ومنها احكامهم بان البدع الحسنة متفقة علی جواز فعلها والاستحباب لها رجاء
الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم علی تقديم تخصيص يوم مولده صلی
الله عليه وسلم من كل سنة بالبر والاحسان والرد علی من يخالفه فيها

الا متاذى و منها انه رحل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم النحر
بعوانه وقوله صلى الله عليه وسلم احرف بدرك والحديث فى سنن ابى
داؤد ومنها انه لبيد الصحابى ان لا تقتب الصبا الاخر والطعم والقصة
فى تهذيب النووى انتهى وروايت خلط حوائج يوم عاشورا از قنيه ودر المختار بالاكد شنت بعضى
مردم كه بجواز اعراس دليل آرند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر سال براى زيارت قبور شهدا
رفتند كه يأتى قبور الشهداء على راس كل حول پس جوابش اينكه اول اين حديث از صحاح نيست كه
محل سخن باشد بلكه از ان كتب است كه دران كتب احاديث هر قسم صحيح وحسن وضعيف بلكه موضوع
هم يافته ميشود كما نقل السيوطى عن جرير عن محمد ابراهيم قال كان النبى صلى الله عليه وسلم
يأتى قبور الشهداء على راس كل حول فيقول السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى
الدار انتهى در كتاب ابن جرير احاديث هر قسم موجود اند معهذا از محدثين اين حديث متصل الاسناد
مرفوع هم نيست پس روايتش صحيح باشد وقينا يقين بر صحت ايشان نشد در مقام استدلال
بر جواز شيء و عدم آن آوردن نشايد زيرا كه صحت حديث در استدلال ضروريست قوله بعضى از
علماء مراد از بعض مولوى عبد العزيز صاحب اند كه در فتوى باين حديث استدلال نموده اند و آن
استفتاء مع جواب نوشته مجيب در شاهجهان آباد نزد بعضى اعيان موجود و تصريح نام درين
مقام مخالف ملتمس خود كه تعليما عوام است دانسته بلفظ بعض ياد نموده برد و قدح آن مشغول
شد و پاس حقوق را بالكليه فراموش كرد مگر مجبور است چه طريقيكه اختيار نموده بران تضليل
تمامى فقها و صوفيه و اعيان امت مرحومه لازم مى آيد عبد العزيز بيچاره چه حقيقت دارد فانه اذا
لم تستحيى فاصنع ما شئت قوله از صحاح نيست كه محل سخن باشد اين كلام عاميانه بى
اصل محض و تغليط بحت است در احاديث كتب سته بنا بخبار رفته و دفاتر مشحون گرديد

در عمدة القاری شرح مشهور بخاری مذکور است [illegible] چنانکه دارقطنی و دیگر محدثین بر صحیح بخاری
بسه وجه طعن کرده‌اند بعض محدثین بر بعض احادیث بخاری انقدر مبالغه در طعن نموده‌اند که بحکم
وضع رسانیده‌اند از آنجمله حدیث [illegible] الاسراء شریک است عبد الحق در جمع بین الصحیحین و قاضی عیاض
و غیر او درین حدیث کلام کرده‌اند ابو الفضل بن طاهر یک رساله خاص تصنیف نموده و دران
از ابن حزم نقل کرده قال لم یجد للبخاری و مسلم فی کتابهما شیئاً لا یحتمل مخرجاً
الا حدیثین ثم علیهما فی تخریجه الوهم قال الخطابی لیس فی هذا الکتاب حدیث
اشنع ظاهراً ولا ابشع مذاقاً من هذا الفصل وقد جزم ابن القیم فی الهدی
بان فی روایة شریک عشرة اوهام ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری این
قال و مقال نقل نموده [illegible] در حدیث [illegible] در حلق و تقصیر و حدیث اختیار از مسور بن مخرمه و مروان
هم گفتگو است و در حدیث مسلم از عکرمه بن عمار در قصه سلام ابی سفیان قال ابن حزم هذا
حدیث موضوع لاشک فی وضعه [illegible] از وجوه طعن آنست که شیخ قطب الدین حلبی گفته که بعضی
پیروان بخاری [illegible] از احادیث صحیح که زیاده میکنند بر نام
ایشان از [illegible] در خصوص [illegible] دران تمام [illegible] ضعیف هم [illegible]
باشد [illegible] در حدیث [illegible] دارقطنی درین باب کتابی تصنیف کرده و ابو مسعود دمشقی
هم بر بخاری و مسلم استدراک نوشته و ابو علی غسانی رد کتاب علل استدراک [illegible] گفته
بر هر دو و بسیاری از جماعت تحریر نموده‌اند ابن حجر در ارشاد الساری بعد نقل این قصص
آنچه ابو عمرو ابن صلاح و غیره دعوی اجماع بر تلقی این کتاب بقبول و تسلیم نموده‌اند سوای
مواضع متنازع است چنانچه ابن صلاح هم تعرض نموده گفته که سوای مواضع که دارقطنی
و غیره دران کلام کرده و تعلیقات بخاری که از حد صحت خارج دران بحث نیست کلام در احادیث

سنده است و آنچه قرار سید دار اکثر دارقطنی تعلیل نموده یکصد و دو حدیث است که جواب بعضی ظاهر و بعضی محتمل و جواب بعضی محض تعسف بالجمله در کتاب مذکور موجود که احادیث بخاری و مسلم آنچه دران متعدی از حفاظ قدح نموده است مستثنی است عدیه ثالث طعن در رجال حالش اینکه ابن حجر در ارشاد الساری وغیره فی غیره در مقام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهارصد و سی و چند کس اند که بخاری در روایت ایشان منفرد است که مسلم از ایشان روایت نکرده و هشتاد کس ازان متکلم فیه بضعف اند و مسلم منفرد است بسیصد و بست کس که متکلم فیه ازان یکصد و شصت کس اند و در ارشاد الساری فصل تاسع در بیان رجال بخاری که در راویان طعن کرده است منعقد نموده و زیاده از هفت صد نام دران نوشته است و در نخبه از تلقی بالقبول استثنا نموده مواضع را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم انتقاد نموده باشد و اکثر در دو مدلول ادله تخالف باشد از آنچه در هر دو کتاب های که ترجیح نیست لاستحالة ان یفید المتناقضان العلم بصدقهما من غیر ترجیح لاحدهما غرض که محل سخن بودن صحاح سته سخن بی محل بلکه محض سخن است و مخفی نماند آنچه گفته در کتاب ابن جریر احادیث هر قسم موجود اند چه همین است حال صحاح سته هم شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة می نویسد درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود است و تسمیه آن بصحاح سته بطریق تغلیب است انتهی پس حدیث صحیح نه در صحاح منحصر و نه صحاح سته منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمیرسد هان اگر نقادان فن حکم کرده باشند که یکدا حدیث کتاب ابن جریر اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص این حدیث کلام میکردی و مجیب آن را بیان می نمود البته قابل التفات بود و حال مناقب ابن جریر که در طبقه ترمذی و نسائی است آنچه در کتاب اسماء الرجال مذکور است و در نقل آن دراینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در ترتیب المسند در نقل نموده که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جا بجا استناد بآن نموده

و ملا علی قاری در مرقاة چند جا مدح کتاب شرح الصدور نموده و ترجمه هم هیچ مقید لیس تا وقتیکه
کلام کسی از نقاد و معتمدین درین باب در این حدیث نقل نکند بمحض رد کردن این حدیث باوجود قبول
اکابر فن دور از دیانت است و عجیب تر اینجا هم از عادت راسخه خود باز نیامد که تتمه حدیث را حذف نموده
چه عبارت شرح الصدور این است واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یأتی قبور الشهداء علی رأس کل حول فیقول السلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابو بکر و عمر و عثمان و سیوطی در منثور این تتمه را ذکر نموده
است مگر در انجا از کتاب ابن منذر و ابن مردویه از انس صحابی روایت کرده است قوله بعد از ترجمه
محدثین این حدیث متصل الاسناد و مرفوع هم نیست پس تردیدات ان صحیح نباشد انتهی کلامه اقول
عجیب دلالت میکند بر نا واقفیت محض از اصطلاح فن حدیث و هم حکم مرفوع نبودن این حدیث محض جهل
است یا تغلیط شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة مینویسد پس انچه منتهی بحضرت شود و بوی گردد
آن را مرفوع میگویند چنانچه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند ابن
عباس آمده است مرفوعا یا گویند رفع کرد این روایت را ابن عباس و انچه منتهی بصحابه گردد
موقوف خوانند و انچه منتهی بتابعین است آن را مقطوع و اگر گویند رفع گاهی صریح بود چنانکه
گذشت و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کلامی و سخنی نقل کنند که از امثال آنها
فکر و عقل نتوان گفت و جز بسماع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت چنین میکردیم یا گویند سنت چنین
است این نیز در حکم مرفوع است این است محصل کلام شیخ عبد الحق و ابن صلاح در مقدمه گفته
المرفوع فهو ما اضیف الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خاصة ولا یقع مطلقة علی غیر ذلک نحو الموقوف
علی الصحابة ویدخل فی المرفوع المتصل والمنقطع والمرسل پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شرط نیست چنانچه در اتصال هم رفع شرط نیست متصل نسبت که از راوی است
تا منتهی سند هیچ راوی از روات از میان ساقط نگردد پس تا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
متصل مرفوع و اگر تا صحابی است متصل موقوف چنانچه گذشت و اگر در غیر مرفوع هم اشتراط
اتصال فرض کرده شود تا ذکر آن بعد متصل لغو است قوله پس نزد ایشان صحیح نباشد این
تفریع هم غلط است چه مرفوع نبودن مستلزم عدم صحت نیست موقوف و مقطوع هم صحیح میباشد
شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه نوشته که حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
تا منتهی ثابت شده باشد قوله وقتیکه یقین بصحت آن نشد الخ محض غلط است صحت حدیث در
استدلال ضرور نیست ظاهراً مجیب برای تغلیط عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفت صحت حدیث در
استدلال ضروریست یعنی استدلال بحدیث غلط نباید کرد و هرگاه که ثابت نمود که حدیث صحیح
نیست جهال بی فهم بدانند که غلط است نعوذ بالله من هذا التلبیس شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه
می نویسد احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین بحسن نزد عامه علما و آن
ملحق است بصحیح در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف متعدد طرق بمرتبه حسن
برسد آن نیز صحیح به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است
نزد دیگران مفرداتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف
صرح به الائمه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی روات یا اختلاط یا تدلیس بود
با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ
و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم به ضعف باشد و در
فضایل اعمال معمول و شاید که بمعیت محمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعیف
بضعیف افاده نمیکند قوت را و الا این سخن ظاهر الفساد است تنبیه پس حصر احتجاج

بر صحیح بغیر صحیح است و از جہت اسناد ہم حصر محجیب در متصل الاسناد نیست چه مرسل ہم نزد
ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیه مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی رحم بشرط اعتضاد
بوجه دیگر مقبول است شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مینویسد نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله
علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجہت کمال وثوق است و اعتماد
زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد او صحیح نمی بود ارسال نمیکرد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
نمی گفت و نزد امام شافعی اگر اینحدیث مرسل اعتضاد یابد بوجه دیگر مقبول است و از امام
احمد دو قول بقولی قبول و بقولی توقف و ملخص کشف بزدوی این سنت الانقطاع نوعان
ظاهر و باطن اما الظاهر فهو المرسل من الاخبار و ذلك اربعة انواع الاول
ما ارسله الصحابی و الثانی ما ارسله القرن الثانی و الثالث و الرابع ما ارسله
العدل فی کل عصر و الرابع ما ارسل من وجه و اتصل من وجه آخر اما القسم
الاول فمقبول بالاجماع و اما ارسال القرن الثانی و الثالث فحجة عندنا
وهو فوق المسند و قال الشافعی لا یقبل المرسل الا ان ثبت اتصاله من
طریق آخر و حکی اصحاب مالك عنه انه کان یقبل المراسیل و یعمل بها مثل
قولنا احتج المخالف لان الجهل بالراوی جهل بصفاته التی بها تصح روایته
لکنا نقول لا باس بالارسال استدلالا بعمل الصحابة رضی الله عنهم و المعنی
المعقول اما المعنی فهو ان کلامنا فی ارسال من لو اسند عن غیره قبل اسناده
ولا یظن به الکذب علیه فلان لا یظن به علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم اولی و المعتاد من الامر ان العدل اذا وضح له الطریق و استبان
له الاسناد طوی الامر و عزم علیه فقال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم واذا لم يتضح له الامر نسبه الى من سمعه يحمله ما حمله فعند اصحاب الظاهر
الحديث فرد واقوى الامرين دفيه تعطيل كثير من السنن واما ارسال من
دون هؤلاء فقد اختلف فيه فقال بعض مشايخنا يقبل ارسال كل عدل وقال
بعضهم لا يقبل لان الزمان زمان فسق لا بد من البيان الا ان يروى الثقات
مرسله كما رووا مسنده وبتقدير صحت الحديث مجمل است باين وضع كه يأتي قبور الشهداء
راس كل حول ومعنى وارد يأتي على راس حول من اول السنة اى اول المحرم ويأتي على ما
حول من سنة موت صاحب القبر وقاعده اصول فقه است كه عمل نمودن بحديث مجمل جايز نيست
مادامیکه از طرف مجمل یعنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیان ایدا نوقت عمل بحدیث مجمل جاری
می شود والا قاعده اصول فقه در عمل بمجمل از زمان جاری باید کرد که اول از اصول فقه معنی
مجمل هم باید فهمید و بعد فهم معنی جاری کردن حکم بر پیچا ست مجیب از معنی مجمل نقصیا ناواقف است
ورنه نمی گفت که بر تقدیر یکه مجمل هم باشند بلا تعیین باشند چراکه مجمل فرد معین نیست بلکه فرد مفصل
است پس اطلاق لفظ مجمل اینجا بمعنی لغوی صحیح است که در لغت معنی مجمل مجموع است و بمعنی اصطلاحی
درست نیست اما المجمل فما ازدحمت فيه المعاني واشتبه المراد به اشتباها لا يدرك
بنفس العبارة بل بالرجوع الى الاستفسار ثم الطلب ثم التامل وحكمه اعتقاد
الحقية فيما هو المراد والتوقف فيه الى ان تبين ببيان المجمل حالا باید دید که در لفظ
حول تعدد معنی کجا است لفظ حول مشترک نیست در سنه که اولش محرم و در سنه که اولش
موت صاحب قبر است مثل عین بلکه موضوع او دوره مقرره است عام از اینکه ابتدا اش
از محرم باشد یا صفر اول محرم یا دوم محرم از هر جزء دوره که ابتدا کند تا همان جزء رسید
حول است و تعیین در معنی حول داخل نیست وانکه مجیب اول محرم نوشته مقام تعجب است

نمیدانند که تعیین سنه هجری و ابتدای سال از محرم برای صحابه نشد و در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه
قرار یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس احتمال اول محرم هم منتفی شد
و معنی ثانی باقی ماند و عرف هم شاهد آنست و اگر هیچ ابحاثم عوارض را باعث ترک عمل قرار
داده آید تا ملاحده و اباحیه را حاجت از همه تعطیلات مرتفع گردد و همین یک دلیل کفایت کند
و در قرآن و حدیث هر جا که لفظ حول و سنه است بر مذهب مجیب واجب الترک و عمل بدان
ناجائز خواهد شد علاوه ازین میگوئیم اصل مدعی که مجیب در پی ابطال اوست یعنی مقرر
کردن روز عرس بهر تقدیر ثابت است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سنه موت صاحب
قبر و مطلب مجیب که منع مطلق تعیین است و طرفه ماجرا است که این حدیث را مجمل میگوید و لا تجعلوا
قبری عیدا را مجمل نمیدانند خدا داند که در وهم خویش چه فهمیده است و بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد
بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان ما می فهمند پس جواب آن میگوئیم که این حدیث معارض
است بحدیث لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجتمعوا عند قبری کاجتماعکم للعید فافهم و لا تتکلم حاشا که
معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالاتصریح گذشت بلکه بمعنی بیان کرده مجیب هم شائبه
تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع نکنند بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت
است پس این معنی را بزیارة قبور شهدا بر سر هر سال معارضه کجاست و اصل این است که
مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت قبور شهدای احد تشریف
می بردند پس دلالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شده و صرف زیارة قبور را کسی
منع نمیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن نمی آید
کلامی است بمعنی خرافت آن از اجلی بدیهیات که مستلزم الغاء الفاظ حدیث است نعوذ بالله
من هذا التعصب و تمام احکام مشروطات شروط و مقید بقیود زمان بی فایده خواهد شد که مدلول

آن نخواهد بود مگر مطلق ذیل ہذا الاجنون کسیکہ در ہر ہفتہ یا در ہر ماہ یا بعد مدتی برای زیارت
قبور رفتہ باشد آن را ہرگز عرس نخواہند گفت چگونہ گویند کہ عرس عبارت است از تعیین
یوم ہر سال و آن تحقق نشد و حقیقت عرس کہ رواج وارد این است کہ روز معین نمودہ مردمان
جمع شوند و لباس بپوشند و در مقام قبر یا بجای دیگر رنگ سازند و چیزی اختراعات خود
و بدعات مثل آلات لہو و لعب وغیرہ بعمل آرند آن را عرس خواہند گفت حقیقت عرس
رسانیدن ثواب بموتی در روز معین یعنی ہر سال است و ہمین امر مبحوث عنہ است و سوال
سایل ہم از مقرر کردن روز عرس و بیان مجیب ہم ہمان است و امور مذمومہ حاشا کہ
داخل حقیقت او باشند چونکہ مذموم است بر وقت و ہر جا کہ باشد در حسن سرایت میکند ولی امور
مذمومہ ہم میباشد و انکار آن از مجیب خیلی مستبعد است والوف پنہکان موجود اند
کہ شاہ عبد العزیز صاحب عرس والد خود میکردند و کدام امر مذموم از آلات لہو وغیرہ
نبند و مجیب ہم این امر بچشم خود ملاحظہ نمودہ و در اہتمام ماندہ و علی ہذا القیاس در
عرس مرزا جان جانان صاحب و دیگر چند جا در دہلی معمول است کہ اکثری با مکروہات و محرمات
ہم میباشد پس از جہت اشیاء خارجہ حکم بر نفس شی نمودن دور از عقل است اگر تخصیص
روز معین نمودہ صد بار یا ہزار بار استغفار نماید آن را ہرگز عرس نخواہند گفت معلوم نیست
کہ این امر نزد مجیب جایز است یا نہ اگر نیست پس ذکرش نبایدہ و اگر جایز است پس اصول
ممہدہ اش ہم بہم خورد و جواب سوال سایل کہ مقرر کردن روز عرس جایز است
یا نہ ہمین است کہ جایز است و اگر کدام امر مکروہ یا حرام دران باشد آن ممنوع است
و قیاس عرس بر مولد شریف غیر صحیح است زیرا کہ در مولد شریف ذکر ولادت حضرت
خیر البشر صلی اللہ علیہ و سلم است و آن موجب سرور و فرحت است و در شرع شریف اجتماع

برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و سرور
ثابت نشده و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در دیگر امر نیست
پس دیگر امور درین قیاس نخواهد شد ظاهر این کلام ناظر بر آنست که مولد جایز است پس در
مقرر کردن روز از طرف خود بلی آنکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا راشدین و ائمه
اربعه ثبوت سه مولد و عرس برابر پس جواز یکی مستدعی جواز دیگری است و خلو از منکرات
و بر وجود شرط کو خصوصیت تعیین جدا گانه باشد و مع هذا در مولد هم اختلاف است زیرا
در قرون ثلثه که مشهود بالخیر است این امر معمول نبوده بعد قرون ثلثه این امر حادث شده
بنابرین علمای در جواز و عدم جواز آن مختلف شده اند چنانچه بتفصیل در کتاب سیرت
شامی مرقوم است من شاء فلینظر فیه از حواله اختلاف علما در سیرت شامی همین مستفاد
میشود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نموده قول فیصل و راجح نوشته باشد
چنانچه قبل ظهور کذبات مجیب بینندگان را بمقتضای حسن ظن همین محتمل بوده و بعد شیوع
اغلاط مجیب که تطبیق نقل با اصل نموده شد اکثرجا با نقل مخالف اصل برآمد حواله سیرت شامی
هم ازان قبیل است چه صاحب سیرت شامی استحباب آن از جم غفیر و جماعه کثیر از اعلام
نقل نموده و تخصیصکه بطریق شذوذ و ندرت بر خلاف جمهور کلام نموده بودند از شیوخ خود
نقل ساخته خود هم بدلایل موجب ابطال قول آنها نموده اینقدر را اختلاف نام نهادن و بر آن
خورسند شدن و برای عدم جواز بر خلاف جمهور کافی داشتن چنانچه مسند ظاهر که برین تقدیر
کدام مسئله از فرعیات قابل اعتبار نخواهد ماند مختصری از عبارت سیرت شامی بطور التقاط
نوشته می شود قال الحافظ ابو الخیر السخاوی و عمل المولد الشریف لم ینقل احد من السلف
الصالح فی القرون الثلاثة الفاضلة و انما حدث بعد ثم لا زال اهل الاسلام

في سائر الاقطار والمدن الكبار يحتفلون في شهر مولده صلى الله عليه
وآله وسلم بعمل الولائم البديعة المشتملة على الامور البهجة الرفيعة ويتصدقون
في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون
بقراءة مولده الكريم ويظهر عليهم من بركاته كل فضل عظيم وقال الامام المحدث
ابو الخير ابن الجزري شيخ القراء من خواصه انه امان في ذلك العام وبشرى
عاجلة بنيل البغية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كثير كان صاحب
اربل يعمل المولد الشريف في ربيع الاول ويحتفل به احتفالا هائلا وقد صنف
الشيخ ابو الخطاب ابن دحية له كتابا في المولد سماه التنوير في مولد البشير
النذير وقد اثنى عليه الائمة منهم الحافظ ابو شامة شيخ النووي في
كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا الحسن يندب
اليه ويشكر فاعله ويثنى عليه قال ابن الجزري لو لم يكن في ذلك الا
ارغام الشيطان وادغام اهل الايمان وقال العلامة ابن ظغربك في الدر
المنتظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم فرحا بمولده الولائم فمن
ذلك ما عمله بالقاهرة من الولائم الكبار الشيخ ابو الحسن المعروف بابن
قفل قدس الله سره شيخ شيخنا ابي عبد الله بن محمد النعمان وعمل ذلك
قبله جمال الدين العجمي الهمداني وممن عمل ذلك على قدر وسعه يوسف
الحجار بمصر وقد راى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يحرض يوسف
المذكور على عمل ذلك قال وسمعت يوسف بن علي بن زريق الشامي
الاصل المصري المولد الحجار بمصر في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم يقول رايت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
فى المنام منذ عشرين سنة وكان لى اخ فى الله تعالى يقال له الشيخ ابو بكر
الحجاز فرايت كانني وابا بكر هذا بين يدى النبى صلى الله عليه وآله وسلم
جالسين فامسك ابو بكر لحيته نفسه وفرقها نصفين فذكر النبى صلى الله
عليه وسلم كلاما لا افهمه فقال النبى صلى الله عليه وسلم مجيبا له لولا
هذا لكانت هذه فى النار ودار الى وقال لاضربنك وكان بيده قضيب فقلت
لاى شئ يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل المولد ولا السنن قال يوسف
فعملته منذ عشرين عاما الى الان قال وسمعت يوسف المذكور يقول سمعت
ابا بكر الحجاز يقول سمعت منصور النشار يقول رايت النبى صلى الله عليه
وسلم فى المنام يقول لى قل له لا يبطله يعنى المولد ما عليك ممن اكل وممن
لم ياكل قال وسمعت شيخنا بن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا موسى الزرهونى
يقول رايت النبى صلى الله عليه وسلم فى النوم فذكرت له ما يقوله الفقهاء
فى عمل الولائم فى المولد فقال النبى صلى الله عليه وسلم من فرح بنا فرحنا
به وقال الشيخ الامام العلامة الشهير بابن البطاح فى فتوى بخطه اذا انفق
المنفق تلك الليلة وجمع جمعا اطعمهم ما يجوز واسمعهم ما يجوز سماعه و
دفع للمسمع المشوق الاخرة ملبوسا كل ذلك سرورا بمولده صلى الله عليه
وسلم فجميع ذلك جائز ويثاب فاعله اذا احسن القصد ولا يختص ذلك
بالفقراء دون الاغنياء الا ان يقصد مواساة الاحوج فالفقراء اكثر ثوابا
نعم ان كان الاجتماع كما بلغنا عن فقراء الزمان من اكل الحشيش واجتماع

المردان وانشاد المشوقات للشهوات الدنيوية وغير ذلك من المحرمات فالعياذ
بالله تعالى فهذا مجمع آثام وقال الشيخ الامام جلال الدين عبد الرحمن بن
عبد الملك المعروف بالمخلص الكتاني رح مولد رسول الله صلى الله عليه
وسلم مبجل مكرم قدس يوم ولادته وشرف وعظم وكان وجوده بعده
سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل حظ جهنم ممن اعد له الفرح بولادته صلى الله
عليه وسلم ونمت بركاته على من اهتدى به فبشابه هذا اليوم يوم الجمعة
من حيث ان يوم الجمعة لا تسعر فيه جهنم هكذا ورد عنه صلى الله عليه وآله
وسلم فمن المناسب اظهار السرور وانفاق الميسور واجابة من دعاه رب
الوليمة للحضور وقال الامام العلامة ظهير الدين بن جعفر هي بدعة حسنة
اذا قصد فاعلها جمع الصالحين والصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم
واطعام الطعام الفقراء والمساكين وهذا القدر يثاب عليه بهذا الشرط
في كل وقت واما جمع الرعايو وعمل السماع والرقص ومثل ذلك فلا يندب
بل يقارب ان يذم وقال الشيخ نصير الدين الصالحي هذا من السنن ولكن
اذا انفق في هذا اليوم واظهر السرور فرحا بدخول النبي صلى الله عليه
وسلم في الوجود واتخذ السماع الخالي من المردان وانشاد ما يثير الشهوة
من القبيح وانشاد ما يشوق الى الآخرة ويزهد في الدنيا فهذا الاجتماع
حسن يثاب قاصد ذلك وفاعله عليه الا ان سوال الناس ما في ايديهم
بذلك فقط بدون ضرورة وحاجة سوال مكروه واجتماع الصلحاء
فقط لياكلوا ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصلون على رسوله صلى

الله عليه وسلم يضاعف القربات والمثوبات وقال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسمعيل المعروف بابى شامة فى كتابه الباعث على انكار البدع والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله المحدثات فى الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة هى الضلالة والثانى ما احدث من الخير لا خلاف لاحد فى هذا فهى محدثة غير مذمومة قال عمر رضى الله عنه فى قيام رمضان نعمت البدعة هذه يعنى انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدعة الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها وهى كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشئ ولا يلزم من فعله محذور شرعى وذلك نحو بناء المنابر والربط والمدارس وخانات السبيل وغير ذلك من انواع البر التى لم تعهد فى الصدر الاول فانه موافق لما جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى ومن احسن البدع فى زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة اربل كل عام فى اليوم الموافق ليوم مولد النبى صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء يشعر بمحبة النبى صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالة فى قلب فاعله وشكر الله على ما من به من ايجاد رسوله الذى ارسله رحمة للعالمين صلى الله عليه وسلم وكان اول من فعل ذلك بالموصل الشيخ عمر بن الملا احد الصالحين المشهورين وبه اقتدى فى ذلك صاحب اربل وغيرهم

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا باس بها ولا يكره البدع الا اذا راغمت السنة واما اذا لم يراغمها فلا تكره ويثاب الانسان بحسب قصده في اظهار السرور والفرح بمولد النبي صلى الله عليه وسلم وقال الحافظ اصل عمل المولد بدعة ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن وضدها فمن تحرى في عملها المحاسن وتجنب ضدها كان بدعة حسنة ومن لا فلا و قال وقد ظهر تخريجها على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشوراء فسألهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى فنحن نصومه شكرا لله تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيستفاد منه فعل الشكر لله تعالى على ما من به في يوم معين من ابداء نعمة او دفع نقمة ويعاد ذلك في نظير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات كالسجود والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز هذا النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فينبغي ان يتحرى اليوم بعينه حتى يطابق قصة موسى صلعم في يوم عاشوراء ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالي بعمل المولد في اي يوم من الشهر بل توسع قوم فنقلوه الى يوم من السنة وفيه ما فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الجزري قد رأى ابو لهب بعد موته في النوم فقيل له ما حالك فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وامص من بين اصبعي هاتين ماء بقدر هذا واشار الى راس اصبعه وان ذلك باعتاقي ثويبة عند ما بشرتني بولادة محمد صلى الله عليه وسلم وبارضاعها

له فاذا كان ابو لهب الكافر الذي نزل القران بذمه جوزي في النار بفرحه
ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امة محمد
صلى الله عليه وسلم يبشر بمولده ويبذل ما له اتصل اليه قدرته في
محبته لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله جنات
النعيم وذكر نحوه الحافظ شمس الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم انشد
اذا كان هذا كافرا جاء ذمه وتبت يداه في الجحيم مخلدا اتى انه في
يوم الاثنين دائما يخفف عنه للسرور باحمد فما الظن بالعبد الذي
كان عمره باحمد مسرورا ومات موحدا وقال شيخنا في فتاويه ان
اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وقراءة ما تيسر من القران ورواية
الاخبار الواردة في مبداء امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
الايات ثم يمد لهم سماطا ياكلون منه وينصرفون من غير زيادة على ذلك
من البدع الحسنة التي يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي
صلى الله عليه وسلم واظهار الفرح والاستبشار بمولده الشريف قال وقد
ظهر لي تخريجه على اصل اخر غير الذي ذكره الحافظ وهو ما رواه البيهقي
عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم عق عن نفسه بعد
النبوة مع انه ورد ان جده عبد المطلب عق عنه في سابع ولادته والعقيقة
لا تعاد مرة ثانية فيحمل ذلك على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم اظهارا
للشكر على ايجاد الله تعالى اياه رحمة للعالمين وتشريفا لامته كما
كان يصلي على نفسه لذلك فيستحب لنا اظهار الشكر بمولده بالاجتماع

والاطعام وغیر ذلک من وجوه القربات والمثوبات وقال فی شرح سنن ابن
ماجة الصواب انه من البدع الحسنة المندوبة اذا خلی عن المنکرات شرعا
ورحم الله تعالی القایل لمولد خیر العالمین جلال لقد غشی الاکوان منه جمال
فیا مخلصا فی حق احمد هذه لیالی بها فیهن منه هلال فیطعم محتاجا وتکسو
عاریا وترفد من اضحی لدیه عیال فتلک فخال المصطفی وخلاله وحسبک
افعال له وخلال لقد کان فعل الخیر قرة عینه فلیس له فیما سواه مجال
یا مولد المختار انت ربیعنا بک راحة الارواح والاجساد یا مولدا فاق
الموالد کلها شرفا وساد بسید الاسیاد لا زال نورک فی البریة ساطعا
فی بغداد والشهر کالاعیاد فی کل عام القلوب مسرق بسماع مایروی به
المیلاد فلذلک یشتاق المحب وینتهی شوقا الله حضور المیعاد ثم ذکر صاحب
السیرة کلام الفاکهانی ونقل رده عن شیخه فی فتاواه وانا اذکرها مختصر
قال قال الفاکهانی لا اعلم لهذا المولد اصلا فی کتاب ولا سنة قال الشیخ یقال
علیه نفی العلم لا یلزم منه نفی الوجود وقد استخرج له امام الحفاظ ابو الفضل
بن حجر اصلا من سنة فاستخرجت انا اصلا ثانیا قال الفاکهانی لا ینقل
عمله عن احد من علماء الامة الذینهم القدوة فی الدین قال الشیخ علیه انه
احدثه ملک عالم وقصد به التقرب الی الله تعالی وحضر عنده جماعة
منهم العلماء والصلحاء من غیر نکیر منهم وارتضاه بن وحیة وصنف له من اجله
کتابا هولاء علماء متدینون رضوه واقروه ولم ینکروه قال الفاکهانی لیس
مندوبا لان حقیقة المندوب ما طلبه الشرع قال الشیخ الطلب فی المندوب

قد يكون بالنص قد يكون بالقياس وهذا وان لم يرو فيه النص ففيه القياس
على الاصلين الاتي ذكرهما قال الفاكهاني لا يجاز ان يكون مباحا لان الابتداع
في الدين ليس مباحا باجماع المسلمين قال الشيخ كلام غير مستقيم لان البدعة لم
تنحصر في المكروه والتحريم بل قد يكون ايضا مباحة ومندوبة وواجبة قال النووي
البدعة في الشرع ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي
منقسمة الى حسنة وقبيحة فقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام في القواعد
البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة فان
الطريق في ذلك ان يعرض البدعة على القواعد الشرعية فاذا دخل في الايجاب
فهي واجبة او في قواعد التحريم فهي محرمة او المندوب فمندوبة او المكروه
فمكروهة او المباح فمباحة وذكر لكل واحد من هذه الخمس امثلة الى ان قال
وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد
في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفن الجدل ومنها
جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وروى
البيهقي باسناده في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الامور
ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه
البدعة الضالة والثانية ما احدث فيه من الخير لا خلاف فيه لواحد و
هذه محدثة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان
نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم يكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى
هذا اخر كلام الشافعي قال الفاكهاني ان عمله رجل من عين ماله لاهله

وعياله واصحابه لا يتجاوزون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يقترفون
شيئا من الاثام وهذا الذي وصفناه انه بدعة مكروهة وشناعة ثم قال
الشيخ هذا القسم مما احدث وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا اثر ولا
اجماع فهي غير مذمومة كما في عبارة الشافعي فهو من الاحسان الذي لم يعهد
في العصر الاول فهي من البدع المندوبة كما في عبارة ابن عبد السلام قال الفاكهاني وان
دخله الجناية وانضاف اليه الغناء والرقص واجتماع الشبان مع النساء وغير
ذلك من المحرمات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا كلام
صحيح في نفسه غير ان التحريم فيه انما جاء من قبل هذه الاشياء المحرمة
التي ضمت اليه لا من حيث الاجتماع لاظهار شعار المولد بل لو وقع مثله في
الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا لكانت قبيحة شنيعة ولا يلزم من ذلك ذم اصل
الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واضح وقد رأينا بعض هذه الامور في ليالي من
رمضان عند اجتماع الناس لصلوة التراويح أفيحرم الاجتماع لاجل هذه الامور
التي قرنت بها كلا بل نقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح حسن وما ضم اليه من
الامور الشنيعة شنيع قبيح كذلك نقول اصل الاجتماع لاظهار شعار المولد مندوب
وقربة وما ضم اليه من الامور المذمومة مذمومة قال الفاكهاني الشهر الذي
ولد فيه صلى الله عليه وسلم ربيع الاول وفيه توفي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فليس الفرح فيه باولى من الحزن فيه قال الشيخ فيه ان ولادته
صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والكتم عند المصائب وقد امر
الشرع بالعقيقة عند الولادة ولم يأمر عند الموت بذبح ولا بغيره بل نهى عن النياحة

داظهار الحزن فدلت قواعد الشرع على انه يحسن في هذا الشهر اظهار الفرح بولادته
صلى الله عليه وسلم دون اظهار الحزن فيه بوفاته قال وقد تكلم ابن الحاج
وحاصله مدح ما كان فيه من اظهار شعار الشكر وذم ما احتوى عليه من
محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما احدثوه من البدع مع اعتقادهم ان ذلك
من اكبر العبادات واظهار الشعائر ما يفعلونه في شهر ربيع الاول من المولد
وقد احتوى ذلك على بدع ومحرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم الات
الطرب من الطار المصرصر والشبابة وغير ذلك مما جعلوه آلة للسماع ومضوا
في ذلك على العوائد الذميمة في كونهم يشتغلون اكثر الازمنة التي فضلها الله تعالى
وعظمها ببدع ومحدثات ولا شك ان السماع في غير هذه الليالي فيه ما فيه
فكيف اذا انضم الى فضيلة هذا الشهر العظيم الذي فضله الله تعالى وفضلنا
فيه بهذا النبي الكريم الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الاولين والآخرين
وكان يجب ان يزاد فيه من العبادة والخير شكر المولى على ما اولانا به من
هذه النعمة العظيمة وان كان النبي صلى الله عليه وسلم لم يزد فيه على غيره
من الشهور شيئا من العبادات وما ذاك الا لرحمته صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
لامته وشفقته بهم اشار عليه الصلوة الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله
السائل الذي سأله عن صوم يوم الاثنين ذاك يوم ولدت فيه فتشريف
هذا اليوم متضمن لتشريف هذا الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان نحترمه حق
الاحترام ونفضله بما فضل الله تعالى به الاشهر الفاضلة وهذا منها لقوله
عليه الصلوة انا سيد ولد آدم ولا فخر آدم فمن دونه تحت لوائي وفضيلة

الازمنة لاتشرف لذاتها وانما يحصل لها التشريف بما خصت به في المعاني فانظر
الى ما خص الله تعالى به هذا الشهر الشريف ويوم الاثنين الا ترى ان صوم
هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صلى الله عليه واله وسلم ولد فيه فعلى
هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويعظم ويحترم الاحترام اللايق
به اتباعا له صلى الله عليه وسلم في كونه كان يخص بعض الاوقات الفاضلة
بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخيرات الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنهما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير وكان اجود ما يكون
في رمضان فنمتثل تعظيم الاوقات الفاضلة بما امتثله على قدر استطاعتنا
فان قال قايل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما التزمه
في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التخفيف عن
امته سيما فيما كان يخصه الا ترى الى انه عليه الصلوة والسلام حرم
المدينة مثل ما حرم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشرع في قتل صيده ولا شجره الجزاء
تخفيفا عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من جهته وان كان فاضلا
في نفسه فيتركه للتخفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة
الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن عجز عن ذلك فاقل
احواله ان يجتنب ما يحرم عليه ويكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
ذلك مطلوبا في غيره الا انه في هذا الشهر اكثر احتراما كما يتاكد في شهر
رمضان وفي الاشهر الحرم فيترك الحدث في الدين ويجتنب مواضع البدع وما لا
ينبغي وقد ارتكب بعضهم في هذا الزمان ضد هذا المعنى وانه اذا دخل هذا

تسارعوا فيه الى اللهو واللعب بالدف والشبابة وغيرهما ولم يقتصروا عليه بل
ضم بعضهم ان يكون المغني شابا لطيف الصورة حسن الصوت والكسوة
المتغزل وينكسر في سكونه وحركاته فيفتتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤل
الى فساد حال الزوج والزوجة ويحصل الفراق فان خلا منه وعمل طعاما فقط
ونوى به المولد ودعى اليه الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة
بنفس نيته فقط قال صاحب السيرة حاصل ما ذكره انه لم يذم المولد بل
ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صريح في انه ينبغي
ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغير ذلك
من وجوه القربات وهذا هو عمل المولد الذي استحسناه فانه ليس فيه سوى
قرءة القرآن واطعام الطعام وذلك خير وبر وقربة واما قوله آخرا انه بدعة
فاما ان يكون مناقضا لما تقدم او يحمل على انه بدعة حسنة كما تقرر في
صدر الباب او يحمل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه بنية المولد كما
اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفس نيته فقط ولم ينقل عن احد منهم انه نوى
المولد فظاهر هذا الكلام انه كره ان ينوى به المولد فقط ولم يكره عمل الطعام
ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حقق النظر لا يجتمع مع اول الكلام لانه حث فيه
على زيادة فعل البر وما ذكر معه على وجه الشكر لله تعالى اذا وجد في هذا
الشهر الشريف سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم
وهذا هو معنى نية المولد فكيف يذم هذا القدر مع الحث عليه اولا واما مجرد
فعل البر وما ذكر معه من غير نية فانه لا يكاد يتصور ولو تصور لم يكن عبادة

ولا ثواب فيه اذ لا عمل الا بالنية ولا نية فيها الا الشكر لله تعالى على ولادة
هذا النبي الكريم في هذا الشهر الشريف وهذا معنى نية المولد فهي نية مستحسنة
بلا شك فتامل ثم قال ابن الحاج ومنهم من يفعل المولد لا لمجرد التعظيم ولكن
له وجه عند الناس متفرقة كان قد اعطاها في بعض الافراح او المواسم ويريد ان
يردها ويستحي ان يطلبها بذاته فيعمل المولد حتى يكون سببا لاخذ ما اجتمع
له عند الناس وهذا فيه وجوه من المفاسد قال صاحب السيرة وهذا ايضا
مما تقدم ذكره وهو ان الذم فيه انما حصل من عدم النية الصالحة لا من
اجل عمل المولد انتهى ما من السيرة الشامية حالا از دیگر اکابر آنچه درین باب حکم داده اند
نقل نموده میشود **سوال** از مولوی شاه عبد العزیز صاحب تعین و تقرر یک روز بعد سال
بنابر زیارت قبور بزرگان جائز است یانه **جواب** رفتن بر قبور بعد سال بیک روز معین
کرده بسه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص بغیر هیئت اجتماعیه مردمان کثیر
بر قبور محض بنابر زیارت و استغفار بروند این قدر از روی روایات ثابت است و در تفسیر
در منثور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابر میرفتند و دعا برای مغفرت اهل
قبور می نمودند اینقدر ثابت است و مستحب دوم آنکه به هیئت اجتماعیه مردمان کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول در
زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین نبود اگر کسی اینطور بکند باک نیست
زیرا که درین قسم قبح نیست بلکه فائده احیا و اموات را حاصل میشود سیوم طور جمع شدن بر قبور
این است که مردمان یک روز معین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده مثل روز عید
شادمان شده بر قبرها جمع میشوند و رقص وغیره و مزامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود

برای قبور وطواف کرد آن قبور می نمایند این قسم حرام و ممنوع بود بلکه بعضی بحد کفر میرسند
و همین محمل این هر دو حدیث ولا تجعلوا قبری عیدا چنانچه در مشکوٰة شریف موجود است و اللهم
لا تجعل قبری وثنا یعبد این ہم در مشکوٰة است وہم مولوی عبد العزیز صاحب در جواب مطاعن
طاعنین بر فتوای مولویصاحب در باب ذبیحه نوشته اند قوله عرس بزرگان خود الخ
این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از فرایض شرعیه مقرره را هیچکس
فرض نمیداند آری زیارت وتبرک بقبور صالحین وامداد ایشان باهداء ثواب و تلاوت
قران ودعای خیر وتقسیم طعام وشیرینی امر مستحسن وخوب است باجماع علمای و تعیین
روز عرس برای آنست که آن روز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا
هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح ونجات است وخلف را لازم است که سلف خود را
باین نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است وولد صالح یدعوله و تلاوت
قران واهدای ثواب را عبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلادت وافراط جهل است آری
اگر کسی سجده وطواف ودعا نحو یا فلان افعل کذا العمل آرد البته متشابهت با عبده الاوثان
کرده باشد وچون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد در در منثور سیوطی مرقوم است
اخرج ابن المنذر وابن مردویة عن انس رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یاتی احد کل عام فاذا اتی الشعب سلم علی
قبور الشهداء فقال سلام علیکم بما صبرتم الخ واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم
قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس
کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابو بکر وعمر و
عثمان انتهی وفی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

انه کان یاتی قبور الشهداء راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هکذا یفعلون انتهی واز مولوی رفیع الدین
سوال بست سیوم آنکه بر سر قبر بزرگی در سال معین آمدن و آنرا روز وفات وی عرس فی الحقیقه
قرار دادن باوجود یکه زمان از سیال غیر قار است و بر سر گور چراغ روشن نمودن با وجود
ورود لعنت بر فاعل آن و از گچ و خشت و ملبوس وغیره تزئین کردن و سرود از قسم هولی
و ٹهمری و خیالات مع آلات مخترعات مزامیر و دهل و سارنگی و طنبور وغیره شنیدن و باز
بران افعال ثواب و اجر از جناب قادر بی همال برای خود مرتب ساختن و جواز آن از کدام
باب است و همچو چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را چه تقریر باید کرد بینوا توجروا
جواب آنکه زمان اگرچه سیال غیر قار است اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز
و ماه و سال اینها را شرعا و عرفا دوره مقرر است چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع
میشود و بهمین حساب رمضان را شهر صوم و ذی الحجه را شهر حج و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد
بانظیرا داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت که حقتعالی
نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه روزه
میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود انا احق من تبع بموسی فصام یوم عاشورا
وامر الناس بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم روز
دوشنبه و فرمودند فیه ولدت و فیه انزل و فیه هاجرت و فیه اموت بنابرین یاد کردن آن
تاریخ و آن ماه رسم مردم افتاده لیکن چون مردمان ازینجهان بمحافظت این رسم کرده اند تا
ایشان را انتظار رسیدن ولد یا کسی از اقارب خود میباشد در رفع انتظار ان فایده است
معتد به و بمعاملات مکاشفه دریافت شده که درچنین روز اجتماع ارواح دوستان در عالم

برزخ ہم میشود پس اداے دعا و ختم طعام بدعتی مباح است و وجه قبح ندارد واما ارتکاب محرمات از روشن ساختن چراغان و بلوس ساختن قبور و سرود نواختن معازف ہمه بدعات شنیعه اند و حضور چنین مجالس ممنوع و اگر منعقد در باشد بحدیث گذشته من رای منکم منکرا الخ عمل باید کرد و در مقام زجر پراگنده کردن اسباب عرس بدگا فی والله اعلم و شیخ عبد الحق محدث دہلوی در کتاب خود ما ثبت بالسنة فی احوال السنة بعد ذکر تاریخ وفات حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنہم مینویسد قلت فبهذه الروایة یکون عرسه تاسع ربیع الآخر وهذا هو الذی ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب القادری المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه رضی الله عنه هذا التاریخ اما اعتمادا علی هذه الروایة او علی ما رای من شیخه الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیره من المشائخ رحمة الله علیهم وقد اشتهر فی دیارنا هذا الیوم الحادی عشر وهو المتعارف فی مشائخنا من اهل الهند من اولاده رضی الله عنه کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید النجی الرضی ابو المحاسن سیدی الشیخ موسی الحسینی الجیلانی ابن الشیخ الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ الحامد الحسنی الجیلانی نقلا من الاوراد القادریة تصنیف الهند و مم الاعظم الاکرم الامجد الافخم ولی الله بالاتفاق الذی یقال له المخدوم السامی الشیخ عبد القادر الثانی قدس الله روحه مما نقل فیها عن ابائه الکرام رحمة الله علیهم اجمعین وفی تاریخه المشهور المسمی بمرآة الجنان ان وفاته رضی الله عنه فی شهر ربیع الآخر من سنه ستین او احدی وستین وخمس مائة ولو یعین الیوم وذلک اما لعدم علمه بذلک او لاختلاف

دفع ونالت وقد يقال ان وفاته رضي الله عنه في اليوم السابع عشر ولا
اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا العرف الذي شاع في ديارنا في حفظ
اعراس المشايخ في ايام وفاتهم اصل فانكان عندك علم بذلك فاذكره قلت سالت
عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب المتقي المكي فاجاب بان ذلك من طرق
المشايخ وعاداتهم ولهم في ذلك نيات قلت كيف تعين ذلك اليوم دون
ساير الايام فقال الضيافة مسنونة على الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعيين
اليوم وله نظاير كمصافحة بعض المشايخ بعد الصلوة وكالاكتحال يوم عاشورا
فانه سنة على الاطلاق وبدعة من حيث الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
المتاخرين من مشايخ المغرب ان اليوم الذي وصلوا الى جهات العزة وحظاير
القدس يرجى فيه من الخير والبركة والنورانية اكثر واوفر من ساير الايام ثم اطرق
مليا ثم رفع راسه فقال لم يكن في زمن السلف شيء من ذلك وانما هو من
مستحسنات المتاخرين والله اعلم در كتاب زيارة القبور رحمانی مي نويسد زيارة العلماء
والاولياء سنة قولا وفعلا وتقريرا احياء اكانوا او امواتا قال القاضي لا
يلزم الوفاء بزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في النذر والمذهب زيارة
قبر غيره المختار لزومه ايضا في حق الرجال دون النساء قال الغزالي يستحب
الزيارة ويصح النذر بالرحلة الى الاولياء والاختلاط بين الرجال والنساء
لا يمنع الزيارة الا اذا قترن بها مفسدة فيمنع الاختلاط لا الزيارة لانه
قد يقع مثل ذلك في يوم عرفه ومزدلفه ومنا ولا يقول احد بمنع قصد
هذه المواضع لاداء المناسك واما زيارة بعض الاولياء في يوم معا

نفاس من الاسرار فيظهر الله تعالى من الولي المزار كرامة له فيتم ذلك السر و
بركته الى اخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله من الورى الفناء الى دار
الثواب وهذا يوم عظيم ينبغي التعظيم والفرح به لان الملائكة واهل
عالم البرزخ والجنان يفرحون ويستبشرون بموت الولي فيوم موته يوم
عظيم وشاه ولي الله در رساله انتباه في سلاسل اولياء الله مينويسد اخبرني سيدي
الوالد قال كنت اصنع في ايام المولد طعاما صلة بالنبي صلى الله عليه وسلم
فلم يفتح لي في سنة من السنين شئ اصنع به طعاما فلم اجد الا حمصا مقليا
فقسمته بين الناس فرايته صلى الله عليه وسلم وبين يديه هذه الحمص
متبهجا بشاشا و در همعات نوشته كه از جمله حفظ اعراس مشايخ ومواظبت زيارت
قبور ايشان والتزام فاتحه خواندن وصدقه دادن براى ايشان واعتنا بتعظيم
آثار واولاد ومنتسبان ايشان امام غزالي در احياء العلوم نوشته است الادب الحادي
موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء و
تكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقام له الجماعة فلا بد من الموافقة
فذلك من اداب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحية العمامة
على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط ثوبه
عنه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة
موحشة ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في
الخبر لا سيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة
وقول القائل ان ذلك بدعة لم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالاباحة منقولا عن الصحابة و انما المحدود بدعة تراغم سنة ماثورة ولم ينقل النهي عن شئ من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لو يكن من عادة العرب بل كان الصحابة لايقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى به باسا في البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا تقبل التاويل وازينجا لي توان برد برانچه اصطلاح نموده اند جمهور مسلمين از فقها و محدثين كافه بلاد اسلاميه از حرمين محترمين و تمام عرب از حجاز و شام و يمن و مغرب و عراق و هند و فارس از قيام بر وقت ذكر ولادت حضرت رسالتماب صلى الله عليه وسلم در مجلس ميلاد شريف و امام برزنجي در عقد جوهر نوشته است وقد استحسن القيام عند ذكر مولده الشريف ائمة ذو رواية و روية فطوبى لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم مرامه و مرماه و بعد كلام وهابيه علماء مذاهب اربعه در ملك عرب بالاتفاق فتوى نوشته اند در اربعين در جواب سي و ششم مينويسد مقرر ساختن روز عرس جائز نيست چنانچه قاضي ثناء الله پاني پتي در تفسير مظهري مي نويسد لا يجوز ما يفعله الجهال بقبور الاولياء والشهداء من السجود و الطواف حولها و اتخاذ السرج و المساجد اليها و من الاجتماع بعد الحول كالاعياد و يسمونه عرسا و تقسيم طعام بنيت ثواب في تعيين يوم جائز است و كسي در منع آن دم نزده اما طعام مبيكه بعد ميت بطيار كنند و بخش كرده

خانه بخانه میرسانند و آن را بهاجی مینامند اعتباری ندارد و برای اینکه متوقع ثواب
دران طعام میت چنانچه شیخ عبد الحق در جامع البرکات مینویسد و آنکه بعد از سالی
یا شش ماهی یا چهل روز درین دیار در میان برادران بخش کنند و از انها جی گویند
چیزی داخل اعتبار نیست بهتر آنست که نخورند انتهی و همچنین شیخ الاسلام این عبارت
شیخ را تمسک کرده بعینه در کشف الغطا ایراد نموده قطع نظر از اینکه عبارت منقوله مجیب در تفسیر
مظهری باشد چه بسبب کثرت مشاهده خطا فی النقل اعتبار از نقل مجیب کلیه مرتفع است و هم
قطع نظر از حجت گردیدن قول پانی پتی بدلیل و سند در حالت مخالفت با بزرگتران
از و میگویم که دعوی مجیب از ان هم ثابت نیست چه او از اجتماع بعد الحول کالاعیاد منع ساخته
است نه نفس مقرر ساختن روز عرس را که مجیب دعوی عدم جوازش نموده و آنچه بعد از ان
گفته که تقسیم طعام به نیت ثواب بی تعین یوم جایز است و کسی دم در منع آن نزده میگویم که
کسی از معتمدین با تعین یوم هم دم نزده و آنچه از شیخ عبد الحق نقل کرده که داخل الاعتبار نیست
بهتر آنست که نخورندان از جهت تعین یوم میت بلکه از ان جهت که به نیت ثواب نیست طعام
عرس نیست مجیب در حواله جامع البرکات و کشف الغطا کاری نموده برای کشف غطا عبارت
هر دو کتاب نقل کرده می شود عبارت جامع البرکات اینست و بدانکه در طعامیکه بروح مرده
میپزند نیز سخن میکنند و اهل دیار لاهور مبالغه دارند دران و ثواب آن مینمایند که مدار بر نیت باشد
پس آنچه برای اهل و عیال میت بپزند مخصوص بایشان دارند غیر ایشان را مباح نباشد
و آنچه به نیت تصدق بر فقرا میباشد و هدیه غیر اغنیا را و آنچه به نیت ضیافت مسلمه طیار کنند
هر که باشد خواه غنی باشد یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ درین دیار متعارف شده که
عام باشد مر فقرا را و اغنیا را دلا ابدا آنچه فقرا و محتاجین تجویز کنند مورث ثواب خواهند شد و آنچه

بغیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنکه ظالمی را نخورانند که تقویت از آن طعام در بدن
حاصل گردد و ستم بر مردم کند و آنکه بعد از سالی یا ششماهی یا چهل روزه درین دیار نیز
و بخش کنند و اصل اعتباری نیست بهتر آنست که نخورند و نیز حصول ثواب و وصول نفع اموات
را بعبادت مالیه اتفاق است و در بدنیه مثل نماز گزاردن و قرآن خواندن اختلاف و اصح وصول
است کذا قال الشیخ ابن الهمام در حدیث آمده است که ابوهریره یار خود گفت که چون در بصره
روی در مسجد عشار برای ما چند رکعت بگذاری و شیخ امام عبدالله یافعی در روض الریاحین
گفته است که شیخ عزالدین بن عبدالسلام را که از کبار ائمه مذهب شافعی است بعد از فوت
او از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قرآن بمیت نمیرسد چون
درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد بخوانید و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان
پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است بیایید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح
فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم پاداش آن ما بعد از اکل قرآنی و فاتحه بخوانیم و
ثواب آنرا بروح ایشان برسانیم باکی ندارد و اگر مخالفین روایات معتبره از این مذهب و دلایل
قطعیه از آیات و احادیث در منع از این بیارند فلا کلام و لیس فلیس والله اعلم خبر این فقیر در مکه
از حضرت شیخ اجل منبع متقدی عبدالوهاب متقی از اعراس مشایخ که در دیار ما متعارف شده
است پرسید که چه حال دارد فرمود از مستحسنات مشایخ است عرض کردم که تعیین روز را چه حکم
است فرمود ضیافت علی الاطلاق سنت محمود و مستحب است قطع نظر از آن باید کرد چنانچه
بعضی علما در مانند اکتحال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوه گفته اند باز فرمود که بعضی از متاخرین
علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوار مولی تعالی رسیده
اند در آن روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اکثر و اوفر است بعد از آن سر مبارک زمانی

فرو افکنند و بر آورند و فرمودند اینها در میان سلف نبود انتهی عرایشان نیز در روز مولد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عرس شیخ خود بر علی متقی و عرس والد خود طعامی وافر می بخشند و بخورون صلحا و علمای ذوقفر میرسد ایشان کلام هرکسی را که معتقد مشایخ و صاحب طریقین و معتقد فریقین باشد کافیست والله اعلم و اگر کسی را علم الیقینی بجانب دیگر حصول پذیرد و تقوی و احتیاط فرو عمل بعزیمت بلی شوب تعصب و تشدد و ران جانب روی نماید فلا یتنفی آخر و اینها از واجبات طریقت نیست و مستحبه هم نیست انتهی و شیخ الاسلام در کشف الغطا میفرماید اما طعامیکه بروح مرده پزند در روایتی و کراهتش در کتب فقه نظر نیامده و صواب آنست اینچه شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت است اینچه بنیت تصدق بر فقرا می پزند تا ثواب آن باموات رسد جز بفقرا روا نبود چه تصدق بر فقرا میباشد و بدیه فقرا اعتبار را و اینچه بنیت ضیافت مسلمین طیار کنند هرکه باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف شده عام باشد بفقرا و اغنیا را و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان نخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است بیایند بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیادایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحه خوانیم و ثواب آن را بروح ایشان رسانیم باکی نمی نماید و اینچه بعد از سالی یا ششماهی یا چهل روز در این دیار پزند و در میان برادران بخش کنند چیزی داخل اعتبار نیست و بهتر آنست که نخورند انتهی بعینه حال استشهاد بجامع البرکات و کشف الغطا مکر بیچیک عامی تعجب نیست چه برکاد که کلام در مقامی با کلام خودش بجای دیگر موافق نمی باشد تا موافقت دیگران چه گنجایش دارد و در اینجا جواز تقسیم طعام بنیت ثواب مستمر و ط نمود بعدم تعیین یوم و در رساله مسائل

درجواب تیجاه و یکم بالتعین یوم هم جایز مگر اینکه این حکم بعد تحریر مات مسایل بوحی باطنی
بر مجیب نازل گردیده که دران مینویسد طعام اعراس مذکورین یعنی طعام عرس انبیا
و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و دران می نویسد و اگر نذر خدا کند و ثواب
بارواح ایشان میرساند پس فقرا را خوردن درست است و اغنیا و بنی هاشم را خوردن این
درست نیست باز می نویسد و اگر محض برای ایصال ثواب بارواح ایشان میخورانند پس
فقرا را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرا و صالحین ثواب زیاده تر خواهد شد و اگر بطریق ضیافت
نزد اغنیا و فقرا برند روا باشد چنانکه شیخ عبد الحق در جامع البرکات مینویسد و طعامیکه
برای تصدق فقرا از اموات بپزند تا ثواب آن بایشان برسد جز فقیر را روا نبود چه تصدق بر فقرا
می باشد و هدیه اغنیا را و آنچه بنیت ضیافت مسلمین طیار کنند هر که باشد خواه غنی خواه
فقیر چنانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف است عام باشد بر فقرا و اغنیا را اگر همه
فقرا و محتاجان خورند موجب ثواب خواهد بود و آنچه غیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد
مگر آنچه ظالم را بخورانند که بقوتیکه ازان طعام در بدن او حاصل گردد ستم بر مردم کند انتهی
و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت بخانه خود در بعضی شبها مثل شب جمعه و شب برات
و شب عرفه و غیره می آید این روایات در کتب صحاح سته نیست و تا وقتیکه بسند صحیح مرفوعه
متصل الاسناد نباشد از درجه اعتبار ساقط است اگرچه بعضی آن را در کتاب خود نقل کنند
بالاتفصیل گذشت و حالا هم مجملا باید دانست که روایات صحیحه در صحاح سته منحصر نیست که
صحاح سته منحصر در صحیح ملا علی قاری در مرقاة در حق صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد
ولان فیها نحو ماتی حدیث مسنده طعن فی صحتها و لم یتلق الامة کلها
فیهما بالقبول و حصر اعتبار در صحیحه مرفوعه متصل الاسناد الحادی پیش نیست چه

حسن هم مطلقا حجت است و حدیث ضعیف هم در فضایل اعمال وغیره و مرسل صحابی
بالاجماع حجت مرسل غیر صحابی علی التفصیل حجت است نزد ابو حنیفه و مالک کما سابق
مذکور شد و عجیب که اکثر این کلمه جاییکه مسئله مخالف هوای خود میباید طریقی برای رد
آن بخاطرش نمیکند و برزبان می آرد حیله پیش نیست و اعتقاد این امر ندارد و دلیلش
اینکه بر این تقدیر واجب بود که در کدام مسئله بخبر روایت صحیحه مرفوعه متصله از صحاح ستّه
کلام میکرد حالانکه چنان نیست در مسئله ما موافق خواهش خود از هر گونه کتاب سند میگیرد
این عذر لنگ حصر صحاح مخصوص بهمان مقام است که مخالف مزاج مجیب باشد هر جا که
این دعوی نمود واجب بود که این شرط هم ذکر کردی مگر ظاهر اقیاس بر تعریفات نمود
بر اراده کفایت کرده باشد جزئی بالاتر ازین به بیند که میگوید بلکه بعضی از علمای محدثین
مثل شیخ الاسلام و ملا علی قاری وغیره این روایات را تضعیف هم فرموده اند عبارت
کشف الغطا این است در غرایب و خزانه نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانهای
خود را در جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب برات پس استاده میشوند بیرون خانهای خود
و ندا میکند هر یکی ازان باواز اندوهگین ای اهل من و اولاد من و نزدیکان من مهربانی
کنید بما بصدقه و یاد کنید و فراموش نسازید و رحم کنید مارا و در غربت ما و این قید تنگ ما
و بند محکم و سختی مدید و احتیاج شدید و تحقیق بود این مال که حالا در دست شما است
در زمان پیشین در دست ما شما میخورید و مینوشید و ما حساب و عذاب کرده میشویم اگر
صرف میکردیم ما آن را در طاعت خدا تا سوال کرده نمیشدیم ما ازان پس اگر رحم نمیکنند
بصدقه بر میگردد هر یکی ازان باگریان و غمناک و ندا میکند هر واحد باواز اندوه خداوندا
محروم گردان ایشان را از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا آنهی

به بینید که شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نکرده و نه اشارتی به تضعیف نموده بعد ازان
میگوید جلال الدین سیوطی در شرح الصدور احادیث متعلقه به اکثری ازین اوقات آورده
اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهی ببینید که آنچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام این
روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسد که اکثری خالی از ضعف نیستند
و این ننوشته که همه ضعیف اند مرقاة ازین مقام این وقت موجود نیست فاما نظر تواتر ظهور
خطای مجیب نقل و نظر نیز اینکه ملا علی قاری در مرقات چند جا مدح کتاب شرح الصدور نموده حکایت
مجیب بی تحقیق قابل اعتبار نیست در مرقاة در شرح حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد
الانبیاء بعد ازانکه گفته که تمام اموات میشنوند سلام و کلام را و عرض کرده میشوند بر ایشان اعمال
اقارب می نویسد و هذه المسائل کلها ذکرها السیوطی فی شرح الصدور فی احوال القبور بالاخبار
الصحیحة والآثار الصریحة شیخ عبد الحق علیه الرحمه این روایت را در جامع البرکات به بیان غرایب آن
آورده چنانچه میگوید که در بعضی روایات غریبه آمده است که روح میت می آید خانه خود را
بشب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکند از وی یا نی انتهی شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة
حدیث صحیح را منقسم بعزیز و غریب و مستفیض نموده میگوید که غرابت منافاة با صحت ندارد و حدیث
غریب صحیح می تواند بود در اربعین بجواب چهلم می نویسد و نذر کردن برای غیر خدا و شیرینی و
وطعام آوردن نزد قبر بطریق نذر یا بطریق تقرب نیز جائز نیست بلکه بدعت و مکروه تحریمی است
و عادت کفار است نسبت به بتان قال فی الدر المختار واعلم ان النذر الذی یقع للاموات
وما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها الی ضرائح الاولیاء الکرام تقربا
الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام ما لم یقصد واصرفها لفقراء الانام وقد ابتلی
الناس بذلک لاسیما فی هذه الدیار وقد بسط العلامة قاسم فی شرح

در بحر الجاد و لذا قال الامام محمد لو كان العوام عبيدي لاعتقتهم بلا ولائي
وذلك بانهم لا يعقلون فالكل به يتقربون انتهى و در كشف الغطا آورده نذري كه
ميكنند آن را عوام پس مي آيد يكي بعض از قبور صلحا را و ميگويد اي سيد ما اگر قضا كني حاجت مرا
پس براي تو اينقدر از زر و يا طعام است و در بحر الرايق گفته كه اين نذر باطل است باجماع زيرا كه
آن نذر مخلوق است و آن جايز نيست انتهى و في الحديث لا وفاء للنذر في معصية الله رواه
ابو داود وكذا في المشكوة مجيب در نقل كلام كشف الغطا بر جزوي اكتفا نمود و ما بقي را كه
مخالف مرام بود ترك كرد تتمه كلام اين است بلكه گويد خداوندا نذر كردم براي تو كه اگر قضا كني حاجت
و الجور انيم فقرا را الطعام بر در اين سيد مقرب مرحوم و مكرم نويسد درست نيست كه اين نذر جايز است زيرا كه
مصرف نذر فقرا اند و آن يافته شده و جايز نيست كه صرف كرده شود آن طعام را براي توانگران يعني
و اگر نذر كند و معين گرداند آن را زماني يا مكاني يا چيزي كه تصدق كند بدي پس اين تعيين لغو
و غير معتبر است نزد ابو حنيفه و ابو يوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و نيز در مختصر تفصيل
كه اگر در آن تعيين فضلي هست كه در ديگري نيست متعين كرده والا فلا چنانچه اگر مثلا نماز را
در مسجد حرام نذر كند نزد شيخين ادا ميشود بنماز در غير آن نيز و نميشود نزد محمد مگر نماز در آن
مسجد از براي تعيين و نزد زفر نيز ادا نميشود در غير وي و ميشود از براي اعتبار فضل
مسجدي و مسجد حرام افضل است از مساجد ديگر و اگر تعيين كند مسجد مدينه نزد وي متعين
ميشود يكي از آن دو مسجد مسجد حرام و مسجد مدينه اگر تعيين كند مسجد اقصى را تعيين ميشود يكي از سه
مسجد و اگر تعيين نكند ما در براي اين مساجد را تعيين نميشود نزد وي چنانچه نزد شيخين
نماز گذارد هر جا كه خواهد وفا ميشود و نزد محمد متعين كرده انتهى قوله في الحديث لا وفاء للنذر في
معصية الله رواه ابو داود وكذا في المشكوة نقل كردن جزو كلام و حذف نمودن صدر متنا

ثابت روایات است چه اصل حدیث این است عن ثابت ابن ضحاک قال نذر رجل
علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینحر ابلا ببوانه فاتی
رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم هل کان فیه وثن من اوثان الجاهلیة یعبد قالوا لا قال فهل
کان فیها عید من اعیادهم قالوا لا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اوف بنذرک فانه لا وفاء لنذر فی معصیة الله ولا فی ما لا یملک ابن
آدم رواه ابوداود وحدیثیکه بعد ازانست زیادة ربطل مخترعات محجوب ازا
ذکر نمودن امکان نداشت و آن اینست عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده
ان امرأة قالت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم انی نذرت ان اضرب
علی راسک بالدف قال اوفی بنذرک رواه ابوداود و در زاد رزین قالت ونذرت
ان اذبح بمکان کذا وکذا مکان یذبح فیه اهل الجاهلیة فقال هل کان
بذلک المکان وثن من اوثان الجاهلیة یعبد قالت لا قال هل کان فیه عید
من اعیادهم قالت لا قال اوفی بنذرک در مرقاة در ذیل حدیث اول میگوید قال
الطیبی وفیه ان من نذر ان یضحی فی مکان او یتصدق علی بلد لزمه الوفاء
به فانه لا وفاء بالنذر فی معصیة الله و در مرقاة در باب الایمان والنذور میگوید
قال بعضهم اجمع المسلمون علی صحة النذر و وجوب الوفاء به اذا کان الملتزم
طاعة فان نذر معصیة او مباحا کدخول السوق لم ینعقد نذره ولا
کفاره یمین اسحق ومذهبنا مذهب احمد لقوله صلی الله علیه وسلم
لا نذر فی معصیة وکفارته کفاره یمین رواه احمد والاربعة عن عائشة

والنسائي عن عمران ابن حصين وورد في حديث ابن عباس رضي الله عنه قال
بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب اذا هو برجل قائم فسأل عنه
فقالوا ابو اسرائيل نذر ان يقوم ولا يقعد ولا يستظل ولا يتكلم ويصوم فقال
النبي صلى الله عليه وسلم مروه فليتكلم وليقعد وليستظل وليتم صومه
متفق عليه فقال القاضي امره صلى الله عليه وسلم بالوفاء بالصوم والمخالفة
فيما عداه يدل على ان النذر لا يصح الا فيما فيه قربة قلت لا دلالة فيه
وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال وما لا قربة فيه فنذره لغو لا
عبرة به قال ابن عمر وغيره من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
وقيل ان كان المنذور مباحا يجب الاتيان به لما روي ان امرأة قالت يا
رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على رأسك بالدف
قال اوفي بنذرك وان كان محرما يجب كفارة اليمين لما روت عائشة انه
قال صلى الله عليه وسلم لا نذر في معصية الله وكفارته كفارة اليمين
ولما روي عن عقبة انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والجواب عن
الاول انه لما قصدت بذلك اظهار الفرح بمقدم الرسول صلى الله عليه
وسلم والمسرة بنصر الله للمؤمنين وكانت فيه مساءة الكفار والمنافقين
التحق بالقربات مع ان الغالب في امثال هذه الامور ان يراد به الاذن
دون الوجوب وعن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند الثقات قلت
تقدم انه حديث صحيح قال وعن الثالث انه ليس من هذا الباب اذ الرواية
الصحيحة عنه انه صلى الله عليه وسلم قال كفارة النذر اذا لم يسم كفارة

الیمین و ذلک مثل ان یقول لله علی نذر و لم یسم شیئاً قلت قد تقدم
الکلام علی الحدیث فتذکر قال و قال اصحاب ابی حنیفة لو نذر صوم
العید لزمه صوم یوم آخر و لو نذر ذبح ولده ذبح شاة الخ و شیخ عبد الحق
در جامع البرکات مینویسد معنی نذر واجب کردانیدن انسانست بر نفس خود طاعت را و این نزد
شافعی است و نزد ما ایجاب مباح است طاعت باشد یا نه و دلیل بران حدیث است که زنی
بحضرت آمد که من نذر کرده ام که چون فتح و نصرت و رای نزد تو دف زنم آنحضرت فرمود وفا کن
بنذر خود و دف زدن طاعت نیست بلکه مباح است و بعضی مواضع و جواب میگوید که دف زدن
در حد ذات اگرچه مباح است ولیکن نظر بمقصد صحیح وی که اظهار فرح و سرور است بتقدم آنحضرت
سالماً وفاتاً در حکم طاعات و قربات شد و در ذیل حدیث لا وفاء لنذر فی معصیة الله می نویسد
نیست وفا نذر را در معصیت و صحیح نیست نذر دران چنانکه کسی نذر کند بذبح ولد خود و نذر کند بصوم
یوم نحر نزد شافعی و نزد ما صحیح است نذر بصوم یوم نحر ولیکن صوم در وی درست نیست پس قضا
کند بروز دیگر و تحقیق این در اصول فقه است و آمده است از بعضی اصحاب ما که در نذر بذبح ولد
ذبح شاة است و در ذیل حدیث کفارة النذر کفارة الیمین مینویسد یعنی اگر نذر وفا نکند کفارت
نذر مثل کفارۀ یمین که تحریر رقبه است یا اطعام ده مسکین یا کسوت ایشان و اگر نیابد روزه دارد
سه روز و پیش شافعی کفاره نیست در نذر و نزد ما این از موجبات نذر و لوازم اوست زیرا که نذر
ایجاب مباح است و این مستلزم تحریم حلال است و تحریم حلال یمین است بدلیل قوله تعالی
قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم و روایت کرده است مقاتل که آنحضرت تحریر رقبه کرد در تحریم ماریه اما
نذر مطلق کرد و گفت که نذر کردم چیزی را نام نبرد بر وی کفاره یمین است بالاتفاق کذا فی
الهدایة و این حدیث دلیل است بر مذهب حنفیه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق بی تسمیه چیزی میگردد

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسیکه نذر کند و نام نبرد چیزی را کفاره او کفاره
یمین است و کسیکه نذر کند در معصیت کفاره او کفاره یمین است و کسیکه نذر کند چیزی را که طاقت
دارد وفا کند آن را از جهت امکان وفا رواه ابوداود و ابن ماجه و در حدیث ابن عباس آمده
که روزی آنحضرت خطبه میخواندند و اصحاب همه نشسته بودند مردی استاده بود پرسیدند که این مرد
کیست و چه نام دارد و چه حال دارد گفتند نام او ابو اسرائیل است و وی مردیست از بنی عامر بن لؤی
از بطون قریش و وی نذر کرده است که استاده باشد و ننشیند و بسایه نیاید و سخن نکند
و روزه دار باشد پس گفت آنحضرت بگوئید او را که سخن بکند و بسایه بیاید و بنشیند و تمام
کند روزه خود را پس امر بوفای نذر صوم نمود نه در غیر آن دلالت دارد بر صحت نذر در طاعت نه در
غیر آن و مذهب مالک و شافعی همین است و جمعی از صحابه هم برین اند و نزد حنفیه و بعضی دیگر از
علما نذر در امر مباح باشد واجب است وفا بدان و تفسیر کرده اند نذر را بایجاب مباح اگر
گفته شود پس چرا امر کرد آنحضرت بترک قعود و ترک استظلال و ترک تکلم با وجود آنکه اینها همه مباح
اند جوابش آنکه التزام و استدامت اینها و اجتناب از اضداد اینها مطلقا حرام است کذا قاله
انتهی و در ترجمه مشکوة شریف هم همه آنکه ذکر کردیم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس
ذکر کردن جز ناتمام از کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان معنی آن نزد محدثین و فقها و حمل
کرده گرفتن بر دعاوی اختراعیه کار دیندار نیست **سوال** چه حکم دارد نذر کردن باینطور که اگر
حاجت مرا خدا تعالی برآرد بمراد فلان ولی اینقدر را از نقد و جنس یا طعام پخته برسانم یا بنام
او شان سبیل کنانم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن باینطور که اگر حاجت من خدا تعالی
برآرد بمراد فلان ولی از نقد یا جنس یا طعام پخته برسانم درست نیست زیرا که در نذر کردن خدا تعالی
چند شرط است اگر همه متحقق شوند نذر لازم می شود والا لازم نمیشود یکی آنکه چیزی که بروی خود نذر میکند

شرعا از جنس او واجب باشد از همین جهت اگر کسی نذر کند بعیادت مریض نذر لازم نمی شود
زیرا که از جنس آن شرعا واجب نیست دوم اگر چیز منذور از قسم عبادت مقصوده باشد نه وسیله
عبادت دیگر چنانچه وضو و غیره که نذر این هم لازم نشود سیوم اگر فی الحال یا مآلی الحال آن چیز
بر او واجب باشد چنانچه نمازهای پنجگانه چهارم اگر منذور فی نفسه گناه نباشد اگر گناه خواهد بود
اصلا وفا نذر کردن بر او لازم نخواهد بود چنانکه در فتاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
النذر لا یصح الا بشروط احدها ان یکون الواجب من جنسه شرعا فلذلك
لم یصح النذر بعیادة المریض الثانی ان یکون مقصودا لا وسیلة فلم یصح النذر
بالوضوء وسجدة التلاوة والثالث ان لا یکون واجبا فی الحال و لا فی ثانی
الحال ولذا لم یصح بصلوة الظهر وغیره من المفروضات والرابع ان لا یکون المنذور
معصیة باعتبار نفسه انتهی چون ازین عبارت معلوم شد که در نذر کردن چند شروط
ضرور است پس در سوال که مرقوم است که در درگاه فلان ولی اینقدر طعام رسانم رسانیدن
طعام جای عبادت نیست پس نذر صحیح نخواهد شد عالمگیری از ایمقام اینوقت موجود نیست که حاشیش
دریافت نموده آید و بکثرت ظهور خطایای مجیب در نقل اعتماد را سامرتفع مگر انچه از جامع البرکات
وشرح مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد واگر اینطور گفت که حاجت من اگر
خدا تعالی بر آید اینقدر طعام بفقراء خادمان مزار فلان ولی بخورانم پس نذر صحیح خواهد شد
و وفای او لازم لیکن تخصیص کردن بفقراء خادمان فلان در وفای نذر لازم نیست هر فقیر را
که خواهد داد ادا خواهد شد در مطلق نذر ملائی که سب از کشف الغطا گذشت و در وسیلة
النجاة از عتابی نقل نموده مسئله لو نذر بالتعین فی الزمان والمکان والمتصدق
والمتصدق علیه فاتی بغیر ذلك ٥ ل تادی النذر جواب یستفاد من

فتح القدير وغيره أن التعيين لغو عند الشيخين مطلقا معتبر عند محمد و عند زفر
لو كان في المعين فضل فيعتبر والا لا كما اذا نذر الصلوة في المسجد الحرام او المدينة
عندهما يتأدى بالصلوة في غيره خلافا لمحمد لاعتبار التعيين عنده ولزفر
لاعتبار الفضل حتى اذا كان المنذور والمأتي به متساويين جاز عند زفر
علاوه براين اين نذر معلق است مطلق نيست وعدم تخصيص در نذر مطلق است نه در معلق
در در المختار مى نويسد لو نذر لفقراء مكة جاز صرفه الى فقراء غيرها لما تقرر في
كتاب الصوم ان النذر الغير المعلق لا يختص بشيء وهم در اينجا مى نويسد لو نذر
التصدق يوم ما ملكه بها الدرهم على فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق
واگر اينطور بگويد كه اگر حاجت من بر آيد براى فلان ولى يا بنام فلان ولى اينقدر طعام يا اينقدر نقد
است پس اين قسم نذر كردن باجماع ممنوع وخوردن آن طعام حرام است چنانكه از كتب فقهيه
معلوم ميگردد واز همين قسم است حال آنكه بگويد بنام آن ولى وسيله است في العالمگيرية
والنذر الذي يقع من اكثر العوام بان ياتي الى قبر بعض الصلحاء ويرفع ستره
قائلا يا سيدي فلان ان قضيت حاجتي فلك مني من الذهب
مثلا كذا باطل نعم لو قال يا الله اني نذرت لك ان شفيت مريضي او نحو
ذلك ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة ونحوها او اشتري
حصيرا لمسجدها او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها مما يكون
فيه نفع الفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو محل لصرف النذر
لمستحقيه يجوز ذلك ولا يحل صرفه الا الى الفقراء ولا الى ذي علم العلم
ولا لحاضري الشيخ الا ان يكون واحدا من الفقراء واذا عرفت هذا فما

يوخذ من الدراهم ونحوها وينقل الى ضرائح الاولياء تقربا اليهم فحرام بالاجماع
ما لم يقصد صرفها الى الفقراء الاحياء قولا واحدا وقد ابتلى الناس بذلك
وفي البحر الرائق واما النذر الذي ينذره اكثر العوام على ما هو مشاهد كان
يكون لانسان غايب او مريض او له حاجة ضرورية فياتي في بعض مزارات
الصالحين فيجعل ستره على راسه ويقول يا سيدى فلان ان رددت
غايبي او شفيت مريضي او قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا او من
الفضه ومن الطعام كذا ومن الماء كذا او من الشمع كذا ومن الزيت كذا
فهذا النذر باطل بالاجماع بوجوه منها انه نذر للمخلوق والنذر لا يجوز
للمخلوق لانه عبادة والعبادة لا يكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميت
ومنها ان الناذر ان ظن ان الميت متصرف في الامور دون الله فاعتقاده
بذلك كفر اللهم الا ان يقال الله اني نذرت لك ان شفيت مريضي او
رددت غايبي ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة او الفقراء الذين
بباب الامام الشافعي او الامام ابي الليث او اشترى حصيرا للمساجدهم
او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعايرها الى غير ذلك مما يكون النفع
فيه للفقراء والنذر الله تعالى وذكر الشيخ انما هو لبيان محل صرف النذر
لمستحقيها والقاطنين بمسجده او رباطه او جامعه فيجوز بهذا الاعتبار
اذ مصرف النذر الفقراء وقد وجد المصرف لا يجوز ان يصرف ذلك لغني محتاج
ولا شريف نسب لانه لا يحل له الاخذ ما لم يكن فقيرا محتاجا ولا لذي
نسب لنسبه ما لم يكن فقيرا ولا لذي علم لعلمه ما لم يكن فقيرا ولم يثبت

في الشرع بجواز الصرف للأغنياء على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا
تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا يجوز لخادم الشيخ اخذه ولا
اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله عيال فقراء
عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فياخذونه على سبيل الصدقة المبتدأة
واخذه ايضا مكروه ما لم يقصد به الناذر التقرب الى الله تعالى وصرفه الى
الفقراء ويقطع النظر عن نذر الشيخ واذا علمت هذا فما يؤخذ من الدراهم والشمع
والزيت وغيرها وينقل الى ضرائح الاولياء تقربا اليهم فحرام باجماع المسلمين
ما لم يقصدوا صرفها للفقراء الاحياء قولا واحدا انتهى وكذا في النهر والدرر
نمیبینید که چه تماشا شود که دعوی شود اگر این طور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا نبا
ولی این قدر طعام یا نقد است پس این قسم نذر کردن باجماع ممنوع و خوردن آن طعام حرام است
چنانکه از کتب معتبره مرقوم میگردد انتهی و آنچه از کتب معتبره مرقوم ساخته در کدام روایت تصریح
دعوی صریح نیست چه در همه روایات الفاظ ان شفیت مریضی وان قضیت حاجتی وان رددت
غائبی واقع است که این نذر بغیر الله است و در صورت مدعی بجا هیچ یک لفظ دال بر نذر ولی
نیست میگوید اگر حاجت من برآید و این احتمال نذر خدا هم دارد و آن برای فلان ولی رسانیدن
ثواب باشد و در رساله تصنیف مولوی رفیع الدین صاحب در باب نذور که بر مزارات اولیاء ازند
تکمیلا للباب که با بسیاری از منذورات ممنوعه بسبب جدید محالفت دارد بعینه نقل نموده
میشود بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و شکر رب العزت و درود و سلام بر خاتم النبوة
و متوسلان آنجناب از اهل بیت و اهل صحبت میگوید بنده مسکین محمد رفیع الدین الحقه الله
بالسلف الصالحين این کلماتی است در باب نذر و نیاز که بر مزارات اولیای کرام ....

بسئلہ مسئلہ اول آنکہ لفظ نذر کہ اینجا مستعمل میشود نہ بر معنی شرعی است چہ عرف آنست
کہ آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی ازان کاهی میباشد
و حکم آن نذر این است کہ اگر بتحقیق محض برای اولیا است حرام است کہ وارد شده است لا نذر
لغیر الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضرر خود اعتقاد
کردن نوعی از شرک است و اگر نبوت است در واقع بر یکی از سه وجه مباحست بوجه اول
آنکه خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد
من حاصل شود نذر تو بخدام الصالح رسانم دویم آنکہ ایشان را شفیع سازد گویا
میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید شما شود و
این معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
رضی الله عنه را وصیت فرموده اند کہ تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد
بن عباده را فرموده اند چاهی بنا کن و بگو هذه لام سعد سیوم آنکہ آن بزرگ را در جناب الهی
وسیله سازد گویا میگوید الهی ببرکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود برد که عمر
خود در بندگی و رضاجوی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم
و ثواب آن بخواهد روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان بآن بزرگ خوشنود شوی و این
هم است کہ مذهب حنفیه است کہ للانسان ان یجعل ثواب نافلة لمن شاء مسئلہ دویم آنکہ
وادن بنام اولیا بر کدام یکی از عفو و از مزرعت زمین و در و شیئی و مصرف خدام و خدمت
اضیاف و سرانجام مجالس مقرر کند حکم این قسم آنکہ وقف است برای مصارف مذکوره زیرا که
اصل آن محبوس از تصرف اہل استحقاق و منافع آن مصروف بایشان لیکن نہ وقف

حقیقی است زیرا که آنچه اصل محبوس است ملکیت رقبهٔ آن برای واقف نبود بلکه شبیه بوقف است
در صورت‌ها و احکام پس بر تقدیر فقدان مصارف راجع بواقف شود یا به بیت المال و دیگر آنکه امرا
و حکام غله و زر نقد برای همین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه الله می برآرند قدر این
رسولی میخوانند برای همین قسم امور بر قرارات ایشان مقرر نسبه و در صورت شخصی که برادر مصارف
است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا ثابت بر ملک داده
تا زمان صرف کردن در مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار متولی
وقف لازم است و آن متولی را امانت و کتابت واجب و نصب این متولی یا از طرف معین باشد
کردن حین حیات خود شخصی را معین کند که وصی او باشد و یا نصب او باتفاق اهل حل و عقد از اصحاب
طرائق و علمای بیت و اقارب قبیلهٔ او باشد مانند آنچه در حدیث شریف آمده است اذا کنتم
فی سفر فامروا احدکم و یا اگر اتفاق این امر بکسی در آن خاندان نماند خواه بعزیمت مصر
فرزند خواه بخلافت معنوی یعنی مرحوم بالضرورت با در تو قع نماید و کار در دست نیست
خواه نصب او بحکم سلطان باشد و در صورت اول آن شخص را صاحب سجاده توان گفت
و در صورت اخیر متولی محض خواهد بود و قسم دیگر آنکه حاکم یا زمیندار بر صله و بر بار وجه معیشت
درویش خوشنودی و رضای او بکسی علی التعیین بدهد و یا بطریق سالیانه و ماهانه بنام او
تعیین و مقرر سازد و این قسم نیز جائز است بنا بر حمل بر آنکه جناب صلی الله علیه و آله و سلم
از طعام و لحم نزد صدیقات حضرت خدیجه رضی الله عنها میفرستادند و این همه هدیه محض است
تو بکر اور و مستمر کی نیست و در نجا ابتدا اینست تو الی و عبادی نیست بلکه بر و احسان بانها
است در شرع شریف مجوز و مسلم است و حکم این قسم آنکه هدیه و تملیک محض است برای غنی
و صدقه است برای فقیر ثبوت قبض خالص ملک موهوب له میگردد و دیگران را از آن تعلق نیست

او دران شرکتی نیست و اراضی از قسم حکم سایر اراضی دارند از عطای سلطان اگر عم
واهب تملیک رقبه کرده است حکم فرایض در ورثهٔ آن شخص جاری خواهد شد واگر نکرده است
پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بران عمل نمایند واگر معین نموده و مورث
تقسیم آن معین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرایض باید کرد تا مطابق تقسیم خداوند
باشد مادامیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تجویز از خود نموده این حکم جاری میتواند شد والا در
قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه مردم بر مزارات اولیا پیری نهاده میروند و تعیین کسی
منظور ندارند موافق ارادهٔ ایشان خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد خواه همه تقسیم کنند
خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه بگذارند که هر که
خواهد بنوشد و یا خوشهٔ خرما در مسجدی آویزند هر که خواهد بخورد و قسم دیگر آنکه کسی بطریق نذر یا
در مسئلهٔ اول گذشت چیزی بنام خدام مزار مقرر نموده موقت ادا انجا رساند و دیگر آنچه چیزی
در غله اندازد چنانکه خدام مزار برای تقسیم جمع میسازند حکم این قسم آنکه در اصل ملک مشترک
است هر که از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نشسته اند و در
خدمت مزار متساوی الاقدام اند و کاهم را نسبت بخیانت و حق تلفی میکنند و اخفای این
فیما بین ایشان موجب منازعت و مخاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای رفع
تهمت و خصومت در تقسیم قانونی مصطلح می نهند در یصورت از روی شرع حکمی معین نیست
بلکه محمول بر شرکت وجوه و شرکت تقبل است بر نوعیکه قرار دهند معتبر و معمول خواهد بود و این
تقسیم نه از قبیل قسمت غنایم است و نه از قبیل قسمت مواریث و اگر درین باب شبهه دارند که
که این از قبیل بیع مشاع میگردد باید فهمید که بیع مشاع از قبیل محظورات عقلی و ممتنعات شرعی نیست
بنوعیکه مخالف ادلهٔ قطعیه باشد و قضای قاضی بان رد شود بلکه صاحبین و امام شافعی

حکم بجواز آن کرده اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوزان کنند در از فقها هستند
واگر محمول بر تحلیل و اباحت دارند هم بعید نیست و قسم دیگر آنکه بعضی اغنیا مبلغ پیش
که در خدام فلان مزار تقسیم نماید درین صورت آن شخص وکیل است در اقباض از طرف واهب و بعد
تقسیم حق خاص هر یکی بحکم هبه مبلغ و اقباض او تمام میشود و تقسیم آن باجازت مالک باید کرد
یا بتفویض برای وکیل امین و این تقسیم خواه بطریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت
و مصارف نزد امام اعظم و این وجه ثالث و آنچه برای تعمیر مزار و عمران ارسال کرده شود متعین
است و اگر صاحب توفیقی مکان بر مزاری مرتب سازد و از تصرف خود برآورد و در تصرف خدام
آنجا گذارد و بعد مرمت شکست و ریخت و کهنگی حکم باشد که همین آن در مرمت و مصالح همان مکان
صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی عنه باشد بطریق امانت نگاه دارند برای وقت حاجت و اگر
حوائج مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نمایند مسئله سوم که
مستحق این نذر کیست چون ظاهر است که میت را ملک نیست پس اعتبار احکام میراث از حجب حرمان
و حجب نقصان امری خواستن هم متعذر و هم باطل است بلکه در نذر و هبه باید دید اگر نام اولاد
است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر نام خدام است در ایشان تقسیم نمایند و اگر تعیین اسم نیست
در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه اجانب و اگر بر مزار هم باشد اگر اولاد باشند احق اند
والا در سو مسلمان و اگر تعیین جماعت منحصره نیست هر مسلمان که برسد موجب اجر خواهد بود مسئله چهارم
آنکه رسم است که بعض خدام آن حصه خود را که متعین باسم اسامی میشود بدست کسی بیع کنند یا آن
مبلغ بگذارند و یا هبه میکنند و این عقد موافق قاعده شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم
القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و بغیر عوض نخواهد بود و اگر چنین عقد بجهالت واقع شود
زر که بایع گرفته است اگر زنده است از سهم او ادا سازد که شبهه نخواهد بود و اگر مرده و مال

دیگر وارثان مال ادا سازند والا حیانته لیالی المشتری تا مدت ادای آن امهال کنند و مسامحت
نمایند و بعد ازان بوجه مذکور تقسیم فیما بینهم قسمت کنند والله اعلم و چون بوقت تحریر این مسایل
فتوی مولوی عبد الحی وغیره درباره ایصال ثواب احباب اموات و فتوی دیگر در استفتای عربی مفصل و
طویل بنظر آمده مطالب آنش همه لغو و مهمل بنابر آن هم ضروری نموده استفتای اول اینست
چه میفرمایند علمای دین اسلام و مفتیان شرع سید الانام علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام
از اهل سنت و جماعت کرام اندرینصورت که کسی مسلمان ثواب اعمال خود از قسم نماز یا روزه
یا ختم کلام الله تمام یا بعض یا از قسم صدقه خواه نقد یا طعام خواه لباس وغیره از جنس حج یا عمره
یا طواف وغیر ذلک از قسم نفل بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب بوی میرسد یا نه بینوا توجروا
الجواب اول باید دانست که مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نیت است اگر آن
کار را محض برای تقرب و رضاجوئی حضرت حق نمود ثواب بر آن مترتب خواهد بود والا لا و حکم
و دنیا دار العمل است و دار الثواب والعقاب نیست ثواب و عقاب و جزاء و سزاء عمل نیک و بد در آخرت
شدنیست و آنجا بجز عمل هیچ نیست در دار الجزاء بعد وزن اعمال نیک و بد که بمیزان خواهد بود و صحیح
خواهد شد که حسنات غالب است بر سیئات یا مغلوب ازان یا برابر آن بعد ازان بحکم الهی و فضل
او تعالی ثواب خواهد شد یا بعدل او تعالی عقاب پیش خواهد آمد پس مالک ثواب و عقاب بودن در
دو جزا هویدا خواهد شد چنانچه از آیات و احادیث پیشما معلوم میشود و هر کسی میداند سوم بخشیدن
کسی یک چیز را بدیگری بعبارت از هبه میشود و در زبان فقه و هر از عقود مستحسنه است چنانچه بیع و اجاره
و رهن وغیر ذلک و هر یکی ازین عقود شرعیه تعریفات و ارکان و شروط است که بدون آن صحیح
نشود پس تعریف هبه در کتب فقه این است قول الحسینی تملیک عین بلا عوض یعنی هبه عبارت است
از مملوک کسی گردانیدن عین را فی الحال بغیر عوض و رکن هبه است ایجاب و قبول یعنی ایجاب از طرف

واهب و قبول از طرف موهوب له و شرط هبه بودن است آنچه موهوب مقبوض و مقسوم گردیدن

قوله و رکنهما الایجاب والقبول لانهما عقد و قیامه بهما و شرطهما ان یکون است

مقسوما محوزا و یصح بایجاب و قبول و قبض فی المجلس بلا حاجة الی اذن بعده

کذا فی البرهان وغیره پس مراد بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیا است پس ثواب متیقن

حاصل بودن بحکم مقدمه اولی زیرا که مدار ثواب یقینا بر خلوص نیت است و آن اکثر مفقود و اگر بشرط

خلوص و بعد فالبته آمدن حسنه رسیده ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجا ست بلکه در آخرت

بحکم مقدمه ثانیه که دنیا دار ثواب و عقاب نیست فاگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس رکن و شرط

هبه مفقود که قبول کند در دنیا کجا تا قبول کند و قبض فی المجلس در اینجا نا ندید و نشنید تحقیق

هبه نمی شود و بحکم مقدمه ثالثه پس بخشیدن ثواب در دنیا هر کسی را هیچ معنی ندارد و هیچ ثواب را

هر کسی مالک است و نه کسی را مالک آن کردن میتواند و اگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن

آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این هبه

نشد بلکه وعده هبه شد زیرا که تملیک عین فی الحال در تعریف هبه داخل است و آن وعده

برآینده است پس هر گاه که ایفاء وعده در آخرت بظهور خواهد آمد ثواب هم بدیگری خواهد رسید پس

برین تقدیر خلاصه سوال همین شد که وعده ثواب دادن و بخشیدن که در آخرت خواهد بود بکسی نمودن

در دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که مختار است اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند لیکن تفتیش حال

این وعده بالخصوص هیچ حاجتی نیست حالش همچو دیگر وعده است و اگر مراد از بخشیدن ثواب دیگر

است پس همه هیچ سوال است که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب بمرده رسیدن

خیلی دشوار و هیچ معنی ندارد و عجب است که باوجود این تحریر خود را در زمره معتزله معدود نمی داند

و خواهی نخواهی در زمره اهل سنت ظاهر میکند و چه صورت سوال العینیه در کتب معتبره حکم صحه نزد اهل سنت

و فی القرآن معتزله موجود و توجیها یکه ذکر نموده تفصیل کلام مجمل معتزله است که بما رسیده شاید
که مجیب در جای بطلن تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذهب معتزله همین است که ان
اگر ثواب اعمال خود کرد اند دیگری را نمیرسد با و مطلقا از هر قسم که باشد و نزد اهل سنت میرسد
میت را و نفع میکند او را پس رسیدن ثواب اعمال بدادن صاحب عمل مذهب اهل سنت است
که دران تفصیلی رفته باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی بعض اقسام
اعمال و درین هر دو تحقیق هم راجح و غالب و شایع مذهب اول حتی که مذهب اهل سنت نام نهاده
شده و اختلاف جزئی از پایه اعتبار ساقط نموده شد مگر مجیب مذهب معتزله اختیار نموده راسا
انکار نموده صاحب مأة مسائل که از ذله ربایان خوان مذهب جدید مجیب است در جواب سوال
بیست و ششم می نویسد قوی و مفتی به مذهب حنفیه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی
باموات میرسد چنانچه در هدایه و فتاوی عالمگیری و بحر الرائق و نهر الفائق و زیلعی و عینی و دیگر کتب
معتبره شان مرقوم است و عبارت الزیلعی هکذا الاصل فی هذه الباب ان للانسان
ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة کان او صوما
او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل
ذلک الی المیت و ینفعه وقال المعتزلة لیس له ذلک ولا یصل الیه ولا ینفعه
لقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ولان
الثواب هو الجنة ولیس فی قدرة العبد ان یجعلها لنفسه فضلا عن غیره
وقال مالک والشافعی یجوز ذلک فی الصدقة والعبادة المالیة والحج و
لا یجوز فی غیره ولنا ما روی ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما فکیف ابرهما بعد موتهما فقال

له عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلي لهما في صلوتك وان تصوم لهما في صوماتك رواه الدار قطني وطبراني هم اين حديث را روايت نموده
وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر على المقابر وقرء قل هو الله احد عشر مرات ثم وهب من اجرها للاموات اعطي من الاجر بعدد الاموات رواه الدار قطني وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر وقرء سورة يس خفف عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها حسنات وعن انس رض انه سال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم ويفرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص الكبير وعن معقل بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا على امواتكم سورة يس رواه ابو داود وعنه عليه الصلوة والسلام انه ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والاخر عن امته متفق عليه اي جعل ثوابه لامته وهذا فعل منه صلى الله عليه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره والاقتداء به هو الاستمساك بالعروة الوثقى وروي عن ابي هريرة قال يموت الرجل ويدع ولدا فيرفع له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفار ولدك ولهذا قال الله تعالى واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات وما امرنا الله به من الدعاء للمؤمنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه العزيز من استغفار الملائكة لهم حجة عليهم لان كل ذلك عمل الغير واما قوله تعالى وان ليس

للانسان الا ما سعى فقد قال ابن عباس رضي الله عنه انها منسوخة بقوله تعالى والذين امنوا واتبعتهم ذريتهم الاية وقيل هي خاصة لقوم موسى و ابراهيم عليهما السلام لانه وقع حكاية عما في صحف موسى وابراهيم وقيل المراد بالانسان الكافر واما المؤمن فله ما سعى اخوه وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفضل وقيل اللام في الانسان بمعنى على كقوله تعالى فان اسأتم فلها اي فعليها وكقوله تعالى فلهم اللعنة وقيل ليس له الا سعيه ولكن سعيه قد يكون بمباشرة اسبابه بتكثير الاخوان وتحصيل الايمان حتى صار ممن ينفعه شفاعة الشافعين واما قوله عليه السلام اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلث فلا يدل على انقطاع عمل غيره والكلام فيه وليس فيه شيء مما يستبعد عقلا لانه ليس فيه الا جعل ماله الاجر لغيره والله تعالى هو الموصل اليه وهو قادر عليه ولا يختص ذلك بعمل دون عمل انتهى عبارة الزيلعي وعبارة العالمكيرية هكذا الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة كانت او صوما او صدقة او غيرها كالحج وقرءة القرأن والاذكار وزيارة قبور الانبياء عليهم السلام والشهداء والصالحين وتكفين الموتى وجميع انواع البر كذا في غاية السروجي شرح الهداية انتهى تا اينجا ترجمه سائل نقل نموديم حالا از ديگر كتب نقل ميكنيم در هدايه مى نويسد الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة او غيرها عند اهل السنة والجماعة لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والاخر عن امته ممن اقر بوحدانية الله تعالى وشهد له بالبلاغ

جعل قضية احدى الشائين لامته در شرح الصدور منويسد احتمال في وصول
ثواب القرءة للميت فجمهور السلف والائمة الثلثة على الوصول وخالف اما منا
الشافعي ودر مواهب لدنيه منويسد وقال كثير من الشافعية يصل ودر شرح
الصدور منويسد واما القرءة على القبر فجزم بمشروعيتها اصحابنا وغيرهم وقال الزعفراني
سالت الشافعي عن القرءة عند القبر فقال لاباس به وقال النووي في شرح
المهذب يستحب لزائر القبور ان يقرء ما تيسر من القران ويدعو لهم عقبها نص
عليه الشافعي واتفق الاصحاب زاد في موضع اخر وان ختموا القران على القبر كان
افضل ودر بحر الرائق منويسد واما قوله عليه السلام لا يصوم احد عن احد
ولا يصلي احد عن احد فهو في حق الخروج عن العهدة لا في حق الثواب فانه من
صام او صلى او تصدق وجعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء جاز
ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة كذا في البدائع وبهذا علم انه
لا فرق بين ان يكون المجعول له ميتا او حيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوي
به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق
كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا صلى فريضة وجعل ثوابها لغيره فانه
يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم عدم السقوط
عن ذمته ودر حلبي منويسد واعلم ان الاصل في الباب ان للانسان ان يجعل
ثواب عمله لغيره عند اهل السنة من الصلوة والصوم والحج والصدقة و
التلاوة وغيرها من جميع انواع البر ويصل ذلك الى الميت وينفعه وقالت
المعتزلة ليس له شيء من ذلك لقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى

ولان الثواب هو الجنة وليس في وسع احد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره قلنا في الجواب عن الاية او لا بقوله عليه السلام لعلى وضرهذا القوم من صحف ابراهيم عليهما السلام وامابعد هذا الامة لهم ماسعوا وسعي لهم ثانيا لانها منسوخة بقوله تعالى والحقنا بهم ذرياتهم اى دخل الذرية الجنة بصلاح الاباء وقاله ابن عباس رض وثالثا تخصيص الانسان بالكافر وللمؤمن ماسعي وسعي له واما الجواب قولهم لان الثواب الخ فهو ان في وسع كل احد تحصيل استحقاق دخول الجنة بجعله لغيره حالا در روايات مذكوره مى بيند كه صورت مشخصه بعينه موجود وموافق حديث صحيح وثبوت آن مذهب اهل سنت قرار يافته وانكار اين نسبت كرده شده باعتزال پس استبعادات مجيب در ترتب ثواب وبودن دنيا دار الثواب والعقاب وزلك ثواب در روز جزا وبخشيدن ثواب عبادات اين همه وصحيح بودن هبه بى امكان وشرو وهد ديگر هر اتفاق همه از قبيل الحادست اين اعتراضات مجيب بر توجيه بر حديث رسول الله وكتب فقه است وان حجت ماست پس هرگاه كه حديث وفقه نزد مجيب در جنب خيالات ماليخولياى خويش اعتبارى ندارد چه توان گفت انا لله وانا اليه راجعون همين قسم توهمات طحدان را باعث انكار شرع ومعاد گرديد مرد مومن را بايد كه هر چه از شرع ثابت شد نقلا واعتقادا اتباع آن كند بارى گويد اين صورت ايصال نفع وثواب بر امكان چنانكه در كتب معتبره فقه مرقوم است ديگر است وبهمان طور ايصال نفع وثواب باموات مى بايد كرد زيرا كه اين امور از نقل ثابت است پس الحجه شعور است اين است كه ازين از طرف مرده بطريق نيابت ووكالت آن عمل خير براى استرضاى ونقرب حضرت حق جل وعلى كنند ثواب آن بمرده خواهند رسيد ما درين تمام تفصيل است كه بعض آن عمل با چنانست كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز وروزه وتلاوت

قرآن یا ذکر و غیر ذلک یا محض از مال تعلق دارد چنانچه صدقه نقد یا طعام یا لباس یا بنا مسجد
یا چاه یا قربانی کردن و غیر ذلک یا مرکب است از هر دو یعنی بدن و مال بهر دو تعلق دارد چنانچه حج
یا عمره و غیره ذلک پس در هر دو اخیر یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن بمرده میرسد چنانچه
احادیث کثیره دال بر آنند و اتفاق جمیع علماء اهلسنت بر آن است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه
نماز و روزه و تلاوت قرآن و غیر ذلک پس مختلف فیه است نزد اهل سنت پس اکثر علماء آن
بر آنند که نیابت در آن جاری نیست و ثواب تم نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همین است
چنانچه در ایضاح و غیر کتب نقل کرده و اکثر متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز
میرسد در مواهب لدنیه که از کتب مشهوره است آورده وقد اختلف العلماء فی ثواب قراءة القرآن
هل یصل الی المیت ام لا فذهب الاکثرون الی المنع وهو المشهور من مذهب الامام
الشافعی والامام مالک ونقل عن جماعة من الحنفیة وقال کثیر من الشافعیة
والحنفیة یصل وبه قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءة علی القبر
بدعة و شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در مدارج النبوة آورده که بتحقیق اختلاف کرده اند علما
در ثواب قراءة قرآن که آیا بمیت میرسد یا نه اکثر بر آنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک
و جماعت از حنفیه این است و اکثری از شافعیه و حنفیه بر آنند که میرسد و همین قایل است امام احمد
حنبل و امام احمد گفته که قراءة قرآن بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم سیالکوتی که اگر
نیت کند قاری که قراءة خود که باشد ثواب آن بمیت نمیرسد زیرا که نیت کردن این میت از حصول
تلاوت وی بعبادت بدن است پس واقع نمی شود از غیر و نیز شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبیل
کتاب الصوم بیان کرده که تفصیل کلام این است که عبادت هر چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة و دیگر بدنی محض چنانکه صلوة و سیوم مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاری در نوع

اول در حالت اختیار ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جا ساییت در نوع ثانی صحیح
حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع
ثالث نزد بعض از جهت معنی ثانی که مشتمل است بنقیص مالی چنانچه در هدایه مذکور است همچنین بعض شرح
السنه گفته و هو قول اهل العلم قالوا لیس یصل للمیت الا الصدقة والدعاء و نیز در افصاح
ابن هبیرة گفته اتفقوا علی ان الاستغفار للمیت یصل الیه ثوابه و ان الحج و الصدقة و العتق و الحج اذا جعل للمیت یصل الیه ثم اختلفوا فی الصلوۃ و قراءة القرآن
و الصیام و الاعتکاف ذلك للمیت فقال احمد یصل ثواب ذلك الیه و یحصل له نفعه
و قال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه الخبر
بالاستنباط ان قراءة القرآن اذا قصد به نفع المیت نفعه و قال ابو حنیفة و مالك
ثوابه لنا علیه و الله تعالی اعلم و اطلاقات بعض متون ہم موید قول قدماست کما فی الملتقی
یجوز النیابة فی العبادات المالیة مطلقا و لا یجوز فی البدنیة بحال و فی
المرکب منهما یجوز عند العجز لا عند القدرة و هکذا فی مواهب الرحمن و غیرها من
الکتب المعتبرة الفقه و دلایل و علل شروح ہم موید همین قول قدماست چنانکه در برهان
شرح مواهب الرحمان نیز قول ماتن میگوید و لا تجری فی العبادة البدنیة بحال لا
المقصود و هو اتعاب النفس لا یحصل به پس ایصال نفع و ثواب بعمل مرده بطریق
نیابت در عبادت مالی و مرکب مجمع علیه اہل سنت است و همین طور از قرون صحابه و تابعین
و تبع تابعین بالتواتر آمده است و ایصال ثواب مسطور در عبادت بدنی اختلافی است صورت مجمع
علیه آن نیست در اختلافات اعتقادی تقاضای تقوی باشد ولیکن اگر کسی کند پس انکار
بطور شرعی چنانچه بجهت وقوع کسی شخص در مهلکه متوجه است بر مرتکب آن نیست و اگر کسی کند بروی

توجیه ترغیب شرعی هم نیست عمل با عتقاد میکنند معتزله که فرقه مردوده است انکار ایصال ثواب
بمرده در هر سه صورت می نمایند اهل سنت را با وشان درین مسئله خلاف بسیار است چنانکه
واضح گردید واصل خلاف اهل سنت با معتزله در اصول وعقاید است در فروع هم اگر شده شد و اگر
نشده نشده والا در هر امر خلاف بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نمودن در کدام مسئله و کدام
امر پس این متعذر است مثلا اهلسنت خدا تعالی را معبود میدانند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه
واله وسلم را رسول اعتقاد میکنند و آمدن جبریل بر کلام الله را و آمدن آخرت را و دخول مومنان را
در جنت و کافر را در دوزخ نیز یقین میدانند و معتزله و غیرهم هم معتقد این همه هستند پس خلاف تام
نشده و در متفق بودن با ایشان و بعض مسئله اهل سنت در زمره معتزله معدود و محسوب نخواهند گردید
والله الهادی الی سواء السبیل قبل از شروع در شرح و کشف مذهبین باید دانست که مسئله ایصال
ثواب عمل خود بدیگری بحث دیگر و جاری شدن نیابت در بعض اقسام عبادات و عدم جاری شدن
در بعضی دیگر مبحثی دیگر است ترنهار یکی را با دیگری تعلق نیست و هر کسی که گوید
واسته باشد و تاملی در عبارات کتب فقه نماید این حال بروی بخوبی ظاهر گردد در هدایه نوشته
الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة
او غيرها عند اهل السنة والجماعة لما روى عن النبي عليه السلام انه
ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والاخر عن امته ممن اقر بوحدانية
الله وشهد له بالبلاغ جعل تضحية احدى الشاتين لامته وبعد اذان لو
والعبادات انواع مالية محضة كالزكوة وبدنية محضة كالصلوة ومركبة
منهما كالحج والنيابة تجرى في النوع الاول في حالتي الاختيار والضرورة لحصول
المقصود بفعل النائب ولا تجرى في النوع الثاني بحال لان المقصود هو اتعاب

النفس لا یحصل به ویجری فی النوع الثالث عند العجز للمعنی الثانی وهی المشقة
المال ولا یجری عند القدرة لعدم اتعاب النفس والشرط العجز الدائم الی وقت الموت
لان الحج فرض العمر وفی حج النفل یجوز الانابة حالة القدرة لان باب النفل
اوسع مدعای این عبارت آنکه در عبادات مالیه محضه مثل زکوة اگر کسی را نایب و وکیل کند
یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة بکن و آن شخص زکوة ادا کند از ذمه این شخص
ساقط خواهد شد که مقصود حاصل شد و اگر کسی را برای نماز نایب خود کند که آن شخص نماز بگذارد
جایز نخواهد شد چرا که مقصود از نماز اتعاب نفس بود و آن حاصل نشد و در حج اگر عاجز است
و کسی را نایب کرد جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت موت عاجز ماند و در حالت قدرت نایب
کردن جایز نیست و در حج نفل در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاری شدن نیابت
در عبادت مالی در هر دو حالت اختیار و اضطرار و نه جاری شدن نیابت در عبادت بدنی
بهر حال و جاری نشدن نیابت در مرکب مثل حج در حالت قدرت و جاری شدن در حالت عجز
و جواز نایب کردن در حج نفل حال قدرت که ماحصل عبارت است هیچ علاقه بمسئله اولی یعنی
دادن ثواب عمل بغیر ندارد و در تصریح تعارض و تناقض لازم می آید که در اینجا صاف نوشته
که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صدقه و غیره بدیگری گرداند جایز است یا
چگونه گوید که نیابت در عبادات بدنی هیچ حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
خود بدیگری که نزد اهل سنت جایز است از مسئله نیابت علاقه ندارد و مسئله نیابت جدا است
و در در المختار می نویسد العبادة المالیه کزکوة وکفارة تقبل النیابة عن المکلف مطلقا
عند القدرة والعجز ولو النایب ذمیا لان العبرة لنیة الموکل ولو عند دفع الوکیل
والبدنیه کصلوة وصوم لا تقبلها مطلقا والمرکبة منهما کحج الفرض تقبل النیابة

عند العجز فقط لكن بشرط دوام العجز الى الموت لانه فرض العمر حتى يلزم الاعادة بزوال
العذر ويشترط نية الحج عنه اى عن الآمر وهابز ميكويد ويشترط الامر به اى
الحج عنه فلا يجوز حج الغير بغير اذنه الا اذا حج الوارث عن مورثه
لوجود الامر دلالة بازميكويد ونفع الحج المفروض عن الآمر على الظاهر من
المذهب وقيل عن المامور نفلا وللآمر ثواب النفقة كحج النفل لكن يشترط
لصحة النيابة اهلية المامور لصحة الافعال حالا مطلب نيابت معلوم كرديهم
معلوم شد كه گردانيدن ثواب عمل خود بديگرى چيزى ديگر است بايد شنيد كه مجيب آنچه نوشته
آرى صورت ايصال نفع و ثواب بمردگان چنانكه در كتب معتبره فقه مرقوم است ديگر است وبهمان
طور ايصال نفع و ثواب باموات ميبايد كرد زيرا كه اين امور از نقل ثابت است پس آنچه منقول است
اين است كه زنده از طرف مرده بطريق نيابت و وكالت آن عمل خير را براى استرضاى و تقرب حضرت
جل و على كند ثوابش بمرده خواهد شد انتهى محل تماشا است كه منقول را غير منقول قرار داده غير منقول
را منقول ميگويد ان هذا لشئ عجاب چه در تمام جواب از كدام كتاب صحيح يا غير صحيح صدقا يا انتحالا ما
روايتى نقل نموده كه حاصلش دعوى تراشيده باشد علاوه بران استبعاد اينكه اول بسوال ما
ايراد نموده بود در اينجا وارد كه مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نيت و دنيا دار العمل است
و دار الثواب و دار العقاب نيست و نيابت و وكالت بى منيب انابت و بى موكل و توكيل متحقق
نميشود ازينه ثواب اعمال احيا باموات كه صريحا در حديث و فقه وارد تبرعا و قرار نموده بر نيابت
و وكالت بى اصل قرار گرفت اگر يك روايتى هم افتراء حسب طريق خود تراشيده درين جواب
ثبت ميكرد تا تقريب كلام تمام ميشد بازميگويد فاما درين مقام تفصيل است كه بعض آن عملها عبادات است
كه محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و روزه يا تلاوت قران يا ذكر و غير ذلك و يا محض از مال

تعلق دارد چنانچه صدقه نقد یا طعام یا لباس یا بنای مسجد یا چاه یا قربانی کردن وغیر ذلک
یا مرکب است از هر دو یعنی به بدن و مال هر دو تعلق دارد چنانچه حج یا عمره وغیر ذلک پس نوع
اخیر یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن هر دو میرسد چنانچه احادیث کثیره دال بر آنند و اتفاق
جمیع علماء اهل سنت بر آنست باید دانست که شروع در مغالطه از همین جاست که جاری بودن
و رسیدن ثواب هر دو را بسبب اجتماع درین یک صورت اتفاقاً و استلزام قرار داده آینده را
اید نمود که در عبادت بدنی هم نزد کسی که نیابت جاریست ثواب میرسد و نزد کسی که نیابت جاری
نیست ثواب نیز میرسد و مالش مفصلاً بالا مذکور شده درینجا هم اشارتی باو خواهد رفت و اینکه گفته مالی
و مرکب نیابت جاریست تفصیلی که هست بالا ذکر کرده شد و گذاشته شد یعنی در مالی در هر دو حال
اختیار و ضرورت نایب کردن و در مرکب در حالت عجز برای فرض و در نفل نایب کردن بی عجز جایز
است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه و تلاوت قرآن وغیر ذلک پس مختلف فیه
است نزد اهل سنت پس اکثر قدماء اهل سنت بر آنند که نیابت بر آن جاری نیست و ثواب هم
نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در مصباح وغیره کتب نقل کرده و اکثر
متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز میرسد و اد تلبیس درینجا ختم نمود یعنی
نیابت و ثواب را استلزام نمود حالانکه چنان نیست نیابت در عبادات بدنی جاری نیست نزد اکثر
و اختلاف قدماء و متاخرین اظهر است و ما شاهد عدل برین مدعی می آریم که از آن احتمال
مغلطه هم باقی نمی ماند و آن اینکه کسانیکه می نویسند که نیابت جاری نیست همان کسان در
همان کتاب بیان متصل می نویسند که ثواب میرسد و در وصول ثواب عبادات بدنی در اموات اختلاف
نقل نمی کنند قدماء و متاخرین بلکه تفصیلش اینکه فتوی و مفتی به مذهب حنفیه بتصریح صاحب هدایه مسایل
رسیدن ثواب است باموات که اکثر حنفیه آنرا بمذهب اهل سنت و جماعت تعبیر کرده اند پس اگر

روایتی از کدام حنفی مخالف آن برآید محمول بر خلاف خواهد شد نه بر اختلاف و جلال الدین
سیوطی نوشته که جمهور سلف و ائمه ثلثه سوای امام شافعی بر رسیدن ثواب قرءة اند بروی
و بسیاری از شافعیه هم قایل اند بآن انتهی مراد از مواهب معلوم میشود و قد اختلف العلماء في
ثواب قرءة القران هل يصل الى الميت ام لا فذهب الاكثرون الى المنع وهو المشهور
من مذهب الامام الشافعي و الامام مالك و نقل عن جماعة من الحنفية و قال
كثير من الشافعية و الحنفية يصل و به قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال ان
القرءة على القبر بدعة انتهى از نقل این عبارت واضح شد که در ان ذکر یافته این مفصل که
نزد قدمای ایشان و متاخرین ایشان اختلاف در وصول ثواب قران و در ان مسئله هم
بتفصیل تراشیده بحیث که نزد قدما میرسد و نزد متاخرین ایشان نمیرسد حال اختلاف بالا معلوم شد که
حنفیه انکار وصول بالکل لم یکن بلکه استحسان وصول ثواب قران را مذهب اهل سنت و جماعت نقل
نموده اند و موافقت کثیر من الشافعیه با ایشان از ین عبارت هم ظاهر شد و در حاشیه هدایه در باب حج عن الغیر
نوشته که ما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرءون القران
و یهدون ثوابه لموتاهم و علی هذا اهل الصلاح و الدیانة من کل مذهب من المالکیة
و الشافعیة و غیرهم و لا ینکر ذلك منکر فکان اجماعا عند اهل السنة و الجماعة
و شیخ عبد الحق محدث دهلوی در مدارج النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علما در ثواب قران شریف
آیا بمیت میرسد یا نی اکثر برآنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالك و جماعه از حنفیه است و اکثری از
حنفیه و شافعیه برآنند که میرسد و همین قایل است امام احمد حنبل و امام احمد گفته که قراءة قران بر قبر بدعت
است انتهی و در مواهب گذشت بعینه در اینجا نیست فذکر کرده است شیخ عبد الکریم سیالکوتی که اگر
نیت کند قاری بقراءت خود که باشد ثواب آن بمیت نمیرسد مگر نیت کردن او پیش از شروع بقراءت

وهی عبادت بدنیست پس واقع نمی شود از غیر همچنین مهملات که پیش از حصول طاعت وهی عبادت بدنیست
که بعد از طاعت مالی خواهد گردید یا مرکب بی تصریح اینکه نویسنده کیست و کجا نوشته قابل اشتهار عقلا نیست
و نیز شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبل کتاب الصوم بیان کرده که تفصیل کلام این است که عبادات بر سه نوع است
یکی مالی محض چنانکه زکوة دیگر بدنی محض چنانکه صلوة سیوم مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاری
است در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نایب جاری نیست در نوع
ثانی بهیچ حال زیرا که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نایب و جاری میگردد در نوع
ثالث نزد عجز از جهت معنی ثانی که او مشقت است بتنقیص مال و در هدایه مذکور است همچنین بحسب هیچ فایده
نمی بخشد بلکه پرده از روی تغلیط بر می دارد در آن ذکر وصول ثواب است و نه اختلاف در نیابت بعبادت
بدنی بلکه جاری نمودن در عبادت بدنی منقول و مذکور و صاحب هدایه با وجود این حکم بالای این مسئله
نوشته ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة او صوما او صدقة او غیرها
عند اهل السنة والجماعة و در شرح السنه گفته وهو قول اهل العلم قالوا لیس یصل للمیت
الا الصدقة والدعاء نفری نمی رساند بمعاونه عجیب فایدتی و در افصاح عن معانی الصحاح
گفته اتفقوا علی الاستغفار للمیت یصل الیه ثوابه وان ثواب الصدقة والعتق
والحج اذا جعل للمیت یصل الیه ثم اختلفوا فی الصلوة وقرءة القران والصیام و
اهداء ذلک للمیت فقال احمد یصل ثواب ذلک الیه ویحصل له نفعه و
قال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه الخبر
بالاستنباط ان قرءة القران اذا قصد نفع المیت نفعه وقال ابو حنیفة ومالک
ثوابه لفاعله والله اعلم از آوردن این روایت بجیب هیچ فایده نیست که از ذکر یا ثبت دعا
ونفع جعل للمیت ونفع یصل الیه ثوابه ونفع واهداء نحو ذلک للمیت ... البطالت

اول بیان نموده است باطل است ونقل صاحب ایضاح نسبت به ابوحنیفه خلاف محققین حنفیه
قابل اعتبار نیست واز نقل این فرقه مبتدعه اعتماد هم برخاسته نیست واطلاقات متون هم موید قول
ما است کما فی الملتقی یجوز النیابة فی العبادات المالیه مطلقا ولا یجوز فی البدنیه
بحال وفی المرکب منهما یجوز عند العجز لا عند القدرة وهکذا فی مواهب الرحمن وغیره
من الکتب المعتبرة الفقه ودلایل علل وشروح هم موید همین قول ما است چنانکه در برهان
شرح مواهب الرحمن زیر قول ماتن میگوید لا یجری فی العبادة البدنیه بحال لان المقصود
وهو اتعاب النفس لا یحصل به بلی محل نزد کسی در عبادت بدنی نیابت جاری نیست وفرق عند
متاخرین اختراعی بلکه افترائیست کما مر پس ایصال نفع وثواب نفل بطریق نیابت در عبادات مالی و
مرکب مجمع علیه اهل السنت نیست این تفریع لی مفرع علیه است چه روایات وصول ثواب که ذکر نموده به نیابت علاقه
ندارد ونیابت که دران کتب مذکور است برای ایصال ثواب امری دیگر است چنانکه گذشت وبهمین طور
از قرون ثلثه صحابه وتابعین وتبع تابعین ماثور آمده است پس طور عدم اینجا اثبات آن نموده وایصال ثواب
مسطور در عبادت بدنی اختلافیست مذهب جمهور سلف ومفتی به وعند الحنفیه ومروی از دیگر ائمه صدور نفی
علیه آنکه گذاشته ثواب مال ومرکب امر دیگر وثواب بدنی چیزی دیگر ارتکاب ایصال بدنی موقوف گذاشتن
ایصال ثواب مالی ومرکب نیست در اختلافات اعتماد تقوی نباشد تقوای مصطلح فرقه مبتدعه یعنی
مذهب قوی ومفتی به ومعمول جمهور ومختار محققین گذاشتن وبطریق شاذه رفتن حتی که اگرچه بالکونی
باشد تقوی است ولیکن اگر کسی کند پس انکار بطور شرعی چنانچه جهت وقوع کسی شخص در مهلکه متوجه
است برمرتکب آن نیست بموجب احادیث صحیحه در روایات فقهیه مستحق ثواب است واگر کسی نکند بدعوی ترغیب
ترغیب شرعی هم نیست عمل باحتیاط میکند بقول شخصی که سالها پیر شد وگاو نشد باین دعوی با
طویل وعریض تا حال از معنی عمل بالاحتیاط هم مطلع نیست که آن مستلزم صحت طرفین نیست وبیک

چیزی را ممنوع و غیر مشروع دانند که آن از آن شخص عمل با حتیاط دیانت و متعذر که فوق مردود است انکار
ایصال ثواب بمرده در سه صورت می نمایند اهل سنت را با ایشان درین مسئله اختلاف بسیار است چنانکه واضح گردید اما
مجیب را در اول کلام در فارسیت با معتزله و آخر کلامش از بعض سطور به معتزلی یعنی نبا بلخی در اول ایراد نموده و آخر کلام
و از حنفیه شکایت محض چه محققین حنفیه وصول ثواب هرگونه اعمال را بمذهب اهل سنت و جماعت تعبیر
میکنند و خلاف اهل سنت با معتزله در اصول و عقاید است در فروع هم اگر شد شد و اگر نشد نشد کلام
در مخالفت مجیب با اهل سنت است که از بیانش لازم میشود که خود را حنفی میگفت پس بر مذهب مختار بایستی
که فتوی میداد نه بر قول مرجوح و مجروح بلکه بر اختراع واقعی یعنی رسانیدن ثواب به نیابت والا اعتراض خلاف
بودن اهل سنت با فرق دیگر و اتفاق نبودن در کدام مسئله و کدام امر پس این امر مسلم است کلام درین
است که امری که مابین اهل سنت و معتزله وغیره ماده نزاع باشد اهل سنت بیک جانب و معتزله بیکجانب یعنی
مذهب اهل سنت را فرو است که بطریق معتزله فتوی میدهد و از مذهب اهل سنت قول راجح و نفی هم
میکند مثلا اهل سنت خدایتعالی را معبود میدانند و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را رسول
اعتقاد میکنند و آوردن جبرئیل مر کلام الله را و آمدن آخرت را و دخول مومن را در جنت و کافر را در دوزخ
نیز یقین میدانند و معتزله وغیره معتقد این هم هستند پس خلاف با ایشان این مغالطه است سخت و آن
چه معیار مخالفت جا به اختلاف است نه امور عامه در متفق بودن با ایشان در بعض مسائل اهل سنت
در زمره معتزله معدود نخواهد گردید امری که در آن خلاف اهل سنت و جماعت و معتزله است اگر در آن
مسئله کسی تقلید معتزله خواهد کرد و مخالفت اهل سنت خواهد رفت البته در ان مسئله در زمره معتزله
معدود خواهد شد جواب مجیب تمام شد مگر سندی برای دعوی خود یعنی که زنده از طرف مرده
بطریق نیابت و وکالت آن عمل خیر برای استرضا و تقرب حضرت جل و علی کنند ثوابش بمرده
خواهد رسید نیاورده و در کیسه دزدیت بسر برد انا لله و انا الیه راجعون فتوی ثانی

در اصطلاح مخصص اینکه استعانت در لغت مدد خواستن را میگویند پس مدد خواستن از اهل قبور اگر در اموریست که آن
از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون و محض باختیار و قدرت خالق جل و علی تعلق دارد چنانکه شفا
دادن از مرض و رزق رسانیدن و فتح یا شکست دادن و افلاس و غنا دادن و دل کسی را بکدام چیز مایل
گردانیدن و بینائی و شنوائی عطا کردن و غیر ذلک که در حیطه قدرت و استطاعت احدی از مخلوق نیست
پس درین چنین امور استمداد از غیر حق خواه احیا باشند خواه اموات و جن بوده باشند یا فرشته یا انبیا باشند یا اولیا
بزرگ باشند یا خورد روا نیست بلکه شرک است کما قال الله تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف
الطالب والمطلوب الی اخرها قال و اگر در اموریست که از مقدور مخلوق و استطاعتش خارج نیست
و حق تعالی در ان امور چیزی اختیار و قدرت مخلوق هم عطا فرموده است و عادت استمداد یکی از دیگری در ان
جاری کرده چنانکه استمداد از طبیب در دوا کردن و از توانگر در دادن مال یا سواری و از حاکم در دفع مظلمه و از
خادم در گرفتن خدمت و از استاد در دادن عهده و غیر ذلک پس درینطور استمداد از آنکس که مستطیع بر مطلب طالب
بحسب عادة الله میبوده باشد هیچ مضایقه ندارد و اینچنین استمداد شرعا جایز است و جاری انتهی محصله درین تقسیم امور بر دو گونه
عجیب و غریب یعنی انقسام بر مسلک مذهب اعتزال بود ابتدای و بنای مسئله هم بر طریق معتزله بود یعنی قسم اول آنکه محض قدرت
و اختیار خالق جل و علی تعلق دارد و از مقدور و استطاعت مخلوق بیرون دوم بر خلاف آن یعنی محض قدرت
و اختیار خالق جل و علی نیست و از مقدور مخلوق و استطاعتش خارج نیست یعنی افعال اختیاریه عباد محض
باختیار و قدرت خالق جل و علی نیست و این امر خلاف اشاعره و موافق مذهب معتزله نجاریا حکما چه افعال
اختیاریه عباد هم بر مذهب اشاعره محض بقدرت خالق جل و علی واقع و قدرت عباد را در ان تاثیری
نیست و نیست موثر بجز ذات او تعالی در مواقف می نویسد افعال العباد واقعة بقدرة الله تعالی
وحدها وقال المعتزلة واقعة بقدرة العبد وحدها وقالت طائفة واقعة بالقدرتین

فقال الاستاذ بمجموع القدرتين على ان يتعلقا جميعا بالفعل وقال القاضي على ان تتعلق
قدرة الله باصل الفعل وقدرة العبد بكونه طاعة او معصية وقال الحكماء وامام
الحرمين بقدرة يخلقها الله تعالى في العبد انتهى والتفصيل في الشرح محقق استناد و استعانت
موافق آنچه در کتب عقاید مسطور است اینکه کل ممکنات مستند اند بخدای عز و جل بلا واسطه و او تعالی قادر مختار است اشیا
صادر میشود ازو بلی وجوب و اما حوادث متعاقبه هیچ علاقه نیست مگر بجریان عادة و تخلق بعضی عقیب بعضی مثل احراق
عقیب مماسه نار و شبع بعد اکل و ری بعد شرب و سبب مماسه نار و اکل و شرب را دخلی در احراق و ری و شبع
نه یکی علت باشد دیگری نه حاجة یا مقصود همه بقدرت و اختیار او تعالی واقع پس مدار نسبت احراق بنار یعنی اگر نار را
محرق بگویند پس جریان عادت است و بس پس اگر بسبب یکی به دیگری از و تعالی مکرر واقع شد عادت گویند و در نه
خرق عادت مثلا او اگر خواهد بعد مماسه نار احراق پیدا کند و اگر نخواهد نکند و چون اکثر میکند عادت است و هرگاه
نکند خرق عادت است پس نیست موثر مگر خدا این است مذهب اشعری و معتزله گویند که عبد را دخل است در صدور افعال
و برای بعض حوادث موثریت سوای خدا پس گویند که فعل عباد در از فاعل بلا واسطه مباشره است و بواسطه تولید
حالا باید دید که مجیب مصنف صریح بمذهب معتزله رفته تقسیم امور تقسیم استعانت نمود یعنی در اموریکه بنده موثر است سوای
خدا در ان امور استعانت جایز و در امور دیگر صرف خدا آنجا موثر است در ان امور استعانت از بنده شرک است
حالانکه این عقیده نزد اهلسنت باطل و نزد مشایخ ما وراء النهر استعانت از نفس این عقیده شرک لازم آمد در
قسم ثانی هم اگر موثر دانسته استعانت کند شرک خواهد گردید یعنی اگر کسی را یا خود را در کدام فعل خیر موثر بالاستقلال
یا شریک تاثیر مثل مجیب دانسته کرده است پس نفس امور را در شرک دخلی نیست و استناد عادی چنانچه در قسم ثانی است
در قسم اول هم آمده بلی اگر موثر داند تربة ارضنا وريقة بعضنا يشفى سقيمنا باذن ربنا رواه البخاری و مسلم
و تسمى الفاتحة الشافية بيضاوی و تسمى الطبيب المعالج نیز از شکل سایره معانی و بیانست فهو موهم باد
الله يبرئ الاكمه والابرص ويحيى الموتى ولو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا الله

سیؤتینا الله من فضله ورسوله انا الی الله راغبون پس هرگاه که اسناد امور بخدای
عز وجل یکسانست پس تفرقه مجیب لغو محض شد بلکه مستلزم نوع شرک علاوه بران میگوئیم که بر تقدیر تسلیم تفرقه مجیب
موافق معتزله هم استمداد از غیر حق مثل انبیا و اولیا احیا و اموات قبحی ندارد و چه استعانت در ان امور از آنحضرت
مدد خواستن است بدعا از حق و دعا خواستن از حق در امور قسم اول بنا بر زعم مجیب شرک نیست پس از
دیگری مدد خواستن بدعا کردن چگونه شرک باشد و اگر تفصیل گذشته که مقصود ما آنست که مستقل یا
شریک در تاثیر دانسته مدد خواستن از ذات غیر شرک است نه خواستن دعای او از حق پس میگوئیم که حال امور
قسم ثانی هم همین است در ان امور نیز مستقل و شریک دانسته استمداد نمودن روا نیست نزد اهل سنت و فرقه
مبتدعه که با وجود دخول در اعتزال صاف و صریح تمذهب خود را بمذهب ظاهر نمیکنند بلکه تقیة از ان تحاشی میکنند کار
را بر ایشان خیلی دشوار می افتد تفرقه در استعانت جایز و ناجایز بطوریکه اکابر اهل سنت نموده اند در تفسیر عزیزی تصنیف
شاه عبد العزیز مسطور افسوس که از ان هم ندیده تا دیدن و برطبق آن اعتماد و آن این است در اینجا باید فهمید که
استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را
یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان
نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر نموده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر
نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی فی رد توحید قبوری یا نو سید بلکه شرک است کما قال تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب
والمطلوب یعنی بیشک آنان را که میخوانید شما او شان را برای طلب حاجتها و بر آوردن مرادات بجز خدا تعالی هرگز طاقت
پیدا کردن مگسی نیدارند گو که همه با جمع شوند و اجتماع کرده قدرات پیش آرند برای پیدا کردن مگسی و اگر مگسی بر
می برد مگسی کدام چیز را از نزد او شان ربائیدن نمیتوانند از وی باز و عاجز است طالب مدد که از وی طلب
کرده شده بود حاصل معنی آنکه آنان را قدرت اینقدر نیست مثل یک مگس پیدا کنند اگرچه همه جمع باشند حسب

شده‌اند جمع شوند فاما هیچ یک را مستعد و بر پیدا کردن نیست و اینچنین بلی حقیقت چیزرا چون پیدا کردن نمیتوانند پس
بدیگر اشیاء یکی از آن بزرگ جسم و با حقیقت است چه خواهند توانست و اگر دیده شود پیدا کردن هیچ مگس بلی حقیقت
بسیار عظیم است اگر میتوانستند البته یک سخن بود که ایشان ازین پیدا کردن نمی توانستند تاهم یک نوع قدر استعداد
ایشان را ثابت میشد فاما قدرت این امر عظیم کجا ایشان اینقدر هم طاقت ندارند که آنچه مگس از ایشان چیزی را
تعالی می برد ازو وا رهانند پس چون ایشان اینقدر لاچار و عاجز اند و ایشان را برای مطلب برآری خوانند
بادانی است خوانده هم عاجز و خوانده شده هم عاجز چون که او خود مجبور است بدیگری مدد چه خواهد کرد مگر زیر بار
خود درمانده شخص محتاج دیگری را چگونه غنی خواهد کرد انتهی تصرف مولوی اسمعیل در تفسیر لفظ ذباب همین قدر
بود که بر بیجا محل و بیمحل بمعنی بد اختلاف تفاسیر صحیحه منقوله از رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوعا و مخالف جمهور
مفسرین قرار داده و این مرد بزرگ یکقدم پیش نهاده یعنی بخواندن برای طلب حاجات و برآمدن مرادات تفسیر نموده
و تفسیر بالرای خلاف جمهور مخالف ماثور در محل بیجا نه راست کرده و راز دین وارسیده و تجوز این به استدلال
نشان بآیات همین قدر کافی نیست که بر خلاف تفاسیر معتبره معتمده و روایات احادیث صحیحه مرفوعه است چنانچه چیزی
ازین تا سابق گذشت در تفسیر بحر المحیط در تفسیر این آیه نوشته لما ذکر الله تعالی ان الکفار یعبدون
ما لا دلیل علی عبادته و لا من سمع و لا من عقل و نبه علی عبادة من علم ذکر ما علیه معبودهم
من انتفاء القدرة علی خلق اقل الاشیاء بل و ما اخذه ذلک الاقل منه و فی ذلک
تجهیل عظیم لهم حیث عبدوا من هذه حقیقته بقوله ان الذین تدعون، پس کرا این
آیه را باین معنی از دعوی مجیب چه مناسبت و همچنین بآیه کریمه ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم
الآیة تصرف در معنی نموده استدلال قائم کرده حال آنکه در تفسیر ضیاء الحق نوشته ای یعبدون و هم یسمونهم
الله و همچنان بآیه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذا من
الظالمین و آیه کریمه قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة الا

استدلال نموده تفسیر آن در سابق گذشت با بحث فیه هیچ علاقه ندارد باز استدلال نموده آیه ایاك نعبد

و ایاك نستعین و جوابش از تفسیر عزیزی عنقریب گذشت و بحدیث اذا سألت فاسئل الله واذا

استعنت فاستعن بالله ولیسئل احدکم ربه حاجته کلها حتی شسع نعله اذا انقطع

جوابش مفصلا مذکور شده در امور قسم ثانی میگوید پس در بصورت استمداد از کسی که مطلع بر مطلب طالب

حاجة الیه بوده باشد هیچ مضایقه ندارد و از کسی که مطلع بر مطلب طالب نگردد پس بیهودگی است و حال

ان قبور چنین است انتهی ملخصا حاصلش اینکه مرده را اطلاع نیست و غافل است و برای اثبات این

مطلب بچند آیه و حدیث استدلال نموده آیه اول الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت

فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی و در ذیل

آن میگوید پس مرده و خواب در نزد شرع یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خفته

را حکم بازگردیدن هست و در مرده بودن یکسان انتهی حال آنکه این حکم خلاف تفاسیر معتبره است چه

هست در نوم موت حقیقی نیست تشبیها و مجازا اطلاق موت واقع است و نیست در نوم مگر انقطاع تعلق تصرف

در بدن و تعلق حیات در نوم منقطع نیست مراد این است که تعلق تصرف نفس از بدن در نوم منقطع نه تعلق حیات

در ثبوت مرده تعلق نفس از بدن منقطع پس انقطاع تعلق نفس از بدن مستلزم عدم ادراک او نیست و در تفسیر

کبیر الوجها لدیسی مینویسد فراق ذلك ای الروح من الجسد هو الموت ومعنی یتوفی الانفس یمیتها

والتی لم تمت فی منامها ای یتوفیها حین نام تشبیها للنوام بالاموات ومنه قوله یتوفیکم

باللیل الخ باز میگوید یتوفی الانفس یستوفیها و یقبضها و هی الانفس التی یکون معها الحیوة والحرکة

ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها وهی انفس التمیز قالوا فالتی یتوفی فی النوم هی نفس التمیز

لا نفس الحیوة اذ لو زالت نفس الحیوة زال معها النفس والنائم یتنفس لکون النفس یقبض والروح فی الجسد

حالة النوم بدلیل انه یتقلب و یتنفس هو قول الاکثرین وذلك علی التغایر وکونهما شیئا واحد

هو قول ابن جبیر ولهذا قولی ابن عباس در بیضاوی می‌نویسد ای یقبضها عن الابدان بان یقطع
تعلقها عنها وتصرفها فیها اما ظاهرا وباطنا وذلک عند الموت او ظاهرا لا باطنا وهو فی النوم
در تفسیر زاهدی می‌نویسد الله یتوفی الانفس یعنی الارواح حین موتها عند حین رحلتها فالمعنی حین
موت ابدانها واجسادها علی حذف المضاف والتی لم تمت ویتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها
والتی یتوفی عند النوم هی النفس التی یکون بها العقل والتمییز قال الزجاج لکل الانسان نفسان
احدهما نفس التمییز هی التی تفارقه اذا نام فلا یعقل والاخری نفس الحیوة اذا زالت زال معها
النفس والنائم یتنفس در تفسیر زاهدی می‌نویسد الله آنست که بردارد و بستاند جانها از تنها بوقت مرگ و بردارد
جانها از تنها بگاه آن نیز در خواب و قبض جان بوقت مرگ قبض حقیقت است و در خواب قبض حقیقت نیست
که هنوز زنده است و حکم وی حکم زندگانست ولیکن مراد ازین توفی انقطاع تصرف است چه در خواب تصرف
منقطع شود چنانکه بمرگ ازینجا یعنی تقبض روح خبر داده و قیل النوم اخ الموت ویقال کان ابی بکر وعمر کانا
فیجیء النبی صلی الله علیه وسلم و نظم هو الذی یتوفیکم باللیل فیمسک التی قضی علیها
الا انه منقطع گرداند کلیا بگی یا نگاه مرگ بر وی قضا کرده باشد یعنی بخواب تصرف منش از وی منقطع کرده است این
انقطاع بمرگ تمام کند واین امساک یعنی قطع است یعنی نگاه داشت کمر از امر غیره بان بعد ما انه من هذه
الاشیاء فقد قال له امسک العدا ای اقطعه ویرسل الاخری ای ویطلق واطلاق کند بمعرفت چون
بیدار کند ش وانچه بخواب ازین زایل کرده است بوی باز دهد الی اجل مسمی انتهی ازین عبارت ظاهر کرد از موت موت
در نسبت موت جان و معنی جان مفارقت آن از بدن و در حالت نوم روح متصرف یا تعلق تصرف روح از
بدن منقطع میگردد و همچنان در موت حقیقی بدن و در موت حقیقی بدن تعلق و تصرف و حیات از بدن بر و
منقطع میشود و باز عود نمیکند و در نوم تعلق تصرف عود میکند پس این معنی که بعد مفارقت بدن می میرد یا روح
ادراک نمی باشد از مضمون آیه کریمه علاقه ندارد و اتفاق شده و اهل ملل از مسلمین و غیرهم برانکه روح بعد

تا بدن باقی بماند و نیست کسی مخالف. بلکه هذا سخن هم موافق ما سنیان هست و مراد از انقطاع تعلق و تصرف وغیره
نیست مگر اینکه تعلق و تصرف خاص روح را با بدن بود از تغذیه و تنمیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیره
منقطع میشود و همچنان تعلق تمیز که بحواس ظاهره و باطنه بود منقطع میشد نه که هیچگونه تعلق روح سوای تعلقات خاصه
و هیچگونه ادراک سوای تمیز حسی باقی نماند که مستلزم انکار تعذیب و تنعیم و بسیار از مسلمات شرعیه است و هیچ
کسی جز ملاحده مولوی عبد العزیز نوشته اند بالجمله انکار شعور و ادراک اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه
نیست تحقیق این امور با سماع باید دید باز حدیث نم کنومة العروس استدلال نمود یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال
جواب از مومن میگویند بخواب همچو خوابیدن عروس جوابش ظاهر که مراد از نوم نوم حقیقی نیست که مخصوص بحیوة دنیویه است
بلکه مراد از ان استراحت و تنعم است بمقابله تعذیب در مرقاة نوشته حتی یبعثه الله لیس من مقول الملکین بل
من کلامه صلی الله علیه وسلم اعلاما لامته بان هذا التنعیم یدوم له ما دام فی قبره و تاویل
دیگر نموده از دایره اهل سنت خارج شدن با وجود عدم انکار از ان صریحا و دور از عقل است باز استدلال نموده بایه انک لا
تسمع الموتی و بایه ما انت بمسمع من فی القبور و بدین ایه دلیل گرفته اند منکران سماع از قدیم و بدین سبب در جواب
ان شرحی و بسطی بیش از بیش در کتب اهل سنت موجود است و اشارتی در اینجا میکنم و ان اینکه تمام ایه را بخوانند و بفهمند همه قیل و قال
بشنوند و ان اینست ولو اردنا سماعا یا فرع و مصغر و نطلوا بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی ولا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یومن بایاتنا فهم مسلمون
قطع نظر از تفسیر یکه مستفاد است از لفظ ها و اینکه مراد از موتی موتی القلوب است و از نفی اسماع نفی سماع لازم نمی اید آمیزه خاصه
که در ان ایه نفی اسماع از موتی نموده حصر اسماع در مومنین فرمود یعنی اسماعیکه برای ایشان است بغیر مومنان نمیشود پس از ایه
این شنیدن مردگان را ثابت نمودن بجز دیوانه از کسی ممکن نیست و باتفاق جمهور مفسرین مراد از موتی و اهل القبور کفار اند که در
عدم اسماعیکه مخصوص بمومنین است مشترک و اگر در ان مشترک نباشند تشبیه تام نگردد و اگر همین شنیدن نوعی
مراد باشد پس لازم اید که در گوش کفار از رسول الله ما انتم باسمع الا حیون و همچنین در جای دیگر میفرماید

دہلت سیدی نعیم ... وهو الغريب المكيام وانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرين
وما انت بهادي العمي عن ضلالتهم ان تسمع الا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون وهمچنین در آیه دیگر ما یستوی
الاعمى والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما يستوي الاحياء ولا الاموات ان الله
يسمع من يشاء وما انت بمسمع من في القبور ان انت الا نذير در اینجا هم نفی اسماع نموده اثبات انذار نموده و مالا
ینفی ... اثبات ... کلام الله از کلام الله و کلام رسول الله ... تفسیر ...
باید ... تفسیر ... فاسد ... کاسه خود ... ضلال ... و دیگر چند آیات ... نفع ...
... اسلام ... مغالطه عامه ... ارواح ... مقرر ... اعتزال ...
السنت ... مخالف ... اتفاق نیست ... مسئله ... مسایل ...
... سلام ... تقریر ... ایصال ثواب ...
... قبر ... دیده ... کوته نظر ... فتح القدیر
... عند القبر ... فاصله در فتح القدیر موجود ... اختلف في ...
... عند القبر ... الكراهة ... اختلاف یافته شود ...
... ترک ... اباحت ... اتباع سنت پیدا خواهد کرد ...
... بعداد الله ... مسئله ... فضلا ...
کس ... باید ... نماید ...

والله اعلم بالحق ما دانی و ما ... مغالطه ... گمان ...
غلط است والسلام ... تعالی ...

مالکه جلیه الحق

تاریخ ... شوال المعظم
سنه ۱۲۹۰ هجری

5608

صحیحنامه تصحیح المسائل

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن الی الک	ابن ملک
	۱۱	ابن مالک	ابن ملک
۹	۱۷	ولنسریحو	ولیستریحو
۱۰	۴	منتهی	منهی
"	۱۴	مخالفت	مخالفت
	۱۵	برآمد	نه برآمد
	۱۷	الثلثه	الثلثة
۱۱	۱۱	بحجره	حجره
۱۳	۷	والحریرة	والجزره والمقبرة
	۱۴	به تامل	بی تامل
۱۵	۲	میکروه	میکرده
۱۷	۱	لی	الی
	۴	میفنه	یکینه
	۱۵	طاہه	ظاہر
۱۸	۱۶	شده دوزسته	شده دوانسته
۱۸		مرجوع	مرجوح
۱۸	۱۲	مخالف جماعه	مخالف ما سبب مخالف جماعه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰	۱۲	درین	این
۲۲	۶	العجره	الفجره
۲۳	۸	طرف	طواف
	۱۶	مقتضای ذوق شوق	مقتضای شوق کلام عجیب
۲۴	۷	ذعس	ذی عقل
۲۵	۸	ترجمعه	ترجمه
۲۶	۱۸	دود	درور
۲۹	۹	کتب فقرکه	کتبکه
۳۱	۱۰	الزیارة	الزیارة
		اثوب	من الثوب
	۱۱	الذین	الدین
		فشقی	وشقی
	۱۳	لعرر	التحذیر
	۱۷	فیب	منهب
	۱۸	شخص	شخصی
	۱۹	سیکی ردن	سبکی ردن
۳۲	۱۷	اقتضا	اختصار

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۹	کتابت	کنایت
	۱۵	ستحالف	شحالف
۳۹	۸	ہمایں	ہم آہیں
	۱۸	جوازہ	عدم جواز
۴۱	۲	مہ تبعہ	سنہ متبقیہ
۴۳	۳	باولی برسد	باو میرسد
۵۲	۲	استقا	مقابلہ
۵۶	۱۲	شوق	سوق
۶۶	۹	التوجہ	التجوہ والتوجہ
۶۷	۱۹	التزاما	الزاما
۷۲	۱۸	در المختار	در المختار و در المختار
۷۸	۱۴	در دیگر نقش	در دیگر تو قبس انتفاع
۷۹	۲	شرک	سحر
۸۱		رد	رد نمودہ
۸۲	۱۹	وقتی	الکل الموقی
۸۳	۱۲	بعد	بعد موت
۸۸	۱۵	اثبت	ممکن است
۸۹	۸	ہموصول	لو صول
	۱۶	رافادہ	وافادہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۱۰	صنیا	سیبا
۹۲	۴	ہست	نیست
۹۳	۱۲	صغا	ضمن
۹۵	۴	والی	اولی
۹۸	۶	ادعات	ادعاہات
۱۰۲	۱۹	بہبد بہ	بہلہ بہ
۱۰۳	۱۲	الا زدی	الازدی
۱۰۵	۱	القالم	القائم
۱۲۰	۱۹	والمرفع	والمرد مع
۱۲۲	۲	ماجد	باجد
〃	۱۱	الاحیاء	الاخیار
۱۲۷	۱	البراز	البرار
۱۲۸	۳	بنع	شعب الایمان الر
۱۴۲	۹	سخنی	علیٰ
	۱۸	بہوای	سوای
۱۵۰	۱۴	حصر	مثل حضر
۱۵۴	۳	قدر حضرت	حضر قدرت
۱۵۷	〃	مولوی	دعوی مولوی
۱۶۱	۲	فانہا	فانما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۳	۱۸	وہم	وہو
۱۷۰	۲		عشر
	۳	التصریح	بالتفرع
	۷	وانما	دربجا
۱۷۲	۱۱	المویث	المحدث
۱۷۳	۸	قران	اقران
۱۷۴	۳	الی	والی
	۷	از	در
۱۷۶	۴	ممتاز	مختار
۱۷۸	۷	دلفشوز	درتقوز
۱۷۹	۲	فلسم	فلسہم
	۱۳	والسدامه	والندمته
	۱۴	المکان	الملکان
۱۸۳	۱۲	سحر	بجبر
۱۸۵	۸	دہلی	محتسب دہلی
۱۸۷	۶	قناب	متبای
۱۸۹	۲	میشود	نمیشود
	۱۵	فلکو یکون	فلا یکون
	۱۷	وودین	دہن
۱۹۰	۱۶	ملبی	ملتہی
۲۰۰	۲	تکر	تکرار
	۱۰	الوموب	الوثوق
۲۰۴	۱۱	ولاسما	ولاسیما
	۱۹	نہات	تتمات
۲۰۵	۸	بغیر	لغیره
۲۰۹	۴	الہی	العینی
	۱۵	دردن	اوردن
۲۱۰	۱	نمسکند	مینکند
	۶	یاہم	باصرہم
	۱۶	وحفنور	وحصور
۲۱۱	۵	الغنایع	الغنائم
	۷	عابس	ہمین
	۸	کرددوقسه	وقسیه
۲۱۲	۵	لطق	لنطق
	۷	مجرۂ اسواد	مجرد السواد
۲۱۳	۳	جبانکه	جاتیکه
		غذارند	گذارند
	۱۰	بر احتمال	احتمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۱۴	۱۳	تفکر	تکفیه
۲۱۶	۳	در	داد
	۶	الد	الیه
	۷	بصحنه	لصحته
		الکره	الکرة
	۱۰	حنی	منی
۲۲۱	۳	معانت	اقلت
۲۲۳	۱	رسم	الناس الاسلام
	۳	اد	لا ارد
۲۲۳		ونحا	فانا
	۶	المرقوم	المذموم
۲۲۶	۱۱	فرشی بر منبع	فرشی جبانه و جبه بکشند برای زنان
۲۳۰	۲	عرش عبید است	عرس است
۲۳۵	۱۵	لمن ام یکن	لمن یکن
۲۴۱	۷	ابن سنت	ابن است
۱۴۲	۱۲	تبعنی	ثم تبعنی
۲۴۴	۱	بل	ذیل
۲۵۰	۱۰	الد	الیه
۲۵۸	۴	البعد الاخراج	البعض الافراح

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۰	۸	سور	تصور
		تقریر	تقدیر
۲۶۲	۹	جهات	جناب
۲۶۴	۸	ارزجنس	الاحسن
۲۷۱	۱۴	قبر	زفر
۲۷۷	۸	بها	بهذا
	۱۴	الد	بالسد
۲۷۸	۱۰	میت	منصرف
	۱۱	الدلو	یا الدانی
۲۸۵	۳	عجوزا	محجوزا
۲۸۸	۳	ثمانی	ثمانی تحفها علیها السلام
۲۸۹	۱۵	اجود	یعوذ
۲۹۲	۱	جاست	جاری بیت
۲۹۴		بعیت	بتبعیتن
۲۹۷	۷	که	سنت که
۳۰۳	۱۴	قسم می	قسم ذرای

تمام شد

5608